

محمّد یعقوب بک کندی

۸۷، ۱۲، ۴

کتابخانه
شورای
مجلس

۱۸

وقلم ادبار

وغيره حسين بن علي الكشي عفا الله عنه بكموه ووفقه لشكره
 در كنه تصوفات خاصه صورت بسته طلب نمود كه سالها
 عيشي بر عقايد اهل سنت و جماعت مبنی از انچه موجب كوفت و
 وصلات بعبادت فارسي خالی از تشابه تكلف و عاري از اجتهاد
 تصديق رسالت تقرير و سمع تميز در آرد تا عقايد خود را معلوم
 بر تفتيح مستقيم باشد و از انچه بدان اسلام بگردد نكند و احوال
 كرد و از اوج تفریق ياد يافه موجب خطا و خلل باشد مشتبه شوند
 و احسن و اجتناب از ان بر خود واجب و لازم دانست بخدا ظاهر
 كه دانستن اين هر كسي را كه از سنت و اهل كاردن دران متميز
 و سعي الهام حفظ ناموس موجب انذام و نيت اعلیٰ نفع
 الاستقامه هر چند اين كنه بقلبت بضاعت و عدم استطاعت
 موصوف بوده اما با تامل كثرت الحاجات اشرف و توفيق و تائيد از
 حضرت قريب مجيب عن شانه كرده و روي توجه باشد انچه تالیف اين
 مختصر آورده شد تا غايه ايه هو و بدعت باصباح مصباح عقیده
 اهل سنت و جماعت مرفوع شود و ظلمات كفر و ضلالت بضای
 سراج المهدي و سنت زایل گردد و لهذا اين بحال مسیبه ميگرد
سراج المهدي رجاء من الله تعالى ان تعدي بضایه كافرة الوتر
 ويزيل ظلام الكفر والهوى و يمد يدك بركه و يوفقك الى محاسن
 مطالعتك كتاب نصف نصف دريانت و انصاف مصنف اند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 الشكر لله رب العالمين
 قاروا الله

نجمها

خجاست

نصفی که در میان

قبول کنند

خجاست كه وجود حق بر مقتضای این تالیف كه بعضی و قصور خود
 معتزست در میان نه بپند و بی بساط اعراض ننهند و خطاها
 كه هر يك كه درین رساله مذکور میشود و هر سبب كه درین مختصر
 مسطور میگردد مقتول از تخلف كزای دین است و نه خجاست
 عظمای اهل یقین كه مقتدایان دین و هادیان طریقت سید المر
 المریدین و فقیه الاعتقاد همة الأصول الصیحة و العقاید
 المستترة التي تطلق بها الكتاب والسنة و انفعلي على اجماع الامة
 الله تعالی یتقنی علیها و یفتنی علیها و یختر فی علیها فیه فضل
 و رفعت و كمال كمال و رحمتی و این رساله مشتمل است بر دو
 و خاتمه **كتاب اول** در بیان عقاید اهل سنت و جماعت كه خلاصه است
 از وصیت هوا و بدعت و عاریت از سمیت خنكان و ضلالت
كتاب دوم در بیان اینه موجب كوفت و ضلالت اعان الله تعالى
 و جمیع البرایامن ذلك و انچه متعلق است ببيان عقاید
 اهل سنت و جماعت علی سبیل الاجازة و الاختصار و ذكر بعضی
 از وجوبات كه بطریق اجمال **كتاب اول** مشتمل است بر بیست باب
اول در بیان كنه معتبر در اعتقادات یقین است نه ظن **في شرح**
المقاصد معتبر در اجابة اعتقادات یقین است نه ظن
 اعتقادات اعتباری نیست بلكه آن در عملیات معتبر است
في جملة آورده است كمال الشك و یما یفرض اعتقاد كه لا یكفر و

و در شرح آن مذکور است که هر که در پیشگاه پادشاه در دست و نیست مراد
 بدان آنچه در طرف آن بر او است زیرا که ظن که آن حکم کردن است
 بطرف راجع و وهم که اعتقاد در دست بطرف رجوع درین مقام
 شکل شکلا تدبیر مراد شکل تردد باشد تا عقل ظن و وهم بود
و فی فصل الخطاب حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله علیه
 فرمود که سعادتی خلق در اینست که چیزی را که اعتقاد کنند چنان
 اعتقاد کنند که فی الواقع آن چیز چنانست اعتقاد می بخازد تا قلی
 ایشان منتقش شود بصورتی که موافق اند و حقیقت حق
 را تا چون عیون و ایشان را کشف عطا شود و امر را مشاهده کنند
 چنانچه اعتقاد داشتند و رؤسوا انکون و فوسوزند و اولایش
 تجلت و شمرند و ثانیاً با تشبه و چون حال و منتقش شد
 بصورت حق و راستی نظر کرده عیش و نبوی سبب آن که مقید نیست
 که آیا این دلیل حقیقی است یا درسی است یا قولی است یا قوی است
 بحسن اعتقاد یا قوی است یا محض تقلید بغیر سببی زیرا که دلیلی که
 مفید است بطوری نیست بلکه مطلوب فایده است و هیچ حقیقه
 الحق علی ما هی علیه **و فی ضمیمه** ناقلا من رحمه الله تعالی منکر می
 شویم مگر عارف را بر عقلند زیاده فضیلت و لیکن جناب عارف
 موید است **و در رساله اقبالیه** از عالم ربانی شیخ علاء الدین
 بیهمتی قدس الله تعالی سر نقل کرده که اصل هر طاعتها اعتقاد

مقدم موس است

و پاک کردن

و پاک کردن عقیدت و اول آنست که در اثبات وجود حق و پاک کردن او و تلافی
 او از هر چه خاصه ممکن است متیقن باشید و شکل را بدین حد
 و هر چه بشنود از حکمت و غیره هر چه در خط این از وسوسه
 و نفس که درین سه اصل نقصان دارد و هر چند دلیل و برهان ملکی
 و شما از جواب عاجز باشید بدانند که دروغست و در اصل دل
 باشد بر جواب هست اما تو غیبی از دنیا و سبب سختی که ندان
 اعتقاد از اینجهانیا گفته اند صلوة الله علیه و آله و این بجا نیست
 مؤلف که کند که همه علم با نبیا نداده اند و خود را نداده اند و حکما
 را غلط پسید است همه فی اصل و این غلط را باز دارند و
 بدانند که هر چه حکما در الهیات خلاف الیه گفته اند همه همین
 و آن غلط است که ایشان در حق گویند که ما ثابت کنیم که تو که
 سخن میگوئی آدمی نیستی جهادی بعد از آن مقدمه بنهند و آن
 تو پرسند همین هست و تو میگوئی همین است و همین
 مقدمه معقول میگویند چنانکه عقل نتواند که هیچ حال انکار این کند
 و از تو پرسند و تو میگوئی همین است تا بخارساند که چون
 چنین باشد پس جهادی باقی نه آدمی اینجا این مرد عاقل هر چند
 نتواند که جواب بگوید بخون او را بگوید اما می باید که در آدمیت
 خود شک نشود و بداند که او را از اینجهان و می باید که بداند که پشت
 صلوات بر ایشان بر قانون عقل خود نداده اند که خلاف مدفعل

عقل

توجه

جهاد
 چون نبات

تینال

طریای

نکات

لَقَرْقَد

پیغامبر علم

بغایم صلی الله علیه وسلم بکشید برای ما خطی پس فرموده را
سپید این است خط راست را خط نیست پس بکشید خط را از چپ
و راست آن ^{خط} و فرمود که این را هر است پس بر هر دای از آن دین
و مکتب که میخواهند در میان آن پس این آیت خواند که **أَنْ هَذَا**
صراطی مستقیم و آتی شایب دولت آبادی رحمه الله تعالی در
تفسیر سورة فاتحه فرمود که صراط مستقیم عبارتست از دین اسلام
یا از شریعت بغایم علیه الصلو و السلام یا از سنت و جماعت که
باین بغایم و ائمه او بودند و در سلوک آن ملافت نمودند و
تفسیر الزاهد ^{در} **فیه** تفسیر سورة الفاتحه قال ابو العالی ^{المستغنی}
طریق رسول الله صلی الله علیه وسلم و این کبر و بر وعثمان و
رسول الله تعالی علیه جمیع ^{الله} فسیع ذلک الحسن البصری
فقال صدق ابو العالی **صراطی غیر و شایب** مکرورست که فی
نواح القنای قال علیه الصلو و السلام **سنتی فی العتر من بعدی**
عناک و سبعین ^و **فوقه انی و سبعین** منهم اهل البدع و الضلال
و **سبعین** ^{من} **فی النار** و **فوقه** ^{من} **احد** ^{من} **اهل کسنة و الجحیم** ^{بعنی}
اهل تحید از امت من بعید من هفتاد و سه که روه شوند هفتاد
دو که و ازین اهل بدعت و ضلال باشند و یا کثرت ایشان بود
بود و یک که و اهل سنت و جماعت است و یا کثرت ایشان
باشد و **فای شایب** دولت آبادی رحمه الله تعالی در رساله تفسیر

بعضی شقت و در اصطلاح بزرگ کردن فقیه است تمام طاقه را
مجتهدی که احساس کند از نفس خود عاجزانه بزرگ کردن بران
از برای تحصیل ظن حکم شرعی **و انصافیه** حکم آن غلبه ظن است
هر حکم با احتمال خطا و از اینجا است که جاری نمیشود اجتهاد در
قطعیات و در چیزی که واجب تصدیق جافه در آن از اصول
دین **و عالم ربانی** شیخ علاء الدین سمیانی قدس سره در رساله
ملا بدیهه مفرماید که المجتهد مخطی و یصیب الله صیب اجرات
و المخطی لم واحد یعجز مجتهد مصیب را دواجر باشد یکی
اجر اجتهاد دوم اجر صواب مجتهد مخطی را یک اجر پیش نیلند
و فی التلویح مخطی در اجتهاد معاصیه نمیشود و نیست مگر در غیر
شود و اول بسوی ضلالت بلکه معذور و ملجور باشد زیرا که و
واجب نیست بر وی سوا بزرگ و سمیع و جلاله آنرا بزرگ کرد اگر چه
بنابر خفای دلیل حق نرسید مگر آنکه دلیل موصول بصواب
ظاهر باشد پس خطای مجتهد بنابر تقصیر او و ترک مبالغه در
اجتهاد باشد پس بدستی که او معاصیه میشود و آنچه از سلف
منقول است از طعن بعضی ایشان بر بعضی در مسائل اجتهادیه
مبنی است بر آنکه طریق صواب در عزم طالع ظاهر بوده و فایده
تقید مخطی بقید فی الاجتهاد آنست که مخطی در وصول و عقلاً
معاصیه میشود بلکه منسوب میگرد بد ضلالت و کفر **اجتهاد و**

عجز در اجتهاد

در بیان

در بیان اختلافی که در وصول اهل سنت و جماعت را با یکدیگر است
مودی بدعت و ضلالت نیست **و شرح المقاصد** مشهور از
اهل سنت در بیان فرایمان و عراق و شام و اکثر اقطار است
اصحابی الحسن عیال بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل
بن عبد الله بن بلال بن ابی بردیه بن ابی موسی بن اشعر صلیب
رسول الله صلی الله علیه و سلم و فی اول کسی است که مخطی است که
بالا بوعلی جباری و رجوع نمود از مذهب او بسنت یعنیز بقره
نوی علیه الصلوٰه و السلام و جماعت یعنیز بقره صحابه رضی الله
عنهم و مشهور در دیار ما و اکثر النهر مائتین پانصد اصحاب ابو
مائتین شاکر دانی نصر عیاضی شاکر دانی بکر جوید جانی صلیب
ابن سلمان جوید جانی شاکر محمد بن حسن شیبانی رضی الله عنهم
و مائتین قریه است از قرنیهای سمرقند و میان دو طایفه **و**
از مسایل اصول اختلاف است چون مسئله تکوین و مسئله استئنا
در ایمان و مسئله ایمان مقلد و غیر ذلک محققان فریقین **و**
از ایشان در منسوب بدعت و ضلالت نمیکند بخلاف مطلقان
متعصب تا آنکه بساکنان اختلاف در فروع نیز بدعت و ضلالت
مینمایند کالقول بحال متروک التمسین عمدا و عدم نقص الوضوء
بالا فی ارجح من غیر السبیلین و کجور النکاح بدویت الولی و الصلوٰه
بدوین الفاتحه و در **مساله اقبالیه** از عالم ربانی شیخ علاء الدین

سمنانی قدس الله تعالی سر من نقل کرده که مقصودش از نوشتن
 فلان رساله پیشتر آن بود که خلق بدانند که ایما مجتهدین خلیفای
 که کرده اند نه به ولایت نفس خود کرده اند و مودعات ندانند
 که هر یکی بکدام حدیث عمل کرده است و خلاف از کجا افتاده تا
 به ولایت خود هر کسی زبان طعن در امام دیگر دراز نکند و ترک
 تعصب بجاهلاد نکند و مکر متابعت رسول علیه الصلوة والسلام
 بر میان بید که در تعصب مذمت تعصب بسیار است و غلو
 کرد در آن مبارک نیست **و فی احیاء العلو** من عظمه جلیل
 الشیطان ان یشتغل الانسان عن نفسه بالاختلاف الواقع
 بین الناس فی المذهب **و در رساله اقبال** از عالم ربانی شریف
 الدوله سمنانی قدس سر من نقل کرده که چون غواشی الفاظ از سر
 معانی بر کشند معانی مجتهدان پیشتر گفتی می ماند و یکی از
 مسایل اصولی که مختلف فیهاست میان امام اعظم ابوحنیفه
 و امام شافعی رحمه الله تعالی آنست که امام ابوحنیفه میگوید
 که عید تک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک و امام شافعی
 میگوید که ما بعد از آن حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک
 هر دو راست میگویند آنکه امام شافعی میگوید که ترا شناختم
 چنانکه حق شناختن است یعنی میگوید که در کنه ذات او تعالی
 تقدس بشر را رسیدت محال است از بری آنکه ادراک لحاظ

من کل الوجوه

من کل الوجوه و او تعالی بر کلمات ابوحنیفه است که آن بکل حق محیط
 که آنرا محاط علم بشکر کرد پس چون علمش محیط ذات نتواند شد
 من کل الوجوه ادراک نتواند کرد و چون ادراک نباشد معرفت
 حق معرفت است حاصل نیل و آنکه امام ابوحنیفه میگوید که ترا
 شناختم چنانکه حق معرفتست و شناختن نه آنست که میگویند محیط
 کشتم بر کنه ذات تو یکلم میگوید که معرفتی که از طریق ماست چنانکه
 حق خداوندی تست ترا شناختم یعنی خود را در عبارت شنا
 و بدانستیم که عبادت تو چنانکه حق عبادتست بجای نیامدیم
 و شناختن تو چنانکه حق شناختن است بر بندگان آنست
 که عجز خود را بشناسند چون عجز خود را ندیدند تو بدانستیم
 ترا خداوندی دانستیم باشم و در مراجعات امیر المومنین ابوکر
 صدیق رضی الله عنه آمده است که سبحان من لم یجعل سبیلا
 الیه معرفت الا بالعجز عن معرفت پس عجز را سبیل معرفت
 گفت معرفت ثابت باشد بدین وجه و این هر دو قول اجنبی مراد
 هر دو یکی بوده است **و فی جامع المقدمات و الفککات** بعض فقها
 گفتند که در مسلم است شناختن خلایق نیست زیرا که امام
 شافعی رضی الله عنه انما هو من انشاء الله بر وجه خوف خالق
 گفت و امام اعظم رضی الله عنه انما هو من حقاب و جرح
 خلق سبحانه و تعالی گفت **و در شرح مواقف** سبک لطیفه

ظن

ثابت کرده اند که ایمان زیاد و نقصان قبول میکند و طایفه آنرا
 یقین کرده اند و امام رازی رحمه الله تعالی و بسیار از متکلمین گفته اند
 که این بحث لفظی است زیرا که آن فرع تفسیر ایمان است **باب**
در بیان ایمان ذکر فی العقاید ایمان هو التصدیق
 بما جاء من عند الله و الاقرار به **و فی شرح** ایمان تصدیق
 نبی است علیه الصلوة و السلام در جمیع آنچه آوردن اوصالی
 علیه و سلم از اوصی و روت معلوم است از روی اجمالی زیرا که
 ایمان اجمالی کافیست در خروج از جهل ایمان در درجه اولیم
 از درجه ایمان تفصیل نیست **و فی شرح مقتصد** مذکور است
 که آنچه بعضی و روت معلوم است چیزیست که مشهور باشد بود
 آن از دین بخیریتی که عالم مسلمانان انرا بداند بغير آنکه بحث
 شود بظن و استلال بحدیث و حدیث صانع و موجب صلوات
 و حرمت خمر و خودک **و فی تزیین** الصلوة مذکور است که در
حیاط آورده که صفت الاسلام آن توکل بالله و ملائکته و کتبه
 و رسله و الیوم الآخر و القدر خیر و شئ و موت الله تعالی و
 و البعث بعد الموت و بغير این کسی مسلمان کسی نیست و اگر چه
 کاله الله الله محمد رسول الله گویند و این فرضی دایم است و لازم
 در کمال و اوقات **قاصد شهاب** دولت یا دینی درجه ایمان تعالی
 در رساله تفسیری الاحکام فرمود که **سوال** در صفت ایمان یعنی آنست

بالله و ملائکته

بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و القدر خیر و شئ و موت الله
 تعالی و البعث بعد الموت ایمان بخدای تعالی و بفرشتگان وی
 و کتابهای وی و بپیغامبران او و بروز قیامت و بتقدیر نیکی
 و بدی و بزرگه شدن بعد از مرگ مذکور است و در کلمه شهادت
 مذکور نیست اگر ذکر آن فرض نیست در صفت ایمان **و فی شرح** اگر چه
 و اگر فرض است بکلمه شهادت و کلمه توحید ایمان چگونه حاصل
 شود **جواب** بر قول پیشتری از علمای ایمان مجمل بسته است
 بکلمه شهادت و کلمه طیبه گفتن ایمان ثابت شود و در بعضی
 از علمای ذکر این امور در ایمان فرض نیست ازین قله تفصیل مجاز
 در صفت ایمان ذکر این امور اختیار کرد تا با اتفاق علمای اهل
 شود و هیچ شبهه نماند **و فی شرح المقاصد** تصدیق اجمالی کافیست
 در آنچه ملحوظ باشد اجمالا و تصدیق تفصیلی شرط نیست در آنچه ملحوظ
 بود تفصیلا تا آنکه اگر کسی تصدیق نکند بوجوب صلوة و حرمت
 خمر و سوال از ان با آنکه اجمالا بجمیع امور تصدیق داشت باشد
 کافی شود و هذا هو المشهور و علیه الجمهور **و فی شرح العقاید**
 آنچه مذکور شد که درجه ایمان اجمالی کم از درجه ایمان تفصیلی
 نیست و ابدان تسویه است در انصاف باصل ایمان **و در جمیع**
المشکلات و المسکلات مذکور که الا ایمان علی ضربین مجمل و مفصل
 هکذا روی عن ابن حنبله رقی الله تعالی عنه و صورت مجمل آنست

که بگوید آمنت بالله و یحیی ما قال الله علیما اراد الله آمنت برسول
 الله و ما قال رسول الله علیما اراد رسول الله و صورت مفصل است
 که جمیع شرایط ایمان را ذکر کند و بدین ایمان آرد و اختلافی که باشد
 که ایمان مفصل بعد ایمان مجمل ایمانی بنفس خود باشد یا بی
 وجه گفتن آنکه این تکرار ایمان مجمل است و بعضی گفته اند که آن
 هم ایمانست بنفس خود و اجماع است که اگر وی خالق باشد که
 چون پیش وی اوصاف ایمان و شرایط آن را ذکر کند و بگوید
 که یا رب من هذا ایمان فاشتم فی ایمان مفصل تکرار ایمان مجمل است
 و اگر گوید که خدایم که ایمان را آوردن بدان واجبست پس نظر
 کرده شود که اگر وی یحیی یا لا یحیی باشد و ایمان مجمل آرد و تفصل
 از اندانی پس چون ویرایا مولدش وی گوید خدایم که ایمان
 ایمان آوردم پس ایمان او ایمان اول است و اگر ایمان را آوردیم
 کرده شود بر دست او اگر سبیل باشد که در اسلام مشهور شده
 باشد پس گوید خدایم که ایمان او بر دست من واجبست حکم
 کرده شود بر دست او واجبست بر او استیفاء ایمان و لحاظی که
 و بیایس از این دو از تکلیف و غیره بلکه جایز و معتقد نیست و همه
 آن باطل است و **اشهاد** اهل سنت و جماعت گفته اند که شرایط
 ایمان چیزی نیست که واجبست ایمان آوردن بدان و صحیح بنامند
 ایمان بغیر این و گویند که اگر ورد آن و این هر چیزیست که ثابت

شده است

شده است نفس یا غیر متواتر یا اجماع است و آن موجب قبول و
 اعتقاد است و هر چه ثابت شده است غیر واحد و اتفاق است
 بر قول آن نیست آن چیز شرط صحت ایمان نیست و هر چه غیر واحد
 ثابت شده است و اتفاق قضا بر صحت آن بود و اجماع ایشان بر قول
 آن باشد یعنی تلویحی پس آن از شرایط ایمانست چون عذاب قبر
 و صراط و میزان و صفات و امثال آن که ثابت شده است بخبر
 واحد و لیکن صحابه و فقهای متقدمان بر صحت و قبول آن پیش
 آمده است بجای اجماع پس واجب باشد ایمان آوردن بدان
 و بعضی گفته اند که اگر کسی آنرا متکلف شود کافر گردد و بعضی گفته اند که
 کافر نگردد زیرا که بر او واجبست و در این خطا کرده است پس جمیع
 باشد و حکم یسوق او کرده شود و **عز** **احیاء القلوب** واجبست
 دانستن اعتقادات و اعمال قلوب بحسب خواص هر کس که
 خطور شود شک در معانی که کفالت میکند بر آن کلمه شهادت
 واجبست بر او دانستن چیزی که میرسد بدان باز از شک
 پس اگر خطور نکند و بر اشکی و غیر پیش از آنکه اعتقاد کند که کلام
 قدیم است و حق سبحانه و تعالی عزیزی است و محل خوار و نیست
 و غیره بلکه باید که فی المعتقدات اجماع بر اسلام مبرور باشد
 لیکن چون خواصی که موجب اند هر اعتقادات را بعضی آنها خطور
 میکند بطبیع و بعضی آنها بسبب شنیدن از اهل دیار خود پس اگر

در دایره بود که شایع باشد هر آن در اسلام و گفت و گوئی مردم
 بدعت است پس می باید که در اول بلوغ تعلیمات سواران نگاه داشته
 شود زیرا که اگر باطل را اعتقاد کنند واجب باشد از آن از دست
 و پاسبانها زایل آن دشوار شود **و فی شرح العقاید** چون
 آئینه صدیق و اقرار با وجود هر صفت است و اگر آن مومنین
 حقا گویند بحسب تعقین اجماع و غشاید مرا و اگر آن مومنین
 گویند زیرا که اگر این از برای شکل بود که در اعمال و اکر از برای
 تادیب باشد و لحاظ امور همیشه ای از برای شکل هر عاقل
 و مال ندیده و تمام عال از برای تکریم و تکریم عز و جلال بود یا
 آمیزه از آنکه دانستن خود و عجب کردن غافل خود بود و اگر
 اولی است زیرا که موهوم شکست **و فی المسائل** اهل ستم گندای
 که هرگز از آن دین و از روی تقلید اعتقاد کنند پس اگر با وجود آن
 اعتقاد کنند چنانچه در شبهه بران و گویند که این نیست من
 غیب که آنرا فایده نکند و بی تکلف است و هر که جواز آنرا اعتقاد کنند
 در اول تفاوت کردی اند بعضی گفته اند که وی مومن است اگر چه علی
 است بقره نظر و است که مومنینست بمعرفت ادله و توحیدین
 و این است سبب اینچنین و بیانی و امثال و این در جمل و اول
 و ثوری در جمیع الله علم اینچنین و بسیار از متکلمین و بعضی
 گفته اند که هر یک مستحق اسم مومن نیست مگر بعد از ایمان اول

فوائد دین سواد الحسن العباد و عن اولاد است و لا وهو نصیب از شیخ
 و قوم من المتکلمین انتهى کلام بعضی گفته اند که هیچ خلافی نیست
 در اسلام و عقاید و حق و باطل و احکام در حق و باطل و خلاف در اسلام
 او و حق احکام آخر نیست و پس و نیز این خلاف در حق کسیست
 که در بار بار و قوی و صحابی در اسلام پیدا شده اند و لحاظ
 نبی صلی الله علیه و سلم و معجزات او و تزیینات بتو از رسیده اند
 حق کسیست که تفکر کند در خلق و سموات و ارض و اختلاف لیل
 و نهار پس سببی که همه اینها از اهل نظر و استکمال اند بلکه خلاف
 در شان کسی است که بر قله های کوه مثلا پیدا شده اند و هر که
 در ملکوت سموات و ارض تفکر نکرده اند پس خبر کنند ایشان را
 باین اعتقاد و معرفت و صفت برایشان پس بخود اخبار و بران
 که باشند در این ایشان خبر کرد و نیز خلافی نیست در آنکه واجب
 در هر جمیع کسی که اقامت حج و از الزامه و عبادت و خضوع نهایی
 تواند آورد اما واجب معرفت است کمال بر وجه مذکور بر هر یک
 محال نیست هذا المختص بعبارة **و فی شرح العقاید** و ذکر عقاید
 فاما الاعمال فهي تزیینات نفس و ایمان و این بدین مقصود و اینها
 و اسلام و احد **و فی شرح** زیرا که اسلام خضوع و انقیاد است
 یعنی قبول احکام و اذعان و نیست قصد بقا **و در جامع** المضاربت
 و اشتکات است که لا یجوز الامتناع عن سلب الاعمال عند المعانیة

بر وجهی فاسق خلافت در اینجا بنام خود واجبست و تخریر
غیر آنست و امر شود و در شهادت و سلب کلمات علی التلایق
بی دلائل بین الفقهاء **باب هفتم در بیان دعوت و حکم بر دعوت**
عالم ربانی امیر مصلح علی هدایتی قدس سره **مقدمه** **تلاوت**
فرمود که هر که تصدیق بدلائل اقرایان و عمل باتقوا دار و
عمل بشارت است بنوی فیکند متذرع است و مبتدعا
سکات اهل خروج خواهند بود محتاجی به قول علی الصلوة
و السلام فرمود اهل الذریع کلاب اهل الناس و فی **شرح**
البیان متذرع کمالی است که مخالفت کرد است در عقیده
باهل سنت و جماعت **باب نهم در بیان دعوت** **مقدمه** آنست که
پیدا شود درین بخیار که در دعوت صحابه و تابعین بودند و
تکذیب اهل دلیل شرعی و بعضی از جاهلات عامه ای که نه
صحابه و نه اهل الله تعالی علیه اجماعت نبود که بر فتنه **دلیل**
نیافتند و بحث مذموم میدانند تمسک بقوله علی الصلوة
و السلام آیا که موجودات الامور و عقیده اند که مراد بیان آنست که
آنچه از دین نبوده باشد در دین پیدا شود و فی **المصالح** قال
علی الصلوة و السلام بكون فی آخر الزمان دجالون کذابون
یا توکم من الاحلایث قال یرفعون انکم و الا اوتفوا یا کم
و ایضا کما یصلوکم و لا یفوتکم یعنی باشند در آخر زمان

جماعت از مکاران

جوامع از مکاران و تلبیس کنندگان دروغ گوای که میگویند مردم را که ما علمای و شایخیم و دعوت میکنیم شما را بوی دین و حال آنکه ایشان درین مقولات دروغ گوی باشند می آید شما را حارث کاذبه چیزی که از آن فتنیدند شما و بنده است و پیدا میکنند بآن لحادیت لحاکم را بطول و تعلم کنند مردم را اغماطت فاسده پس دور دروین انفس خویش را از ایشان و ایشان را از انفس خویش تا ایشان که را نکند و در فتنه نیندازد شما را **الحمد لله رب العالمین** و علی و آله و سلم و علی و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب شی فی او تاهذ ما لیس منه فهو یرید کسی که پیدا کند در دین اسلام را کسی که از کتاب و سنت استوری داشته باشد نظر و نه خیره و نه مغرور و نه سست پیدا کننده باید کرده شده مرد درست کتایف شرح و عن جابر روی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ما ابدع فات خیر الحدیث کتاب الله و غیره از حدیثی عربی محمد و شرف الامور محمد تا آنها و کل صریح ضد الفتنوت اکثر استعمال **الحمد لله رب العالمین** بعد از ذکر قصه یا محمد و صلوة می یازند بشر بختان مغرور می شود که هفت رست است بنا بر صلی الله علیه و سلم این حدیث را در انتهای خطبای و غفره و نه باشد و بخیر باقی حدیث عنانست که بدین شی که بهترین همه احادیث است

پیشین

بدان ايمان مقدار دانه خردني بيايد كي كه بعد از نماز و دعا و ايمان
دوست و زبان انگار ايشان بر دل نكند دروي مقدار دانه خردني
از ايمان نباشد و كذا في شفاحه **و قال** عليه الصلوة والسلام **ان**
يخرج فإمتي قوم تجاري بهم تلك الأهمال و كما تجاري
يصلح بك أمتي منه عرف و كما مفصل إلى دخله بعدد
كه خواهد برآمد از امت من قومي كه در اين دريان و جاري
شود در دها ايشان ان بدعت اخواني جاري شود كه
ديوانه صلح آن كه باي نمائند از دوي و بندي سكر آنكه
افلا **و شرب** آب و ده كه هر كس را سكر ديوانه
بازد مستولي شود و شب و شب باي آنكه آي بران تواند ديد و
بچند **و** شود و باي آنكه بچند در و آب نه نوشد و اين **عل**
است كه متفرغ شود ماده آن بسوي همه اعضا و تولد كند
از ان چهار ماي اشت و وجه شفا حال ايشان حال صلح
كبا استيلاي اهل است بر ايشان جهت استيلاي آن علت بر
صلحت و تولد مضرتهاي بديه از ان اهل اجوت و تولد اهل
زديه از ان علت و تنفر ايشان از اعر و امتناع ايشان از قبول آن
با وجود شست لحتاج ايشان بعل جاري كه بعلت جمل ديوانان
ضالات و بدعت هلاك شود بچون تنفر صاحب كتاب از آب و
اولان بخردني كه نشد مرید **و من العواش** من سله و نوبه

قال وعظنا رسول الله نوحا لم يعط ذوق من هذا العيون ووجعت
شها القلوب قال قال اقبل ما رسول الله كانها موعظة مودع فامضنا
فقال اويسيكه يتقوى الله والسمع والطاعة وان كان كعبك
حيثما فانه من بعثكم بعد فشيء في الاختلاف اكثر افعلكم
بسنني وسنت خلفاي الراشدين المحدثين من بعدي
بما وعظوا عليا بالانجيل والامر بالمعروف والنهي عن المنكر فان كل
محدث بعد علي وكل بدعت ضلالة لم يعظ وعظ كفت ما را رسول
خلفي صلى الله عليه وسلم موعظ بلغة كمدان مبالغة كرد
در انداز و تخويف بخبري كه دولت شد از ان موعظ اشك
از چشم هاي معاضرت از جهت علي كردن خشيت بر دلها
و تاثير وقت در آنها و ترسيدن از ان موعظ خلفا بر قابل
كفت اي رسول خلاف كوي كه اين موعظ موعظ مودع است
پس وصيت كن ما را پس فرمود وصيت ميكنم شما را بپوهيدان
عصيان و مخالفت فرمان حق و شنيدن كلام خليفه و فرمان
برادري او اگر چه باشد كسي كه خليفه او را شما و اياكم را پذيرد
بنده حشوي يا اگر چه باشد آن خليفه بنده حشوي و اين رويي
مبا لغاست در باعث شدن بر فرمان برادري حكام با بطريق
صريح مثل پس بدست كمي دولت كه مثل بخبري باشد
كه موجود آمدن آن صحيح باشد و برين تفادي بر مافات

شود بليغ نايه

شود بليغ نايه شد ان حضرت رسالت نايه علي الصلو والسلام
كه او فرمود كه ايشه من قريش پس بدست كمي كه مي پرايد
شما بعد از من پس خواهد ديد اختلاف بسياري و درين اشا
دست بظهور بدعت و احوال پس لازم كريد سنت مرا وسنت
خلفاي راشدين مهديين كه بعد من اند و چنان كنيد بان
سنت و بدعت ان كريدان سنت را بعهده ملازم شد و كنيد
بلايت و در جلايد خود از حد ذات امور و وحدت امور
از پوشش پس بدست كمي كه هر محدي بدعت و حريه ضلال
كلا في شجره **قال صلى** الصلو والسلام من تمسك بسنتي عتد
فساد امي فله اجر مايت شهيد بعد من چنان كنيد سنت من
نزد فساد امت من پس مرا است اجر جد شهيد **و في صحيح**
ابن خنبل و السامي رحمه الله تعالى روي عن امر المؤمنين عايشة
الصديقة بنت الصديق الكاظمي رضي الله تعالى عنه ما وعظ
و قصص بلغضوا و صلى الله عليه وسلم علي علي بن ابي طالب
عليه السلام فقال من وقع صاحب بيعة فكاغا اعان عليا هم
عليه السلام و من تبسم في وجهي تبسم في وجهي فكاغا اعان عليا هم
و قال النبي صلى الله عليه وسلم من احبني في الاسلام او اوى
محدثا فله اجر مايت شهيد بعد من و الناس اجمعين و لا يقبل
تعالى منه صفا ولا عكلا **و في صحيح** و قال صلى الله عليه وسلم
من احبني في الاسلام او اوى

و لخصه توجهه و لا یشرع بدین و لا یجلاس و یظهر له من نفسه
الهدایة و من بعده مبتدعاً مبتدعاً علیه السلام الله تعالی علیه السلام
و من اجاب مبتدعاً علی طلب عن الدنيا او عن صفة الدنیا الله تعالی
بذلك العز و افقر بذلك العز من بعده مبتدعاً نزع الله تعالی
نور الامان من قلبه و من لم یجد فی قلبه نور الهدی
حکم مبتدع در دنیا بقدرت و عدلوت و اعراض از و امانت
و طعن و لعن و کراهة صلوة خلف او حکم و من یخیر حکم
خالق است زیرا که الخلق عقاید که از الخلق الاعداء یخیر بود
و فی شرح المصنف مخفی نیست که اینه صلوة خلف مبتدع
و فاسق و این و مخفی است که مضی و بدعت مودی نماید که خود
اما چون مودی بکفر باشد مخفی نیست در عدل و امانت
خلف ایشان و فی المصنف الهام محمد اسلام قدس الله تعالی
سری فاجاب العالوم مبتدعی که دعوت میکند بدعت است پس
اگر آن بدعت خبیثی باشد که مبتدع در آن بکار کند و اماره
اشد است از دینی زیرا که ویران فرموده نمیشود و هر چه و سایر
کرده نمیشود و بعد از آن و اگر آن بدعت خبیثی باشد که مبتدع
در آن بکار نمیشود اماره و عند الله اخفست از اماره که از اعمال است
و لیکن انکار کردن بر او شد است از انکار کردن بر کافر و غیره اکثر
کافر متعبد نیست بدعت آنکه مسلمانان اعتقاد میکنند که کافر

بسر التقلید

بسر التقلید نمیکند بقول او زیرا که دعوی اسلام و اعتقاد حق در
اسلام نمیکند اما مبتدعی که دعوت میکند بدعت و گمان میبرد
که آن حق است بان دعوت میکند حق است سبب مکر ای خلق است و
شماره متعدد بدعت پس استجاب اظهار بعض و عداوت و انقطاع
و تحقیق و تشنیع بسبب بدعت و تشفی خلق در حق او بیشتر است
از الخی در حق دینی است و اگر در خلقت اسلام کند باکی نیست بر
جواب او و اگر دانست شود که اعدای او از و سکوت از جواب اسلام
و قبح کراهت بدعت او را در نفس او و موثر باشد در جواب
پس آنکه جواب اسلام و جواب است زیرا که جواب اسلام که جواب نیست
اما ساقط میشود با دینی غرضی که ساقط میشود بی بودن مسلم
علیه السلام یا در قضای حاجت و غرض نجات است از این
و اگر در اسلام کند که جواب او نیست بدعت تشفی مردم
تفصیل بدعت در این و نشان و همچنین اوی است اگر در انحصار
و اعانت بر بدعت خصوصاً در آنکه بدعت خلق ظاهر است قال المصنف
صلی الله علیه و سلم من انتهر صاحب بدعة ملائكة تعالی علیه السلام
اتوا و ايماناً و من اهان صاحب بدعة آمن الله يومئذ و الاکبر
و من اهان امراً و اکبره اولیقه بلشر فقد استخف بما انزل الله
علیه محمد صلی الله علیه و سلم یخبر کسی که کف احسان کند و بدعت
پس بدعت صاحب بدعت حضرت حق جل و علا بر کند دل او را

از امن و ايمان و کسی که احسان کند صاحب برحق مایمان گرداند
خداوند تعالی او را در روز قیامت بزرگوار کند و کسی که بخوبی بشناسد
و کلامی او را با ملایمت کند و او را بدست داشته و به پس تحقیق
کرده باشد بلائی و زیاده است و بخواند و تعالی بر محمد
صلی الله علیه و سلم اما بعد از عاصی که قادر نباشد
بر دعوت و خوف آن شود که کسی بوی اقتدا کند او را از
مستدع داعی است ترست پس هر قدر حق او است که بشناسد
کرده شود و بر او تعلیم و احسانت بکند تا نطفه و بر او نصیحت
کرده شود و نیز که قلوب عوام هر چه سر بقیه المشبهین پس
اگر نصیحت نفع نکند و بسبب علم آخر کردن از هر چه در چشم
او قیام شود تا آن باشد استجاب در اعراض کردن از او پس
اگر دانسته شود که او غمگین است در هر چه در وجود طبع
و سرخ عقیده در دل او پس اعراض کردن از او و بیست و نه
هر که مبالغه کرده نیست و در قیام بر دعوت شایع شود و بیان خلق
و مسلمانان عام کرده **لا اله الا الله** الحکم السرفی
رحمه الله تعالی فی بعض تضایفیه علی المرام ان ارای جلا
تعالی شیامن الاهواء و البدع معتقدان و هم من قران
الحق و اعتقاد البعد ان بحج و شبهه و یفرکه حیاتیات
فلا یسلم الیه اذا القیه و لا یجیه اذا التدا بالسلام الی ان یقرکین

و مرجع الخلق

و مرجع الخلق من النبی المجلد فرق التلخیص فیما یقع بین العاجلین
من التفسیر فی حقوق الصبی دون ملکان من ذلک فی حق الذین
فان مرجع الاصول و البدعت دایم الی ان یتوب و **تغیب**
الصلوات مکتوب است که در **معهود** آورده که هر کس استحقاق
بایدست جمع آنست که آن سنت به از آوردن بدعت باشد **و کفر**
المعاد لا یجیب الطعام الخ و الشبهه لا یجیب ان کانت الدینی
ظالمه الویستد عا و **فی حق** الفتین فی باب المسایل المستعین
و الزین و یقتل و لا یقبل توبه **فی حق** الفتین فی کتاب الدیات
و الاجیه یقتل و لا یقبل توبه کلا فی الشیخ الامام الزاهد ملائک
عز الدین تکریدی بمقد و الحاقان ابراهیم بن محمد یقتل
و قتله **و فی حق** الفتین فی مسایل الدیات و الجنایات یقتل
الساحر و الخناق و قاطع الطریق و المزدیق الداعی الی بیعت الیوم
المجاهد و کلا یقتل الاجتهاد و لا یقبل توبه کلا فی امام الکندی
و غیره من المشایخ بمقد رحمهم الله و الحاقان ابراهیم بن محمد
بقتله **و فی حق** الفتین **ابو شکر** السالیه رحمه الله تعالی تم القتال مع
اهل العماد اذا ظهر بدعتهم بحیث یوجب الکفر فان یباح قتله اذا لم
یرجعوا ولم یتوبوا و اذا تابوا و اسلموا فانه یقبل توبه جمیعاً و قال
بعضهم یقبل توبه جمیعاً الا بالاجتهاد و الغالبه و الشیعه من الروافض
و کذلک القرامطه و الزنادقه و لا یقبل توبه من غیر اهل الجوارح

لغز خیر الدین دایه قدس سره **مکلف** **مسئله اوله** که شرایط
 شیخی را می شمارد میفرماید که شرط دوم اعتقاد است باینکه اعتقاد
 اهل سنت و جماعت دارد و بدین معنی الودیه باشد تا مرز برسد
 نه اندازد که معاصم اهل بیت است و منجی باشد و هم **مکلف**
 مذکور که شرایط سید را می شمارد میفرماید که شرط چهارم عقیده
 پاکست باینکه بر اعتقاد اهل سنت و جماعت باشد و ولایت عتقاد
 بود و مذهب ائمه سلف رجحان الله و دوازده نشیبه و تعطیل
 و رفض و اعتزال و غیره و من المذهب المختلفه برابر بود **مکلف**
الحج مکلف است که حوائج را که با راستی موافقت باشد و در
 چیزی منجور از طریق اعوجاج تا اندر آن آید و در **مکلف**
 مذکور است که از متبع دور بماند و که بدعت وی بتو نیست
 کند و شومی وی بتو رسد و هیچ بدعت عظیم تر از آن نیست
 که آنوقت بدید آمده است که که وی اندک میگویند که بلطی خدای
 داور بی نباید کرد و همچنین از افسوس و عصیت باز نباید داشت
 که ما را با خلق خدای خصوصیت نیست و ایستادن نصی فی نیست و است
 سخن بختن با حقست و سر زدن است و از بدعت عظیم تر است
 این باین قوم هیچ مخالفت نیاید کرد که محقق است که موافق
 طبع است و شیطانی بها و است این برخیزد و این را در جای اید
 و بر روی بالحت صریح کنند **و اما** **مسئله** مذکور است که

از اعتقاد شیعی

از اعتقاد شیعی که فکر بدیهه های دیگری باین خصوص است **مسئله**
 از روی ترسانند نیست در چون کسی را می بینی که بسوی مبتدع
 یا فاسق می رود و می بینی که بدعت افسوس بوی استعدی شود پس
 می رسد که بدعت و فسق ویرانگش کفی هرگاه که ترا باعث
 خوف سرایت بدعت و فسق باشد چیزی دیگر که این محل ضرر است
 زیرا که می تواند بود که حسد باعث آن بود و شیطان آنرا بلبس کند
 بظاهر شفقت بر خلق **و اما** **مسئله** شیعی علایق الهیه است و
 سر در ساله ما را بدین میفرماید که متبع که در صورت صلاح خود را
 خلق می نماید و بدین بدعت شان دعوت میکند و فرموده است
 باشد غیبت او کرد و بدین است یا پاک او را بر خلق ظاهر کرد اینند
 و هر که تقیه کند محرم باشد **و اما** **مسئله** کیمیای سعادت مکلف است
 که بتدبیر کلامی خدای تعالی را جسم گوید و فراتر از مخلوق گوید
 و گوید که خدای تعالی را شتات دید و ایشال این روی حسبت
 باید کرد اگر چه شایع مذهب فلاسفه و کلامیه حسبت نگذرد که
 خطای این قوم غلط نیست و چنانکه از خطای طبع معلوم باشد
 و لیکن در بدعت حسبت در شهری باید کرد که مبتدع عربی و ثا
 در بود و پیشتر مذهب سنت و جماعت دارند اما چون دور
 کرده باشند که اگر تو بدبت بدعت حسبت کنی و می بینی بر تو حسبت
 کند بقتضی ادانند و همچنین نباید است و در حق و قوت سلطان

باعتبار التفضل والاحسان وهو متعبد بقدس حق جل وعلا
 ان قد قلب وامثال ان منزه ومرتبة برای رفع این اشکال
 گفته که اسمای معنی سبحانه و تعالی مأخوذ نیستند مگر باعتبار
 تمایزی که اعمال اند یعنی تفضل و احسان و امثال این با اعتبار
 سادگی که آن انفعالات اند یعنی رقة قلب و مانند آن است
قسم دوم آنکه وی سبحانه و تعالی جوهر و عرض نیست حق
 سبحانه و تعالی جوهر نیست قالت الفیاضی انهم الله ان جوهر
 و ازین باطل است زیرا که این اسم جز نیست که لا یجوز فی جوهر
 متجوز و جز از جسم است و خدا ی تعالی منزه است از این
در شرح العقاید حق تعالی جوهر نیست و برهان این در کتاب
 مذکور مستطوره است من اراد حقیقه فلیطالع و هم در کتاب
 مذکور آورده است که حق سبحانه و تعالی عرض نیست زیرا که
 عرض قاطع نیست بذات خود بلکه محتاج است بجعلی که مقوم
 او بود پس ممکن باشد **در بیان** آنکه وی سبحانه و تعالی
 در جبریت و مکان نیست **در بیان** حق جل وعلا نه در
 جهتی از جهات است و نه در مکانی از امکنه زیرا که اگر در مکانی
 یا جهتی باشد لازماً باید قدم مکان یا جهت و بعد حق جل وعلا
 قائلی نیست و برین است اتفاق مجاهدین درین باب
در بیان آنکه وی حق سبحانه و تعالی زمانی نیست

قلا جوهر لها عندنا قد اسم للجزء
 الذي لا يجزى وهو محترق
 و جزء من الجسم والله تعالى تعالى
 عن ذلك و لا يعدن الفلاسفة
 فلهذا هم من جعلوا له اسما للوجود
 كماله موضوع غير مكان او متغير
 ولكنهم جعلوا من اقسام الممكن و
 ارادوا به الماهية الممكنة و لا يعلق
 بجهة الى اذا وجدت كانت
 لا يخصصه شرح عقاید

فی شرح

در بیان حق سبحانه و تعالی در زمان نیست یعنی وجود
 او سبحانه و تعالی وجود زمانی نیست و معنی نودت او وجود
 زمانی است که ممکن نباشد حصول او مگر در زمان چنانکه
 معنی نودت او وجود مکانی است که ممکن نباشد حصول او مگر
 در مکان و این از این است که تحقق اند بران ارباب مدلل و خرد
 نیست خلاف عقلا دران **در بیان** اشاعه الحاد و
 حلول او سبحانه و تعالی **در شرح** **للقاسم** و لوجب تعالی تعین
 نمی شود غیر و حلول نمیکند در غیر اما القادر بذات جهت که لا
 آید از ان بودنت واجب ممکن و بودنت ممکن و لوجب و این
 بضرورت محال است اما حلول از جهت که حال در شیء محتاج
 یا نشی فی الجمله بر این است که باشد حلول جسم در مکان لحول
 عرض در جوهر لحلول صورت در ماده خلتی بر این حکماست
 با حلول صفت در و صوفی جنانچه صفات مجردات و احدا
 بغیر خلق و جوهر نیست پس اگر کسی گوید که حلول امتزاجیست
 باشد چنانکه حلول آب در گل گویم که این از خواص اجسام است
 و مقتضی بانقسام و عاید بخلاص جسم در مکان **در بیان** جنلیفه
 ممنوع است حلول و القادر بذات او سبحانه و تعالی همچنین ممنوع
 است بر صفات و بر احوال و بی جهت استعمال انتقال صفت از
 ذات انتی کلامه اما آنچه در کتب کلامیه مذکور است که بعضی

الاعتصاف فاما يلزم بطول ولقد انبأ بان ان كانت كذا ان كانت
كرويه شدة ان دوات مقبول ان وروم وودجنا كذا بيان
ان خواهد آمد ان شاء الله العزيز وابت قول كرويه است
که مرد و دست نه قول و محال که لفظ بعض اشارت بر
و اگر از ظاهر کلام محققین منصوصه چیزی مفهوم شود
که مشعر بخلوله و لقا باشد شک نیست که آن بابر قصور
و اگر که است چنانکه **مکلف الحی** مذکور است که چون
که چون بنده از حق سبحانه و تعالی کثیف و غمازی پدید آید
و حال او قوی گردد و علمت دست دهد و فضل و صفی باری
کند سخن او مغلو شود تا هات معتبر و اعتبار خود متعجب
و عقول از اندر آن بازمانی و اگر کسی از معترضان اعتراض
ارند بر کلمات وی بابر فهم و معنی امتزاج و حلول و لقا
آن معترضان بوجه و فهم ایشان بازگردند و دران معنی
مقصود اهل بصیرت در ظاهر عبادت نیاید و در کمال ارباب
امکان عبارت مطابق مقصود من غیر تشابه نباشد و اقتدا
با آنچه از ظاهر عبارت ایشان مفهوم شود نشان میدهد که عمل
بظاهر کن الله فوق کبریه متلاخی شاید **الروح** حیوان
اشاع انصاف و لاجب تعلیل نخواهد بود بلکه جمیع عقلا از ارباب
ملا و غیرهم سوائی که ایزد متفی اند بر آنکه انصاف واجب تعالی

نحوه شایع

نحوه شایع بامر و میوه و مسبوقة عدم متمتع است اما از انصاف
او انصافات حاصل بعد مالم یکن چون معیة باری تعالی عالم
جمع خلایق نیست دران و از صفات سلیمان و سجانه آنچه مستوی
نخیزد که محالست انصاف باری تعالی بنات چون بودن وی
سجانه لیس بحسب و لیس بوجه انصاف است و روا نیست تقدیران
و کفر ما و را نیست چون زوال معیت او بعالیه نذر انعام عالم
جایز است عقیده آن بخلق اینها ملخص عبارت شرح المواقف
فی الظاهر اما قلا من فتاوی الی فضل الکوا فی وجه الله
تعالی سئل عن قوس ذلک باری تعالی را بحول او است میگویند
ملکهم قال کافی باشند بی شک **باب** در بیان صفات
شویقه حق سبحانه و تعالی و این باب مشتمل بر هشت اصل است
الاول در بیان اثبات صفات او سبحانه و تعالی **فی احیاء**
بدستی که حق سبحانه و تعالی عالم است بعلم چیست بخواست
قادر است بقدره مرید است بارادست متکلم است بکلام سمیع است
بسمع و **فصل** سخن کسی که گفته است که عالمی بی علم بنمونه
شبی بی مال و علی بی عالم و عالم بی معلوم باشد **و فی** **الاصفار**
سئل فی الله عنه عمن قال بان الله تعالی عالم بذاته لا یقول له العلم
له انما یخبره من الله عن الله
کلمه فی الله یقول له الفیقه و هم المعتزله و الحنفیه هل یحکم بکلام
لا قال نعم لانهم ینفون الصفات و من نفی الصفات فهو کافر انتم

کلامه و این صفات صفات وجودیه و درجه ندرت بر ذات اقدس و
 بر ذات و نه عین ذات اند و نه غیر ذات و در تحقق این علم با
 سخن بسیار است و در شرح **فصل اول** آورده که سخن سخن باطنی
 است که از علم میفرماید غیر از این است که حالت نکره است بر
 دلیل قطع و قطع با عقل یا سماع پس قطع کنیم بطلان سخن
 کسی که گفته است که کل شایسته غیر از این سخن هر دو سخن غیر باشند
 قطع کنیم بوجه بطلان لفظی غیر باشد صفات باطنی
 تعلی و ذات او بجهت انشائی اتمه دین بر ذات **اسلام** در
 حیات و **فصل اول** حق بخانه و تعالی حقی است و این را
 که همه اهل ملک و غیر ایشان بر آن متفق اند **فصل اول**
 از صفاتش یکی حیات است **فصل اول** که همه اهل ملک و غیر ایشان
 در حیاتش بر روح و نفس و عین **فصل اول** که او را در حق و غیر حق است
 آنرا در ذرات است پائین **فصل اول** زنده گشت در کار و زنده
فصل اول در بیان علم **فصل اول** علم حق حیات
 و تعالی غیر متناهی است چون اعداد و اشکال و نوع حیوان و
 شامل است جمیع موجودات و بعد از ملک و ممتنع و جمیع
 کلیات و جزویات و **فصل اول** علم است بعد از صفات
 علم حیات **فصل اول** از سبق جل و فکر دور است متعلق بحکمت
 منجاری ذات بخیر است اندر نیست در یک و یک **فصل اول** که در علمش

بود محض علم

بود محض علم **فصل اول** که در بیانها **فصل اول** که در بیانها
 نزدیک بود ظاهر **فصل اول** که در بیانها **فصل اول** که در بیانها
 اندک و و شیت در شرح العقاید اوست و شیت عیار است از
 صحت که قایم بود و موجود است باشد تخصیص احد مقدور است
 در احد او قوت بوقوع **فصل اول** و زنیان بود از ذات
 خواست **فصل اول** خواستی که از آنی که و گشت **فصل اول** که از آنی که
 نوبت و جهان شود پیدا **فصل اول** که از آنی که بود و فعل بشر و طبیعی
 بود و میل مجرب **فصل اول** منعش جهان شیت اوست **فصل اول** که
 قدرت اوست **فصل اول** که از آنی که و گشت **فصل اول** که از آنی که
 به المثل که چنانست **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 چنانکه از ذات او **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 آنرا که بر ذات ذره بیفزایند **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 از آن افزود **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 همانست که بعد از عالم و تر که آنرا و صحیح بود و چیزی از آنها
 ذات مقدس او **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 بخانه **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 و شامل **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 اثر آن **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**
 در بیان **فصل اول** که سر موی از جهان کاهند **فصل اول**

بعضی در وقت و ثابت است کتاب و سنت بحقیقتی که ممکن نیست انکار
و انرا که باری تعالی مبین و بصیرت و برین منعقد است
لجهال جمیع اهل ادیان بلکه اجماع جمیع عقلا و فیلسوفان
هر یک از صف سبع و وصف صمد است جز علم یعنی دیگر
نیست اگر کوشش سر شنیدن او نیست موقوف علیه و یلدا
بشنود خطه دور یا ترکش کند از روشن است و با تاریکی
اصل فخر در بیان تکوین و **شرح الفکر** تکوین که معجز میشود
بفعل و خالق و خلیق و ایجاد و احداث و خلق و تولید و نفس
سکندر بلخیر معروم از حد و بسوی وجود صفت حق سبحانه
و تعالی است جهت تا خلق عقل و نقل بر آنکه وی سبحانه و تعالی
خالق عالم و تکوین پر گردن حق سبحانه و تعالی است بر عالم را
و هر چه وی از جنای عالم اندازد بلکه بوقت وجود است بحسب
قدرة و ارادت او پس تکوین باقی است از او و او را و مکنون و مکتوب
حادث است و خلق و تعلق آن مناک در عالم و قدرت و غیر
انها انصاف قدرت و که از هر شیئی که از قدیم خداوند متعالی است
ایشان بجهت حادث بودن تعلق ایشان و تکوین صفت
حقیقت حق جل و علالت غیر مکنون است از و مایه صفت تعالی
فعل و مفعول **اصل فخر** در بیان تکوین که معجز میشود
و تعالی تکلم است بکلامی که صفت الیه او است سبحانه و از حد

خروج و اصوات نیست و آن منافی مکنون و آن است و حق جل و علا
تکلم است بان امر گفته و نهی کننده و غیرت و قرآن کلام حق سبحانه
و تعالی است غیر مخلوق است و مکتوب است در محضرهای ما محفوظ
است در دلهای ما خوانده شده است بر زبانهای ما مسموع است
بگوشهای ما و مخلوق کننده نیست در آنها **فخر** کلام الیه او است
مشترک میان کلام نفس قدیم و معنی الحاقه آنست که صفت حق سبحانه
و تعالی است میان کلام لفظی حادث و مطلق از صور و اید و معنی
اضافه آنست که مخلوق و نیست سبحانه و تعالی و ان تا الیه صفت
مخلوقین نیست **و اصل الفکر** است حق یکتابی است
گفته تا آنکه با نبیا و کرام صدور جاریست و خبر شده و در یک کتاب
حادث است صفت مخصوص هر کتابی که در حق آن است باشد و حق جل
عز و جل و علالت **و معنی** تو بر آنست که کتب کرم بر کرم و صحیفه بر ای
تکثیر لفظی یکسانست و هر دو بر معنی یکسانست و هر دو جامع این جمله
قرآن است که بحکم مبلوغ آنست معنی و لفظان بود معنی ناید
انفلاق مثل آن هرگز نصیای عرب اگر بنامه و معنی ناید
کلام عاجز آیند و قاصر و مضطر یکسان مثل سوره اقصی
و اصل فخر آنکه سبحانه و تعالی مراد است در لغت و **فخر**
با وجود آنکه حق سبحانه و تعالی منزه است از ضرورت و اقدار
و مظهر است از حیثیات و افعال و مراد است در لغت با عین و لفظ

انما الله تعالى في حقه في كل شيء من خلقه تعالى في كل شيء من خلقه تعالى في كل شيء من خلقه
 در دنیا تصدیق انقول سبحانه لا یقدر که انما انشاء و انقول سبحانه
 خطاب موسی علیه الصلوٰه والسلام انزل فی **و یوم النبی**
 لجماع اصحاب ما یزید انما یزید حق سبحانه و تعالیٰ در دنیا و آخرت
 عقلا باینست و اختلاف کرده اند در بیان ان در حق ان و حق
 سبع یعنی ان انبیا کریم اند و بعضی یفر کرده اند **و یوم النبی**
 رسول صلی الله علیه و سلم از شب معراج خبر داد بر او ای گفت
 حق سبحانه و تعالیٰ ان یوم و رات حق سبحانه و تعالیٰ
 و ان یوم ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که
 در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 چون سر دیده که واسطه چشم باشد چنانست در **و یوم النبی**
 منکر و نیست که در دنیا و آخرت تعالیٰ در خواب تکرار و بعضی
 نیست و نیز چنانکه بعضی در اول نشاء و فتویٰ برین قولست **و یوم النبی**
 در بیان الهامی او سبحانه و تعالیٰ فی شرح الصالحات لجماع اهل سنن
 بر آنست که اسماء الله مخلوقه از حق تعالیٰ شریعی با کتاب با نیست
 متواتره یا مشهوره یا اجماع امت زیرا که حق سبحانه و تعالیٰ فی حق
 اسماء که با حق سبحانه است بآن معصوم و مؤمن و نیکو و
 سبحانه و تعالیٰ که همیشه در حق او عالم و رحیم و کفایتی شود بخیر
 و فاضل و شفیق کلام موصوفی باشد با فعلی که معصوم و مؤمن و نیکو

آنچه یثبت با خدا ان کتوله تعالیٰ و تسبیحهم زیدهم کثر انما الله و
 معصوم و نیکو و با حق سبحانه **و یوم النبی** لیس الکلام فی اسماء
 لجماع الموصوفه فی اللغات انما النزاع فی اسماء الموصوفه من
 الصفات و لا افعال **و یوم النبی** در بیان انما افعال عباد مخلوق
 و در آنست بر وجه اسم است **و یوم النبی** در بیان انما افعال عباد مخلوق
 حق سبحانه و تعالیٰ است **و یوم النبی** در بیان انما افعال عباد مخلوق
 فعل و خلق و اختراع حق سبحانه و تعالیٰ است اختلاف سواد و بعضی
 انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 تصدیق انما فی حق ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 و انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
و یوم النبی در بیان انما افعال عباد مخلوق و در آنست بر وجه اسم است
 انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 تصدیق انما فی حق ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 و انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 تصدیق انما فی حق ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار
 و انما الله ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار و ان یوم که در عبادت ان چشم تکرار

فعل از رخی تا رخی و مدخلی بوده باشد سوای آنکه بنده محل فعل
و شرح افعال و مریدان افعال اختیار نیست که اگر آن افعال
 طاعت باشد مثل باشد و اگر معصیت بود معاقب شود
 چنانچه کاتب بر خنده جبر که احکام بنده را فعلی نیست و حرکات
 او غیر از حرکات حاد است که وی را بر آن نه قدرت است و نه قصد
 و نه اختیار و این باطل است زیرا که بضرورت فرق میکنیم مابین
 حرکت بطش و حرکت ارتعاش و این که اولی با اختیار است
 نه تاف و هم از لغت است که اگر عید را خلا فعلی نباشد هر اینه
 نباشد تکلیف او و هر است بنود ترتیب استحقاق نقول
 عقاب بر افعال او و است نباید استنادا فعلی که مقتضی بنا
 قصد و اختیار است پس عید علی سبیل الحقیقه مثل
 حلی و صام و کتب بخلاف مثل طالع الفلام و اسود لون و
 الفطعیه و غیره ذلک بقول تعالی جزا و نیکانوا انی کون
 جزا داده شوند جزا دانی بسبب آنچه مسکونه اند و قول
 قمت شاد فلیتوین و من شاء فلیکفر یعنی هر که خواهد ایمان
 آورد و هر که خواهد کافر شود **فی الشریعۃ الخیر** قدس
 لله تعالی اسم افاده جمله عالم مقرر اختیار امر و نهی این
 بیاس و آن بیاد مجربین گوید که امر و نهی است اختیار نیست
 این جمله خطاست و هر چه جبر از قدر و سوات است و اگر چه

حسن خود را نکرست **اختیاری** است مابین کلمات حسن آنکه
 تنافی شد عیان است که هرگز نگوید کسی باین از کلمه کسی که با
 جوید و فایده هیچ دانی هیچ عاقل این کند تا کلمه و سنگ خشم
 کون کند **خالق** کو اختر و کردن کند امر و نهی جاهلان بجهت
 کند **در بیان آنکه جمیع افعال عباد را رحمت و شیت**
 و قضای حق سبحانه و تعالی است **و احیاء العالیه** فعل عید
 اگر چه کسب بنده است پس و نهی این از آنکه امر بحق سبحانه و تعالی
 باشد فایده هیچ فی الملک و الملوک طرفه عین و کافله خاطر
 و لا محله ناظر لا بقضا و الله تعالی و قدرته و ابدانه و شیت
 پس از و است بجهت خیر و شر و نفع و ضرر و واسله و کفر و عرفا
 و نکر و خوف و خسر و غیایت و رشد و طاعت و عصیان و
 شرک و ایمان مرد کنند نیست مرخصی او را و باز دارد شیت
 مر حکم او را فیصل من یشاء و یقدر فی من یشاء لا یصل حد کمال
 و هم که یکلون **در سلسله الذنب** خلقت جرات چه شریعه
 حمد مقتدی او بود لا غیر **فعل** ماضی و زشت و خواه نکو
 یک پس هست آفریده او **یک** و یک چه مقتضای اقتضاست
 این خلایق را و آن بر قیاس است **و فی شرح العقول** کفر فی شوق که
 اگر کفر مقتضای خیر عمل و عمل باشد هر اینه واجب بود رضایان
 بجهت آنکه رضای قضا و لیجست و چنانکه واجب رضایان با

باطلست بخت آنکه رضا که کز دست زیر کاسه دستنی آنما میگویم
 کفر محقق است نه فضا و رضا واجب نیست مگر بقصدان بقیه
و اما اگر گویند که چون هر چیزی بار اوه و مشیت او است
 سبحانه کافر که در فسق در فسق مجبور بود پس صحیح نباشد
 تکلیف ایشان باین وطاعت گویم که حق سبحانه و تعالی از کافر
 و فاسق کفر و فسق را بایضا از ایشان خواست جانین و بی سجان
 و تعالی میبایست که و فسق را از ایشان با اختیار ایشان پس
 سزا نیست این تکلیف محال **اسل چهارم** در بیان استطاعت
فکر **العقاید** استطاعت با فعل بود و این حقیقتیست
 که فعل بسبب آنست و ایضا واقع می شود این اسم بر سبب
 اسباب و آلات و جوارح و صحت تکلیف معتد باین استطاعت
اسل پنجم در بیان آنکه هر حق سبحانه و تعالی است ایلام خلق
 بعین آنچه و سلب و ثواب لاحق **فصل** **العلم** هر حق تعالی
 سبحانه و تعالی است ایلام خلق و تعدیل ایشان بفرز جبر
 سابق و ثواب لاحق خلافا للمعزلات زیرا که وی سبحانه نصیر
 نمیکند مگر در ملک خود و تصور نمی شود که تصور نمی کند
 خود معذور از ظلم باشد و حال آنکه ظلم عبارت از تصرف در
 ملک غیر و این بر حق سبحانه و تعالی محالست زیرا که غیر او را
 ملکی نیست تا تصرف او سبحانه در آن ظلم بود و کالتا می کند بر

جوازات

بر چنانکه موجود بودند آن زیرا که ذبح با هم و ذبح علی کله
 آدمیان بر ایشان می رسد ایلام آنهاست و هیچ جریه از ایشان
 پیش ازین نرفت بود **و اما** **الذهب** هر چه خواهد کند
 منع و عطا نیست کس را محال چون وجوه عدل و فضل است
 سویی او منسوب **ظلم** باشد زوعل او سلب **اسل ششم**
 آنکه هر چه بر حق سبحانه و تعالی واجب نیست **فصل** **الحدیث**
 نزد اهل سنت و جماعت واجب نیست بر حق سبحانه و تعالی
و اما **شرح العقاید** واجب نیست بر حق سبحانه و تعالی ایلام
 بر عینه ما و این ازین کافر فقیر را که معذرت در دنیا و آخرت
اسل هفتم در بیان آنکه فعل او سبحانه موصوف بقیم نیست
 و بیان آنکه حسن و قبح بعضی افعال بنده مگر که بشرع اند
 مگر که به عقل **و اما** **شرح** متفق اند علماء بر آنکه صریح و در فعل
 از حق سبحانه و تعالی موصوف میشود بقیه زیرا که آن نقص است
 و نیز باین جهت که فعل او از برای غرضی نیست و هر که چنین
 بود فعل او قبح نباشد بلکه موصوف بودند نفس مگر آنکه مرا
 تفسیر کرده شود بلام طبع و موافقت غرض پس درین حکم
 موصوف بحسن هم نباشد **و اما** **نسب** حق سبحانه و تعالی
 بلکه قبح نیست بعیدست باعتبار قیام فعل با و **و اما** **نوع** مذ
 مذکور است که نزد ما و نزد معتزله حسن بعضی افعال و قبحات

آن مبدء که انی بعقل و بعضی آن مبدء که بعقل نیستند بلکه
وقتی آن موقوف بر خطاب شارع است بر او از فقه نیست
بلکه آن علم اخلاق است و ثانی فقه است **اصل دوم در باب**
آنکه لای در وسع بنده نیست بآن مکتفی می شود **که لای**
تکلیف کرده نمیشود بنده را با لای در وسع او نیست و لای
تکلیف لای در وسع بنده نیست بعضی گفته اند که از حق سبحانه
و تعالی جایز نیست و بعضی گفته اند که جایز است ولیکن بآن
و اما در اصل رحمه الله تعالی فرمود که تکلم کردن بعباد
جواز و عدم جواز در حق مخلوقین متناهی و تعالی مطلق است
اصل سوم در بیان اجلی فی شرح المقاصد لعل عبارت است از
وقتی که دانسته است حق سبحانه و تعالی بطلان حیثیت
حیات و فی الترح العقول لعل و لحد است و حیثیت که بعضی
که ما هر که مقتول در دو عالم است یکی قتل و دیگر موت و اگر
گسترده شد هر این میز نیست ناچال او که موت است و نه حیثیت
که قلا سقر کون برود که حیثیت اجلیست طبعی که وقت تعلل
رطوبت غریزی و انطوائی و حرارت غریزی وی باشد و
و اجلهای اجرائی است که بسبب امراض و آفات باشد و
و فی شرح المقاصد مقتول میست باجل خود و اگر کشم
نی شده این باجل می بود موت او و علم موت و حیات و وقت

فی تحقیق با شهادت

فی تحقیق با شهادت عمر با موت **و در باب** در بیان رقی **شرح**
العقاید حرام در وقت زیاده زرق اسم چیست که حق سبحانه و
تعالی جل و علا را حیوان می رساند و حیوان را خور و و شک نیست
که این کلمه حیوان است و کلمه را می ذکر که العقاید هر کسی مستوفی
در زرق خود است و بعضی در زرق غریز و غیره **باب دوم در**
و اما در اصل و اما در اصل و اما در اصل و اما در اصل
معرفت نبی و رسول و الواعزم **فی شرح** التوحید بآن آنکه الله
که فی عبارت از کسی است که بر وی شریعت فرود آمده باشد پس
عند الله بطریق وحی که معصوم باشد است شریعت بیان کیفیت
موفق بر این عمل و چون مامور شود که آن شریعت بغير خود
و یا رسول گویند و فی الباب الرابع عشر من الفتوحات المکرمه اعلم
اینکه الله تعالی از انبیاء هو الذی یا ینه الوحي من عند الله یفهم
ذلك الوحي شریعت بعد و مایل فی نفس فان بعث بهالی غیره کان
رسولا و هو العزیز سائنه که بعد از تبلیغ رسالت مامور و ندین
و جهاد آنکه ایمان نیاید چند و برایشان قتال و جهاد کنند و غلبه
بنوع و رسالت که همان این شرط نیست حیثیت که در اول بعث
رسول ماصی الله علیه و سلم بود که خطاب و قوی بود و حیثیت
آنکه ما علیه السلام لا الاله الا الله و قوی چنین که و فی الحق فمن شاء
قلیومین و من شاء فلیکفر و اما در آخر مامور گشت بقتال و جهاد

قال الله تعالى اَقْلُواْ اَمْسِرُواْ كَافَّةً وَاَقْلُواْ هُمْ حَيْثُ تَقِفُواْ
مسألة در بیان عصمت انبیا علیهم الصلوٰة والسلام **مسألة** خانی
 مذکور است که هیچ مقلد بی عهد آگاه نکند و هیچ مقلد به عهد
 نشود و این مقلد است همانانی است و مذهب بی مذهب
 باطلست و اگر از انبیا هیچ چیز به برافروشی در وجود آید آنرا
 از آن که بتو کلام نکند و در **مسألة** زاهدی مذکور است
 که کسی بر انبیا علی بود که ایشان معصوم اند از گنای و از
 و از صغیر بقصد و لیکن از زلت معصوم نکند و زلت جزئی
 که بیش از گزند و بی قصد نبود و بوقت گزند علم نبود و آن
 بعد گزند اثبات و اصل نبود بلکه بعد از بوقت مسخه
 باریبی زلت شافید نبود بر مثال کسی که بر ای کل گزند
 تاگاه بالغز و بشیر لغزینت و بر قصد لغزینت نبود و بوقت
 لغزینت علم نبود که من بخوام لغزینت و از من لغزینت روانست
 نباشد که بر خیزد و در وقت بخت میران مجتنب بود **مسألة**
مسألة انبیا امر که بر کان خوانند برده از کل مقلد
 سبقت اند و نفس و شیطا بقصد جبر و کراهت نتواند زدن بر
 راه و بفرقه محال یا تا حدی ذلالت شود صادر از عقل
 باب شرع و درین آن هم مشتمل بر مصالحت و محبت
 آدمیان در لغز و گزند و انهم میباشند فصل مردم را

و این بر آنکه

دانستند که خود را از این شجره شد و وجود من و تو را بشو **مسألة**
مسألة در بیان اولویت عدم حصول نبی علیه الصلوٰة والسلام در عهد
مسألة در بیان المقاصد عهد انبیا و رسول در بعضی احادیث مذکور است
 چنانکه از انبی فرغ فارسی رضی الله تعالی عنده روایت کرد که گفت
 رسول صلی الله علیه و سلم گفت انبیا چند کس باشند پس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم فرمود مائت الف و اربعه و عشرون الفایس
 گفت رسول چند کس باشند پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که ثلث مائت و ثلثه عشر و اربعه و لیکن بعضی علماء فرمود که او بی
 گفت که قصه کرده فی شود بر عدد ایشان زیرا که خبر واحد بر
 احتمال او در جمیع شرایط غیر از ظن فایده میدهد و آن معتبر
 مکرر در عملی در اعتقادات و هم بنا بر عدم خالف قوله
 تعالی و منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک
مسألة در احتمال اختلاف واقع دارد و اثبات نبود کسی که بی
 نبود اگر خالف واقع عرفایان افلا بود از انچه وی ذکر کند
 و فی نبود کسی که بی بود اگر اکثر باشد از ان بر علم
 بر عددی او ای است **مسألة** در بیان عدم تفصیل انبیا
 علیهم الصلوٰة والسلام بر یکدیگر بعد بی ماضی الله علیه و سلم
 که از عهد افضل است **مسألة** در بیان انبیا و رسول تفصیل
 و اقصی بعضی از بعضی فاضلند قال الله تعالی یلک الرسول

اولیادانه و استدراج معیولیت و مردودان بیرون رفتنیکه
از اولیادانه دعوی نبوی می تواند بود و از صاحب استدراج
اگر چه دعوی نبوت متصور است اما مستلزم الله بان خارجی
نشده است که در حدیث آن دعوی خوارق عادت ایشان
صادر شود اگر چه صاحب شود بان معارضی خواهد بود
که بر نبیض دعوی ایشان کلمات کنند **در بیان**
گرامت اولیادانه قدس نامه تعالی اسرارهم و شرح **الاعتقاد**
گرامت اولیادانه است و وی کسی است که حسب الامکان عرف
باشد خدای تعالی موافق باشد بطلعت محبت بود از
معالجی معروض باشد از انجا که در لاف و شیطنت و کلمات
و اظهار اعریت از وی که خارق عادت بود مقارن دعوی
باشد پس ای مقرون ایمان و عمل صالح نبود استدل
و ای مقرون بدعوی نبوت باشد معجز بود **در بیان**
اعلم ان کثیر من المقبولات تعلم الیه قطعاً لا یخیر
ان یظهر کلماته الاولیاد ضروری او شبه ضروری تعلم کلماتها
حصول انسان لامن البین و قلب جماد بهیهه او حیوانا و انما
هذا کثیر **در بیان** خوارق عادت و کلمات از وی
که از تعداد نیست معجز و سویی است که ظاهر شده است کرامت
سر و حدی از ائمت او و از جمیع که ظاهر شده است بان کرامت

وی و طاعت

وی و طاعت و او وی نباشد مگر آنکه محقق بود در بیان خود
مقرع و بدک و زبان بر است رسول خود بلوچ و اطاعت در اوج
و ذوالی او تا آنکه اگر آن وی دعوی استغلا بنفس خود کند و بنا
او نبود وی نباشد و ظاهر نکرد آن خرق عادت بر دست او
حاصل آنست که آن وی که خارق عادت بود نسبت نبی معجز است
خواه ظاهر شود از زبان اهل او و نسبت نبی کرامت
آنکه بود که خارق عادت است خالی است از دعوی نبوت کسی
که آن امر از ظاهر کشت پس بی از اخبار است از علم وی با کلام او
نبی است و از قصد او ظاهر خوارق عادت و از آن حکم وی
نیجیب معجزات بخلاف وی **در بیان** آنکه وی بدیجه
خبر مید **در بیان** وی بدیجه ای علیهم السلام خبر مید
زیر آله انما صلواته علیه معصومند و ما موند از حقوق
مکرم این بوی و مشاهده بلکه مامورین تبلیغ لکمه و ارشاد
بعد از تصدی تکالیف اولیاد پس ای مقول است از بعضی کلامیه که
چیز نیست که وی از نبی افضل باشد کفر و ضلالت نعم قد افصح
تو در بیان و نبیة النبوة افضل ام مرتبة الولاية بعد القطع بان
النبیة مقایله مرتبتین و انه افضل من الولی الذی لیس نبی
در بیان اجماع است بر آنکه انبیاء علیهم السلام از حد
بشر و انسانیند و هیچ یک از اولیاد و صدیقان بدیجه ایشان

آنچه بنی بایم و قوی ما به نور و بوی قوی است و نه تعالی بر
 گفتار است که گفته ایات الصدیقین اولاد اولاد الهی است
 عطا بر خداوند تعالی گفتار است که ای سرایت المرسلین علی
 مراتب الانبیاء و ادنی مراتب الانبیاء علی مراتب الصدیقین
 و ادنی مراتب الصدیقین علی مراتب الشهداء و ادنی مراتب
 الشهداء علی مراتب الصالحین و ادنی مراتب الصالحین علی
 مراتب المومنین و آنچه منقول است از بعضی اولیای الهیه که ولایت
 از نبوت فاضلتر است بنا بر آنست که نبی مراد وجهت است که جهت
 ولایت که باطن نبوت است و دیگر جهت نبوت که ظاهر ولایت است
 و نبی وجهت ولایت از حق تعالی عطا و فیض می ستاند و از
 راه نبوت که ظاهر ولایت است خلق می رسد و شکل نیست که
 روحی که در حق است سبحانه شرف و افضل است از روحی که
 در خلق است پس مراد روحی آنست که جهت ولایت نبی وجهت
 نبوت و فی افضل است تا آنکه ولایت و بی تابع افضل است از نبوت
 نبی مشوع و از اینجهان است که بعد از نبی ظاهر از نبوت می شود
 که و بی افضل باشد از نبی زیرا که نبی در جهت ولایت صلوات
 بر وجه کامل از ولایت نبوی و مرتبه نبوت بر آن زیاده قلیل
 کبریا العارفین قدس الله اسرارهم از اسرار حق است و از راه نبوت
 او بقدر آنکه عباد الله قالوا لا اله الا الله من النبوة فليس يدعى الا الله

طه ان و تبارک انی اعلم من نبوته او یقول ان الولی فی النبی و الرسول
 تا آنکه بعضی از علما فی تفسیر ولید و هو ان الرسول من حیث انوولی
 اتم منه من حیث انه نبی او رسول تا آنکه الولی تابع له اعلم منه و اگر چه
 مجموع جهتین ولایت و نبوت را نبوت نام نهاده شک نیست که این
 نبوت افضل خواهد بود از ولایت و از آن جهت که باطل و باطل
 خواجه محمد بن علی حکم بر مذهب قدس سره واقع شده است و
 شیخ سعید الدین جوادی قدس سره نیز بر آن رفته که نهایت الانبیا بر
 ملاولاد است خواهسته اند که نهایت الانبیا فی الشریعه بدان اولاد
 زیرا که چون شرایع انبیا در حق کار ایشان بکمال میرسد چنانکه نبی
 ما در حلی الله علیه و سلم در آنکه گفتن که انبیا و کلماتکم
 و بی تا شریعت را بکمال میرسد و قدیم در ولایت نتواند بر آید
 آنچه نبی را در شریع باشد و در آنکه تا آنکه کار باشد که اگر
 کسی بکمال حکام که در مکه نازل شد سلوک کند و آنچه در مکه نازل
 شد التفات نماید هرگز ولایت نرسد بلکه اگر آنکه نرسد کفر
 کرد پس بدانند ولایت و بی آنست که ان شرایع را که نهایت کار نبی است
 قبول کند و متابعت نماید **مسئله** در بیان عدم مقبول تکلیف
 انبیا و اولاد و **فصل فی حق العقل** ما در آنکه که نبی عاقل و بالغ است
 غیر سبب آنکه نبی که امر و نهی از وی صادر شود و نبی عاقل و بالغ است
 و از راه بر کمال نبوت و جلال نبوت بر آن و زعم بعضی مسلمانان

آنست که چون بخواهیم بجهت و صفاتی قلب رسد و اینها
 برکات و نفاق ایشان کنند و بعضی از وصال قطب شود و بعضی
 و بعضی از وصال کباب در ایشانند و بعضی ایشان
 برات رفتند آنکه عبادت ظاهر از وصال قطب شود و عبادت
 او نیکو باشد و این کفر و ضلالت است و اگر اکل تلس هر چه است و این
 انبیا علیهم الصلوٰه والسلام خصوصاً حبیب الله صلی الله
 وسلم با وجود آنکه تکالیف در حق ایشان اتم و اکمل است و اما
 قوله علیه الصلوٰه والسلام اذا الحب الله عبد البصیر فیسب
 انه عصا من الانبیاء و لم یخف من رجا و **حاشا له**
 از عالم ربانی شیخ علاء الدین الدوله مغنی قدس الله تعالی
 سر نقل کرده که بعضی ازین حدیث است که هر که را حق تعالی عفو
 کرد که گناه او را بزرگ است و بزرگ از وی عفو کند و تو به حدیث
 آنست که او را گناه باشد اما چون تو بگردی و عفو شد از آن **جزی**
 بوی نرسد انتی کلام و بعضی از متصوفه که قایلند بیک شری
 شکل نیست که ایشان پیش محققین متصوفه هم مردود است و **جنایه**
مکرمه المحرم مکتوب است که جمله متصوفی در اوزده گروه اند
 و از آن دوازده گروه مقبول و الخیر مقبول اند و کما ان محبا
 سیان اند و دیگر قصاص دارند سه دیگر طیفون است چهارم
 خبیث اند پنجم نوری اند ششم سبیل است هفتم حکیمانند

خداوند

خداوند خفیه اند و خفیه اند و خفیه اند و اینها از محققانند
 و اهل سنت و جماعت اما آنکه که مردود است یکی حلال اند
 که بگویند و امتناع منویند و سائلان و شبهه بر ایشان متعلق اند و
 دیگر حلالیاند که بگویند شریعت و احوال مردودند و **اضافه**
 سلسله ای که هست میان ما و این گروه که بگویند اهل حق
 نیز تفرقه باشد از این فصلی که چون سلطان هدایت مستولی
 شد و کسب و بجا آمد و ساقط شود و این تعطیل محض باشد
 گویند که این سقالات عقیده شماست از این تا امکان محال و اینها
 کسب و بجا آمد بود هرگز ازین ساقط نشود و از این جمیع از تفرقه
 جدا نیست چون نور از آفتاب و عرض از جوهر و صفت از صوفی
 پس بجا آمد از هدایت و شریعت از حقیقت و یافت از طلب حلی
 باشد **حاشا** مری که بگوید الجمع خصوصی و التفیق **الصوت**
 و اولی الامر ما بالآخر غیر مقصود غرض خصوصیت حق تعالی است
 جمع باشد و عبادت بنده او را تفرقه و این اندک جلالت است
 نشان خصوصیت حفظ عبودیت است چون مدعی اند و عالم
 معاملات قائم نباشد اند و معنی خود کاذب بود پس روایتند
 که نقل مجامعه و بعضی گفته اند که از این وقت زمان خواننده بر
 خیزد و رواند که صحت بجا آمد و تکلیف از بنده بر خیزد و این **عن**
 چون بخواهد واضح کند که شریعت علم باشد **و الله اعلم**

من ظن ان سماع غضا او نظرفر بلو لاسن طريق المتابعة فهو مخدول
وقوله الله هو كره ان طريق متابعت نبي عليه الصلوة والسلام
 روي بكونه ان لا حكم شرعي بحدود وجوبه بل لا بد من دليل
 ولى سلطان وعده وحدث بود واز جمله زنادقه وبلاده خاتم
 تعالي باشد واما ان اخبار قضا عادت بحرفي ظلم شود بايد که انرا
 مکرر است و ارجح است که اهل سنت چون فرعون و قتي بن کلاب و غیره
 هرگاه که در وادى نبی مثل با او بر وادى شدی و چون بايستای نبی
 با او بايستای و شک نیست که ان نه از جمله اهل امامت بود آنچه
 قوم او را احسان می نمود که ان حضرت قدس و عین اعجاز است بلکه
 ملک الهی بود که تا او را که چند در اسیر تری شد و از قول دور
 میکشت **در بیان** سواد است مگر است که شیخ ابوالقاسم کمالی
 گفته است که بر آیه فتن طغیاء هو انشئت و ان غیب خبر بدست
 هیچ کرامت نبود که کرامت آن بود که کسی چه امر کرد در هیچ
 وی طلوع فرمات شود که بروی جزا مرشد و و این اعتماد
 شاید اما آن دیگر ممکن بود که از شیطان باشد **در بیان**
 در بیان آنکه ملائک عذر ترک شریعت نیست و ملائک نادک
 شریعت نیستند **و گفته** المجرب ملامت را باید که بخت
 خصوصیت در نیای و عقابای انضاطی منقطع کند بر لای اوست
 کویند و مباحث دله را فعلی کند که ان نه اند شریعت کبر باشد

و تصدیق

و تصدیق **و احادیث** از ابو یزید که اگر کسی بخواند سوره که از حجاز آمد
 و اندر آن سوره ای باشد که افتاد که با یزید آمد مومنان شهر حله
 پیش باز رفتند تا با کرام ویدانند که آن سوره ای بر امامت
 ایشان مشمول شد و انحق بازمند و بپراکنده گشت و چون
 آمد قری از کتب بدآور و خود در آن گرفت جمله از وی بر
 و و بطنها با کمال شتند و این الله ماه رمضان بود و مردی که لای
 بود او را گفت من وی که بکمال از شریعت را که رستم و خلق
 هرگز کردند **در بیان** ملامت بر سه وجه است باشد یکی راست
 دقت و دیگر قصد کجاست و دیگر ترک کردن و صورت ملامت
 راست تر فن آن بود که کسی کار خود میکند و دین خود را به پرو
 و معاملات و امر اعدا میکند خلق او را از این ملامت میکنند
 و این راه خلق باشند و وی و وی از جمله فارغ و صورت ملامت
 تصدیق است که یکی به امامت از خلق پیدا آید و اندر میان ایشان
 نشان کرد و دلش بجای میکند و طبعش را ایشان و بر دور
 تا اول خود را از ایشان فارغ کند و حق مشغول کرد و تکلیف را
 ملامت خلق بر دست گیرد و چیزی که شرح را زیادت تدلی و
 خلق از وی تعزیت دارند و این راه او بود اندر خلق و خلق از وی
 فارغ و صورت ملامت ترک کرد آن بود که یکی که در ملامت
 طبیعی بگریان کرد تا بترک شریعت و متابعت بگوید و بگوید که ان

ما لم تستكمل من سلكك وابتداه او بود اندر وفي **اسلام**
 در بیان آنکه باطن اسرار معروف متناقص ظاهر شریعت نیست
فصل اول بیان دانستن که نیستی حق من اسرار المعرفه
 باطن متناقص ظاهر الشریع بل باطل المعرفه نیز ظاهر الشریع و کلام
 حقین هذا انما کشف علی اصل الحقایق اسرار الامور علی ما علی علم
 نظیر لایزال لفظ الوارثه فی الشریع فما وافق ما شاهد و فخر
 و ما خالف اولوع علی الحول متشابهات در این قرین و احادیث
 محیی و کلمات صحابه کرام سیدنا محمد صلی الله علیه و سلم و رقی
 عنهم و کلمات تابعین و تبع تابعین رضی الله عنهم و محیی
 سخنان کبار و شایخ طریقت که بر این دین و عظمای الهایقین
 قدس الله تعالی ارواحهم بسیار واقع شده است تا الهایقین
 گفته اند که وقوع متشابهات از ضروریات طریقت تحقیق است
 لهذا السلف علیهم السلام و اولیای علیهم السلام فی حواله الکشف علی الامور
 و الامای علی سبیل القلیل و الاجمال علمانهم بقصور افهام عوام
 المؤمنین بل بعض الغفلس ایضا عن الاحمال و العلماء و اکابر
 و رفته لایبیا و فمالهم سبیل الیه العزله عن النهر التشریف
 و الاقدار بهم **وفي الشریع العقول** تصویبی که از کتاب و سنت
 مجولست بر ظاهر ان خود ما حاکم که انرا دلیل قطعی از نظام کبریا
 خارج در این که ظاهر ان مشربست بهت و حقیقت و فو ذک

گفته میشود که این

گفته میشود که این از حق نیست بلکه از متشابهات است که مایه کونیم
 که مایه من انما فی مقار ظاهر و مفسر و محکمات نیست بل ایام
 جمیع اقسام النظم علی ما هو التعارف و وعد له ان ظهوره خصوص
 بسوی معانی که دعوی میکنند از اهل باطن و هم اما الحاقه من
 الباطنیة لا دنا بهم ان التصویب نیست علی ظاهر و قابل فهم معانی
 باطنی لا یعرفها الا المعلم و قصد هم بذکر نفاذ شریعت بالکلیه لکن
 یفهم من و عدولست از اسلام و اتصال بکفر که کونیه کذا
 البیوع علم السلف و السلام فیما علم مجبیه الضرورة اما فی بعضی
 محققین بران وقت اند که خصوص بر ظهور خودند با وجود ان
 در ان اشارات خفیه است بسوی دقایق که ارباب سلوک را کشف
 میشود که ممکن است تطبیق یابا آن و میان ظاهر و باطن که در
 یوایت از کمان عرفان موافقت و محض ایمانست **در غول و مد**
 مذکورست که ابوسعید خدری قدس سره فرمود که کل باطن همان
 ظاهر و قهوی باطل و سهل این عبدالله قدس سره فرمود که کل وجود لا
 یشهد له الکتاب و السنة فهو باطل **باب چهارم** در بیان کیفیت
 اعتقاد و حق ملائکه علیهم السلام **مسئله اول**
 و این از علم آمد بهیان **•** صف اول صف ملائکه که ان
 براه کائنات معلوم است **•** کشیده بکفر و عصیان سر
 متصفین با حکم و نری **•** و نری شومری و هیست بری

همه از وصیت عناد و مودت مستغرق و فقه کلام بصورت
 بعضی اندر شهود حق دایم در جهان که مال او حیا نیست
 بخیر از آنکه در زمین بود عالمی هست و آدمی موجود
 دیده بر غیر حق نبیند از آن بر خود و غیر خود به بود از آن
 قسم دیگر مد برایش با حق متصرف در این صباح و رهاج
 کرده هر یک بموجب تقدیر حیا که تصرفی بود بر
 کردیش آسمان از شناخت جیش جسم و جان از شناخت
 بخاک قطره نم باران زار بر شهر و دشت و کسارک
 که تبارک فرشته آمد کس را بخارند که می باید
 تمام بر که تا از شاخ درجه ها و پشته های فراخ
 که در جمیع فرشته را مثل باشد اندر وجود آن مثل
 از عالم که چهل و شصت و نه که با سبای خویش مذکورند
 و بی تنبیل کار جبر و مثل نفع دجور از سر اقل است
 کامل از رفاهات یکا مثل کابض و جماعت غیر از این
 طریقی که موکد بشوند که نویسد تکلیف خود را
 دور و نزدیک با وی و غور بر زمین و بیار کرده مقارن
 کاتب خیر است یکی زمین شروح حصیل در قم زنده در زمین
 می توان پیش چشم بشیر که نمایند خویش را بصورت
 خاص در پیش هادیان است از احوال عز و عیا و رسول

و ذکر حق احمد

و ذکر حق احمد رسول بشر افضل اند از رسول مملکت و رسول ملک
 افضل اند از عام بشر و عام شیخ افضل اند از عام ملائکه **باب**
پانجم در بیان اموری که بعد از موت واقع می شود و این باب
 مشتمل است بر هفت فصل **فصل اول** در بیان احوال قبر **و ذکر حق احمد**
 مقبول باشد ایمان بنده تا ایمان تیار در باقی خیر داده شده است
 از آن بعد از موت **و ذکر حق احمد** عزاب قبر بر دو کار است
 از عذاب و موت و از تعذیم اهل طاعت در قبر بر پنج چیز است
 و تعالی عالیه است بان و سوال منکر و نیکو حقیقت **و ذکر حق احمد**
 و نیکو در فرشته اند که آنرا در هر قبر بر سوال کنند بنده را در
 او زنی او و دین او و سید او و شیخ او رحمة الله سبحانه و تعالی
 جل و علا و در هر که در عصیان از رسولی است و همچنین در
 زار بعضی **و ذکر حق احمد** سوال منکر و نیکو حق سوال الله الانبیا و قبل
 به هذه العجالة علی انوار کماله **و ذکر حق احمد** مذکور است که
 در فتاوی ظهیر می گویند که بقایم از اصول است از اهل جمعین
 سوال که در نیست و فتوی برین قولست **و ذکر حق احمد**
 اهل حق بر آنکه حق جل و علا صبیح از حق بوقع جلیق اعلا سکند
 مقلدین که بدات مثل حق و تلذذ شود و شاهد است باین کتاب
 و اخبار و آثار و لیکن در روح توقف کرده اند و تو حقی که برده اند
 کجالت بر روح منعیت ممنوع است و نیست آن منکر

عليها

[illegible]

بها و به کردن فی الله عنه و حجت بر او در ایشان اگر حق او
نصرت بود که نعت الشیعه و در حق اصحاب رسول صلی الله علیه
و سلم و رضی الله عنهم چگونه نمودند و اتفاق بر اهل بیت
علی رضی الله عنهم و از **شیخ** **علیه السلام** منکر است که بعضی از مشایخ
اهل بیت و جاعت قریبند که هر که فایده شد بد آن خلافت
حق علی است ای طالب است و حق ای دیگر صدیق رضی الله تعالی
عنه تحقیق نقصان پیدا کرد. امیر المومنین علی را رضی الله
عنه که امیر المومنین علی است خلافت را پس از امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه تسلیم نمود خلیفه اردلان است یا آنکه خلافت
حق امیر المومنین علی را رضی الله عنه بود و حجت بخیر از آنکه کرد
ایضا امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و پس ویرا
تسلیم نمود پس وجه اول جلیست بر آنکه روایت است که حضرت
که بواسطه عجز نکرد که زیرا که آن سید اول الخلق نقصان عجز
میشاند امیر المومنین علی رضی الله عنه از علی و علی بن ابی طالب
قوی و خلیفه بود و روایت است که گفته شد که وی ترک خلافت کرد
و عاقلان وی قادر است بر آنکه ترک آن نکنند زیرا که کسی که این
گفت فایده شد بد آنکه خلافت حق امیر المومنین علی بود پس حق
را که که در آن ضایع گردانند و شایع است که کسی که را و حق
نمود و هر که که دوست داشت برای او را و متوکل او را و خلیفان

کرم باشد

کرم باشد خدا و رسول خدا و صح مومنان و روایت است اصناف
این امر امیر المومنین علی رضی الله عنه و حجت بر او
اول باطل شد وجه ثانی صحیح باشد و این وجه آنست که امیر
علی کرم الله تعالی وجهه قوی و قادر بود و علی بن ابی طالب
را امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بد اخراج تسلیم نمود
که دانست که صدق امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه و حجت بر او
عنه **در شرح العقول** چون امیر المومنین عفا فی رضی الله عنه
نمود طلبید و بعد از آنکه امیر المومنین حضرت امیر المومنین علی رضی الله
عنه را که پس از حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه و علی
عنه از وفات حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه
عنه از آنکه کرد و از پس و آنکه و هر دو را هر که یکی که در
صحیح است بی حد است پس ایشان بیعت کردند تا حضرت امیر
المومنین علی رضی الله عنه که شش پسر وی فرمود با اهل بیت و
و آنکان هر یکی بیعت کردیم و کسی را که در حقیقت است و اگر چه
عرب است و باطل است خلافت حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه
عنه اتفاق واقع شده است و هر استشهد هر رضی الله عنه و
ترک خلافت شوروی بن ستر عثمان و علی و عبد الرحمن
و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله تعالی عنهم اجمعین
بود و هر کس اینها را خلافت را بعد از عثمان بن عفان رضی الله عنه

تفریق نمودند و حکم او را نمی شناسد پس وی را میرالمومنین عثمان را
رفیق الله تعالی عند الخیر کرد و حضور صحابه رضی الله تعالی عنهم
ویراسته کردند صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ویراسته
کردند و منقاد امر او شدند و حج و اعیان را با وی انزال دادند
خلافت وی نیز باجماع بود بعد از این چون وقت شهادت وی
نزدیک شد حدیث امر اهل مال و عویس کبار را بر سر او نهادند
حضرت امیرالمومنین علیه السلام جمع شدند و از وی
استماع قبول خلافت کردند و او را بیعت کردند زیرا که فاضلتر
اهل عصر بود و او را بیعت با مخالفین و با وقوع
من الخلفاء و المجاریات هم یکی عن نزاع فی خلافت و بیعت
خطای و الاجتهاد **باب فیما بعد** **فصل**
تعالیه سر علی اعلام الهدی و اعتقادات امیرالمومنین علیه السلام
و بعد از این خلافت و اوصاف فی الاجتهاد و کلمات حق الناس
بالخلافة اذ ذلك الحق وان معلوم الاجتهاد فی ذلك و الخطای
و لم یکن مستحقا علی حق الله عنه **باب** در اخباری که
مروست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم و حق
خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
فصل و در خبری که از وی صلی الله علیه
و سلم است و خبری که از رسول صلی الله علیه و سلم است

بعد از آن

بعد از آن باز آید آن وقت که گفت با رسول الله شاید که چون پیام ترا بیاورم
رسول فرمود علیه الصلوة والسلام اگر مرا بیاوری بشناسی که
بعد از من خلیفه وی خواهد بود **فصل** **باب**
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی لا ادری ما یقال فیکم فقلت
بالا الذین من بعدی ای کبریا و فی شواهد النبوة اعزای چند
شعبه بر حدیثی که در تابع و شد رسول صلی الله علیه و سلم انما
اروی بنسب خیر و مملوکی در میان کرد امیرالمومنین علیه السلام
عند ان ان اعزای بر سید که شعبه های خود را برگزید گفت
من رسول الله صلی الله علیه و سلم فرختم بهای امیرالمومنین علیه السلام
عنه گفت اگر رسول را صلی الله علیه و سلم جلالت واقع شود بهای
شعبه های ترا که خواهد داد اعزای گفت خیرا و بر و بر و بر
یا رسول الله علیه الصلوة والسلام وقت و رسید فرمود ادا و مال
تو و قضای دین من و و قلم بعد های من ابوی که رضی الله عنه
خوهد پس لرایی انرا با علی رضی الله عنه گفت فرمود اگر ابوی که
رضی الله عنه خاوند افتد مال ترا ادا کند گفت انرا بر سید
نمود و بر سید پس بر رفت و رسید رسول صلی الله علیه و سلم
که اگر مولای من القیدی و ابوی که را خاوند از من عرقایم مقام خواهد
بود و قضای دین خوهد کرد و بعد های من و قلم خواهد
بعد از آن اعزای با علی رضی الله عنه ملاقات کرد و از آن گفت علی

رقیه ای است که گفت عمر بن خطاب را که از خانه بیرون
 آمد و ای پسر رسول الله علیه و سلم رفت و از آن سوال
 کرد و فرمود که وقتی که مرا حاضری افتد چنین ابوبکر و عمر را
 بیاور. **باب** انس بن مالک رقیه ای است که گفت است که ابوبکر
 صلی الله علیه و سلم در حاضری بودیم در بیت ابی بکر آنکه آمد و در
 بکوفت رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که ای انس بن
 که گیت پیوست رفتم ابوبکر بود رسول صلی الله علیه و سلم گفت
 گفت از برای وی در کثای و ویدیه پیش از شاریت ده واری
 که بعد از من خلیفه وی خواهند بود و ابی بکر آن دیگری در
 بکوفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای انس بن
 گیت پیوست رفتم عمر بود رسول صلی الله علیه و سلم گفت فرمود
 که در کثای و پیش از شاریت ده و بکوی که بعد از ابوبکر خلیفه
 تو خواهند بود بعد از آن دیگری در بکوفت رسول علیه السلام
 و السلام فرمود ای انس بن که گیت پیوست رفتم عثمان بود
 رسول صلی الله علیه و سلم گفت فرمود که در کثای و شاریت
 او را بیست و بکوی که بعد از عمر خلیفه تو خواهد بود پس فرمود
 که کار بجای بوسد که ویرا بکشند و بر وی باد که بکشد
 سفید رقیه ای است که گفت است که چون رسول علیه الصلوة و
 السلام بیکار دستگیر شد و ابوبکر را گفت است که بنفوس را بکشد

یوهنش

سنگ است

سنگ من بنام بعد از آنکه عمر را گفت سنگ خود را بر او بکوبند
 پس فرمود اینها خلق آیند بعد از من **باب** چون روزی
 خرب سخت شد بنی بکر پسر رسول صلی الله علیه و سلم در آمد
 و گفت یا رسول الله جنگ سخت شده است ملا بکر کن که گریه
 ترین احباب تو گیت که اگر امری واقع شود ویرا اینم و اگر نه
 شود ویرا بر کن بنم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای بکر
 ابوبکر صدیق و زینت و قیام مقام است خواهد بود بعد از
 عمر بن الخطاب دوست من است بر استی سخن بگوید از زبان
 من و عثمان بن عفان از من است و من از وی و علی برادر من
 و صاحب من روز قیامت **باب** سفینه رقیه ای است که
 گفته است که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت است
 خلافت بعد از من سی سال خواهد بود از آن ملک و سلطنت
 باشد بعد از آن سفینه گفت ده سال مدینه خلافت ابوبکر بود
 رقیه ای است که و ده سال از آن عمر رقیه ای است که و ده سال از آن
 عثمان رقیه ای است که و شش سال از آن علی رقیه ای است که
 ده سال از آنکه فضل خلفای را باشد بن رضوان الله تعالی
 علیه السلام چون و ده و شش خلافت ایضا است عالم باقی امیر
 سید علی جمالی قدس الله سره در سال اعتقاد بر فرمود که چنانچه
 امت حضرت نبی است صلی الله علیه و سلم بعد از آن ابوبکر و عمر

21

قال أبو الوضئ

فرمود که خدای تعالی او بیک نفر عمر بخشد و بیک نفر امت مساوی بکند
بعد از آن عمر است و وجه هشتاد و یکم حضرت نبی علیه الصلوٰۃ
و السلام فرمود که منتهی خلیلان درین دنیا باقی است و آن
خلیلان و لیکن هر یک یک فی دینی و صلحی و انوار و حجتی
باین اقل و خلیفه ای این بعضی از کس و خلیل خود غیر از خود
که فی حق او بیک و خلیل گرفتاری و لیکن او بیک منتهی در دین
و یارین است آن یار یکی که واجب کرد اندام از برای او و حجت
خود در عالم و خطبه من است در امت من **و** آن حضرت
نبی فرمود علیه الصلوٰۃ و السلام و عقی که نزد او ذکر او بیک
که و آن مثل ای بیک کنی انسان و صدیقی و آن فی و آن
آنکه و حجتی مال و و اسانی بنفس و جاه و عقی فی سلسله
الخلق بعضی و حجت مثل ای بیک و در آن بیک و او را
صدیق کرد و عیال آن آورد و دینی خود را بمن تزویج کرد و
و مال خود را استعداد من کرد و بنفس خود را و اسان کرد و آن
جهاد کرد در ساعت خوفی **و** آنکه امیر المومنین علیه السلام
روایتی است عنده الناس بعد النبیین ابو بکر که عمر غم از عالم
و ایضا و فی که امیر المومنین علیه السلام ای الله عنه گفتند که
فیکون که بعد از تو غایم مقام تو که باشد و بعد از ای الله عنه
که ما اوستی رسول الله حج آدمی و کن از ان الله الناس غیر

له هم عیا فی هر کجای که بودیم بعد از بی علی خرم یعنی رسول خداوند
 وصیت کرد تا من وصیت کنم ولیکن اگر خداوند بدو من خبری داد
 باشد ایشان را هیچ کردانی بر کسی که خبر ایشان باشد حتی اگر جمع
 کرم ایشان را بر خبر ایشان بعد از پیغامبر ایشان **و این حدیث**
 دولت آبادی رحمه الله تعالی بعد تفسیر آن که می گویند **بجای**
الکافی آن **یعنی** **عالم** **بترک** میفرماید که هیچ حسن بهر شی
 رحمه الله تعالی نیست که هر که در خلافت و افضلیت ابو بکر صدیق
 رضی الله تعالی عنده طعن کند حتی حق صاحبان از او هجرت و
 انصراف خود از آن امتی علی علیه السلام کرده باشند که هر
 خلعت و افضلیت او را هیچ کس بدو ندانند و این کلام و شیعه که
 فضیلت کاتب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را در افضلیت او
 میدانند **و این حدیث** **تفاوت** را در شرح و مفسد دانند
 خواب ایشان میفرماید که سختی نیست در حق حضرت امیر **و این حدیث**
 عاکرم الله وجهه و غیر فضایل او و اوصاف او که در کتب و من
 او بکمالست ولیکن آنچه که از او در کلمات عینکند بر افضلیت
 که آن چیز زیاد تر و ثواب و کرامات عنده بعد از نبوت تعالی که
 حاکم بحای اجماع است بر افضلیت ابوبکر و رضی الله عنه
 باد **و این حدیث** **و این حدیث** **و این حدیث** **و این حدیث** **و این حدیث**
 که در تفسیر او طعن از آن و فکر بعضی از فضایل ایشان

[illegible]

یعنی ایشان برین صفت در توحید مذکورند و وصف ایشانست
در اینجانب یعنی هین بخت که کتب عسی علی الصلوة والسلام
هم مستطوریست باصفت ایشان در اینجانب هاتند کشتی است که در
اول بیرون آید مثل کشتی خود را بهیچ تیغ زدن و کشتی بیرون آید
توی که در این کشتی اسیر سطر و دیس باستدیر باقی
خود اول داد بود و کیا ضعیف شود و باغ درخت کرد
آرد مثل عاقل و سطر و دیس و این عاقل است و مثل
وی حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم و این عاقل
تعلی عنهم که باوقی دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمدند
گرفت و راست بایستاد و بسبب این علایق شوقی بجهان
این تمثیل قیود تلخیص کردند بیان این پیغمبر این کافران
قشری و غیره و کما این است در بیان اصحاب تیر که بر ایشان
خشم کردند و ایشان را دشمن دارد و لعل کفار بگویند و در
باله منه و عده که خدای انان که کرد و ماند و کرده اند که در
های ستوده ایشان یعنی امر ایشان را عده فرموده است که
اندوختن کاهان و میزدن بزرگ **و این** آورد که آمد
از عمال صالح انجام و سبقت صحاب است و توان الله تعالی علیهم
بجودیت **و این** عن حکمه مثل الخج شطال بانی بکران
بهر استغفار بختان و استوی علی سوره بعلی

نقول علی

فوق علیه الصلوة والسلام لا تسبوا اصحابی فاولان لکم انفق علیکم
کما فی ویر و یق مثل احد ذهابا بالغ مملو احد هم و انصیف و
عبارت از نصف است و این نیز کما یست فروت از مد و ضعیف
که در نصف است و رجعت بسوی احد بسوی مد و قول علی
الصلوة والسلام الله الله انما یحیی لا یخمد و هر دو از من بعدی
فمن کفهم فحیی فی انهم و من ابغضهم فبغض فی ابغضهم
من افاهم فذل الله و من اذل الله فیسوئک ان یأخذ و یو
نماید که الله اصحابی منصوبست بفعل مقدر **و این**
نقل کرد و از این موعین حقیقی که در احادیث رسول صلی الله علیه
و سلم قیود و خطا نکات ایشان از جهت محبت او و اجود و مصلحت
و اوطان و وفارقت اقارب و افران لذت که در اموال و احوال
در قدم مبارکش ایشان کردند **و این** فرمود و این اخبار عن عبد
ابن مسعود رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه و سلم
انه قال انما سبنا العلم و البکر اسبابا و عیون طایف و عیون
و علی ایضا لا تقولوا فی ابکر و عیون طایف و عیون طایف
ای الیخیر و الله تعالی و فی ابکر و عیون طایف و عیون طایف
علیه الصلوة والسلام انه قال لا یخف حب هؤلاء الا لریة لانی قلب
مومنین بکر و عیون طایف و علی **و این** **نقل** روی این
عمر و رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال ان

عز وجل فرض عليكم حب النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعقباته عمل كما فرض عليكم
 الصلوة والصيام والحج والذكاة فمن أبعد ولعمري منهم فلا صلح له
 في صيام ولا حج ولا ذكاة ولا غيره وهو القصة من القصة العنانية
الشاهد عن عائشة رضي الله تعالى عنها لما راى رسول الله صلى
 عليه وسلم في حجره في ليلة خلت من ذلقة قال يا رسول الله هل أرى
 كذا من الناس عذبة في السما قال نعم قلت ابن حنبل
 أبو بكر قال إنما جميع عنك عمر كسنة واحدة من حسنات أبي بكر
في شاهد أبو بكر رضي الله عنه وصيت كرهه بود که تا
 مرا بدر روضه رسول الله صلى الله عليه وسلم برید ویکوید السلام
 علیه یا رسول الله این ابوبکر است باستانه تو امره اگر عیالی ایا
 خود و در کشاده کرد در آید و اما بقیع برید و آید میگوید
 که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه آن کفتم هنوز
 آن کلمات قلم نشده بود که پرده دور شد و او از در بر آمد و
 ندای بگوشن رسید که مرا برید حبیب را بسوی حبیب
فصل الخطاب امیر المومنین علیه السلام که از آن
 شینند که حضرت رسول الله صلى الله علیه وسلم میگوید که عمر
 الخطاب شرح اهل الجنة بعد از آن این سخن حضرت امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه و رسید پس برخاست و با وی جماعه از اصحاب
 رسول الله صلى الله علیه وسلم و رضی عنهم بود و فیما له امیر المومنین

علیه رضی الله عنه بودند آمد پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه
 و را گفت شنیدی که حضرت رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود
 که عمر ابن الخطاب شرح اهل الجنة پس وی گفت اری شنیدم پس
 امیر المومنین عمر رضی الله عنه تعالی عنه و را کردم الله تعالی وجهه
 گفت که مرا ای ابن خطیب بنویس پس امیر المومنین عیال الله وجهه
 نوشت پس جمله آن کجی که این خطیبها ماضی علی ابن ابی طالب
 عمر ابن الخطاب عن رسول الله صلى الله علیه وسلم عن جبریل علیه
 الصلوة والسلام عن الله تبارک و تعالی ان عمر ابن الخطاب شرح اهل
 الجنة فی الجنة پس حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه
 او خاطر گرفت و یکی از و را خود داد و گفت چون من بمیرم و
 مرا غسل دهد و کفن بپوشد این مکتوب را بمن در کفن من
 صحیح کنید تا بقای خود جل و علا برسم پس چون آن وقت رسید
 و مرا رضی الله عنه غسل داد و کفن پوشید و آنرا کفن
 مرا و رفت و مرا رضی الله عنه دفن کرد **فی شاهد النور**
 امیر المومنین عمر رضی الله عنه و را ازین در بیان آنکه بمن
 برآید بود و خطیب میخواهند ترک خطیب کرد و در بار یا سر گرفت
 یا ساریه الجبل و این خطیبها چون مشغول شد و تمام سلخت
 مردمان گفتند که چرا آنکه هر دیوانه شده است عبده الرحمن عوفی
 رضی الله عنه از زمان بعد از بر و درآمد و گفت ای عمر بود ترا که

در میان خطبه ان سخن گفتی و هزاران مریض را بر خود دم از کردی
کنت ان وقت دیدم که ساریه و قوم وی نزدیکی با کافران
مجاور میکنند و کافران از پیش و پس ایشان خبری آید چون
آنرا دیدیم بی طاقت شدیم و آن سخن گفتیم تا شب بگویم باز نمود
و از شر کافران باز رهند و گویند از صدمه تا کوه ساریه بکاه
راه بود چون یکجدا بر آمد و ساریه از آن سفر بر اجرت کرگشت
که روزی صبح با کافران مجاورت میگردیدیم از وقت صبح تا وقت غایت
تاگاه شنیدیم که منادی ندا میکند که با ساریه الجبل پشت بگویم
باز نهادیم و چند ساعت مجاورت کردیم که بسیار از ایشان کشته شد
و کشته ها بکشتند آنکه بر عمر عمری از عده طعن جحش زدند
بودند این سخن را شنیدند گفتند بگریزید و بگله از این جا بگریزید
ساخت شده است و گویند که این سخن در چند روز و چند ماه
المومنین عیار غیایه نموده گفتند فرمود که وی هیچ کاری نکند
که از عهده ان بچون نتواند آمد **و قال الله تعالی عن طلحه بن**
عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لکلی بنی رقی
و بنی عقیقه الجنة عثمان **و صحیح البخاری** قال النبی صلی
علیه و سلم من تعذر بری و رفته فله الجنة فخرها عفان و قال ابن
من جندیش العشر فله الجنة فخرها عثمان **و صحیح البخاری**
عبد الله بن ریح و ابو قتاده رضی الله عنهما وایت اریه کردی

حجبه الدار

حجبه الدار و بنی یزید عقیان بودیم چون غوغا شد بدگاه و بی حشمت
شدند غلامان وی سلاح برداشتند حضرت عقیان گفت که اگر
بر کبر و ازوال من از است و ما از ترس خود چیزی ننویسیم و
بن عیاضی الله عنهم اما در راه پیش آمده با وی باز کشیم و بنی
حضرت عقیان اندر آمدیم تا بدانیم که حسن بن عیاضی الله وجهه
نخیم کار می شود چون حسن اندر آمد سلیم گفت و وی این بیعت
توزیت کرد و گفت یا امیر المومنین من فی ذلک تو یا مسلمانان
شمشیر خود کشید و تو اما یحیی را فرمودان ده تا بدای این قوم
انقض دفع کن حضرت عقیان او را گفت یا یحیی ارجع و اجلس فی
حقی یق الله بانه فله الجنة لانی اهل فی البیة ای برادر زاده
من باز کرد و با من رجعت خود یحیی بن اذیان خدی تعالی و رفت
وی چه باشد که ملائحتون رعیت مسلمانان حاجت بخت و این
عالمت سلیم است اندر حال وجود و در دنیا اندر در جنت است
فرمود انشیر و فریخت و ابراهیم رسلوات الله علیه اندر پناه
مجتبی نهاده جبریل آمد و گفت هل ک من معک گفت اما الیک
فلا شو حاجتی نداده گفت بس از خداوند بخوان گفت حبیبی
عالم غلی مران بس که او میداند که من چه میسرده و او بمن و ان
از منست من میداند که صلح من اندر چه جز است پس عثمان انجا
بمانی لعل اندر یحیی و اجتماع غوغای انشیر و حسن یحیی

بجای جبریل اما بر ابراهیم را علم الصلوة و اعتقاد انبیا علیهم السلام و
 عقائد و توفیق علیهم السلام و خلقت و خلق و قیام و درگاه راه فنا
در حدیث مردی از اعداء در روز قتل مسایه آنرا کشت
 شده بود و بر آن کشتگان می طلبیدند که یکی از کشتگان میگوید
 رسول الله ابو بکر الصديق عمره اشید عفا الله عن الذین الذین
المساجد عن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلي انت منی
 و انا منک **در حدیث** عن جابر قال دعا رسول الله صلی الله علیه
 وسلم علی ابی و ساطیف فاقبلاه فقال الناس لقد طال اخراجه
 مع ابن عمه فقال رسول الله علیه و سلم ما الخبیثه و لكن الله
در حدیث و در حدیثی که روایت صحیح است ثابت شده است که چون
 امیر المؤمنین علیه السلام را میخواستند که بر کعبه بیفتد
 گفت با خودم که این را میگویند ای خدایا این را بر کعبه میبرد
 و بر او ای بر تویی ستودنی است و ای استحقاق قلم میبرد
در حدیث که در آن اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام
 گویند که در ایام خلافت معاویه حضرت امیر رضی الله عنه بر کار
 در میان فرمود آمد تا کعبه میروی آمد و گفت السلام علیک یا امیر
 المؤمنین حضرت معاویه فرمود که و علیک السلام از مردی گفت من
 سمعته یوحنا ام صلح است و در روایتی دیگر میگوید که
 لغا بود پس گفت توفیق که ما کنی است که بر علی علیه السلام

انما ان یکدیگر

انما ان یکدیگر که میگوید که گفته اند اگر خواهی از این دنیا فرار کن و اگر خواهی از این
 دنیا بمان و اگر خواهی از این دنیا بمان و اگر خواهی از این دنیا بمان
 در حدیثی که روایت شده است که در روز قتل مسایه آنرا کشت
 شده بود و بر آن کشتگان می طلبیدند که یکی از کشتگان میگوید
 رسول الله ابو بکر الصديق عمره اشید عفا الله عن الذین الذین
المساجد عن البراء ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلي انت منی
 و انا منک **در حدیث** عن جابر قال دعا رسول الله صلی الله علیه
 وسلم علی ابی و ساطیف فاقبلاه فقال الناس لقد طال اخراجه
 مع ابن عمه فقال رسول الله علیه و سلم ما الخبیثه و لكن الله
در حدیث و در حدیثی که روایت صحیح است ثابت شده است که چون
 امیر المؤمنین علیه السلام را میخواستند که بر کعبه بیفتد
 گفت با خودم که این را میگویند ای خدایا این را بر کعبه میبرد
 و بر او ای بر تویی ستودنی است و ای استحقاق قلم میبرد
در حدیث که در آن اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام
 گویند که در ایام خلافت معاویه حضرت امیر رضی الله عنه بر کار
 در میان فرمود آمد تا کعبه میروی آمد و گفت السلام علیک یا امیر
 المؤمنین حضرت معاویه فرمود که و علیک السلام از مردی گفت من
 سمعته یوحنا ام صلح است و در روایتی دیگر میگوید که
 لغا بود پس گفت توفیق که ما کنی است که بر علی علیه السلام

كثرت في علي عليه السلام حضرت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب
عنه كذا ما يكون فوسخون من بعدي يدعون إلى الضياع
فليها قد أكرموا قتلهم فإنهم مشركون وعلمت ذلك أنهم مشركون
أي بكر وعمر رضي الله عنهما **وروي** عن بعض كبار أهل البيت
أن كان يقول في دعاء الله المخلص الرضا فليمن شيئا **وروي**
في حديث شرح مختصر دعاء من مذكور است كره أمانة المستمع
كمن فضل علي رضي الله عنه **وروي** الخطاب مذكور است
كمن بلغ عليا كرم الله تعالى وجدا في عدا الله ابن سبأ يفضل علي
أي بكر وعمر رضي الله عنهما فقال والله لقد تكلمت بقتله فقال له
رجل كجبل بقتله فقال رضي الله عنه لا جرم والله لا أكاد ألقه
أنا قها فتفاء **وروي** **باب** مذكور مسطور است قال علي رضي
الله تعالى عنه لا جد أحد يفضلني على أي بكر رضي الله عنه الحمد لله
حد المقتري أي بكر رضي الله عنه خير الناس بعد رسول الله عليه
السلام والسلا وبعد النبيين والمرسلين صلوات الله عليهم
أجمعين **وروي** **باب** مذكور مسطور است كمن سويل من
عقله أنه قال قلت لعلي كرم الله وجهه ما لي برويت بقوم من الشيعة
يكرهون عليا بكر وعمر رضي الله عنهما ويشقصون أولئك أنهم جاهلون
أشبهواهم عليه لم يجزوا علي في كذا فقال علي رضي الله عنه
أعوذ بالله من جعل إن أضربها إلى الحسن الجليل عن أن من

أضربها

أضربها إلى الحسن الجليل الخراساني الله صلى الله عليه وسلم وورثه
ثم تفضل جامع العبد بيكي على علي بن أبي طالب صعدا المديان
لجنته ينظر فيهما وهي يضاد وقد اجتمع الناس فقام وخطب فوجده
بليغة فقال ما بال قوم يكرهون سيدي فترى رابوي المسلمين
بما للعدو متزود وما يقولون برأي وعي ما يقولون معاذي فوالله
فألق للبت وبره النسبة لا يجبهما إلا موسى ولا يفضل إلا علي بن أبي
من كرم بقليلها من أحبها فقد أحبني ومن أبغضها ما فقل **الفضل**
وأناسه برأي أن أقواما يفضلوني عليه في قلوبهم بغيره من
النداء ويريدون بذلك في قتل أهل الإسلام ولتلاف الماتة وقد
علي بن أبي طالب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمرني بقتلهم فلو كان
العلانية أعداء السيرة في حسن الكذب بغيرهم وبغيره الخجور يذم
بطلان المصلح وتواصلت على الفهم وروى بكر بن بختيم
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم والوفية فيهم **وروي**
ما فيهم ما قد عفا الله عنهم بغيرهم من الكبري وروى علي
ذلكه الصغير حتى يكون كبر في ندر من السنة وحق المديعة
الفضل بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك الزمان أفضل
الشهادة وأفضل العباد وأفضل المجاهدين طوبى لهم بذكره
على جوده لا يشاء فضل الله تعالى من الوافض أرض الله بطلان
عليه غفرني والسما بطلان الكرمه لهم علما وهو يومئذ مشرقة

اقلت السماء عليهم من عندهم هزج القنت وقیم بعد اولی
 ویمعوت فی ملکوت السموات الموحس والخاص فذا العنوا
 احباب رسول الله صلى الله علیه و آله المجلد والخاص والمجلد
 وجعلوه شعارهم لشفعت الملائكة من الصدور فخرج الله
 الارواح فضواهل الودع وقاله كيف فضع يا امیر المؤمنين ان
 ذلك الزمان قال رقی الله عنه کونوا فی عیسی ابن مریم
 صلی الله علیه و آله کونوا فی عیسی واما انتم فاعلموا ان الله تعالی بمن طاعة
 نبيه وجب حبیبه وکونوا فی عیسی واما انتم فاعلموا ان الله تعالی بمن طاعة
 صلی الله علیه و آله و سلم علی نبی وعلیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
 سلیم وریض علی الحق والسنه وانا اقول کلم الموت علی الحق والسنه
 خیر من الخیر علی المعصیه والبدعة **ویرید ان یقول ان الله**
 که در کتاب و توحید علی علیه و آله و سلم که طایفه از اولیاء الله
 که ایشان را حیثیت میگویند و ایشان را جلال فی باطن و جلال
 در خارج و حال ایشان آنست که در اول روز و در آخر روز
 میخیزند و گویا اسماء را بر بالای ایشان نهاده اند و خود میخوانند
 چندین بار بر بالای میخوانند و خواستند و میخوانند و نشسته
 و پای بکماله چشم را میخوانند و جنبانیده در روز اول و در
 چندین بار میخوانند و روز بروز سبکتر میشوند و چون شهادت
 در کمال سبکی میشوند چنانکه گویا از زمین خلاص شده اند و ایشان

ای

در رجب کشفای

در رجب کشفای سبل و جلیلهای پنهان و اطلال بر مغیبهای
 در میان آنها از ایشان مسلوب میشود و گاه باشد که بعضی از
 احوال را بر بعضی بایق کلامند در قلمه سال **و صلب غیبه**
 عنکفت است که من یکی از ایشان را دیدم و بروی کشف و افش
 کوشته بودند که ایشان را بر صورت خود میدید که بوی که در
 مستور لقا که هر کس مذهب وی را ندانست بر وی کوشته
 و بر لب و فم داشتی و بیاید صورت خود کجای و بر اطلال
 داشتی و کفایتی بود که بخندای باز که کفایتی آن شخص
 در رجب افتاری اگر تو به کردی و در تو به خود صادق بودی
 و برادر صورت انسان دیدی و کفایتی است میگوئی و اگر کلام
 بودی همچنان بر صورت خود کجای و کفایتی هر دو میگوئی
 و تو به کلام و تو به دیدن و تو به شنیدن غایب بر وجه جلال
 که هر کس که اس از ایشان را در صورت خود نگردید و از جماعت
 شیعیه بودند بکمال نظر خود آن مذهب گرفته بودند و
 با یونیکه غریبی الله عنها اعتقاد میکرد بودند و در شان
 علی رضی الله عنه عمل داشتند چون این دو عمل بر وی
 ختم کردند فرموده ایشان را بر وجه کردند سبب رسیدند و
 که شما را در صورت خود کجای و بر وجه علی رضی الله عنه
 و خداوندی من که را فضا ابراهیم صورت من میخواند

با

باطن خود را از مذهب تو برگردانید ایشان گفت که درین ساعت
 تو برگردیدی و نیکی که شوال را در صورت انسان می بینیم ازین بهتر
 آنچه می نمودند و با کلیه اهل مذهب باطل تو برگردیدی
رسول خدا صلی الله علیه و آله میگوید که امام من عفری رحمة
 تعالی عنانورده است از یکی از اهل حق که گفت شبی دیدم
 را در خواب دیدم که قائم شده است و در میان او برادر و برادر
 کلاه خنجر کرده اند بر او نود و یک سپید و از لاله یک شمع ناکه
 دیدم که رسول علیه الصلوة والسلام بر کلاه خویش گذاشته و
 امام حسن و حسین را به عنان آورده اند از آیه می دهند
 پیش ایشان و فرمود که سر آید دهید تا در آن پیش رسول صلی
 علیه و آله بگویم که یا رسول الله ایشان را بگویم که سر آید دهند
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ترا از خواب بیدار کن
 یا رسول الله گفت آنکس سب که در میان تو شخص است که
 علیه و آله غشاهت میکند و بد میگوید و تو ویران می
 من گفت یا رسول الله میترسم که قصد هلاک من کند و در خطا
 آن نیست که منع وی قرار دهم که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 چون داد و فرمود که بر او ویران کنش من در خواب ویران کنش
 پس با کشتن پیش رسول علیه الصلوة والسلام آمدم و گفتم یا
 رسول الله آنچه فرمودی کردم پس رسول علیه الصلوة والسلام

فرمود که ای

فرمود ای حسن و علی که ده امیر المؤمنین حسن و علی را به
 سر آید داد و من کاسه را از وی گرفتم و فرمود که بخوریم یا نه و
 بعد از آن خواب بیدار شدم بسیار ترسناک و ضعیف و
 مشغول گشتم تا آن زمان که صبح بیدار شدم ناکه اول و دوم و آید که
 فلان کس را در جامه خواب کشته اند و گواشتان را حاکم اند
 و حاکم را بکلاه گرفته اند و بختی کفتم سبحان الله این چه خوابی
 که من دیدم این خوابی تعالی آنرا است ساختن بر خاستن و من
 حاکم رفتم و گفتم این کار است که من کرده ام و در این بکلاه
 حاکم گفت وای بر تو این چیست که میگوئی گفت آن خوابیست
 من دیدم و فرمود تعالی آنرا است ساختن بکلاه من چیست
 و خواب مرا با وی خطیست که درم گفت حاکم الله خوابیست و در
 که روی کنایه و قوم نیز بکلاه اند و هم وی آورده است که علی
 بن زید فرمودی الله عنما گفت که سعید بن مسیب رحمة الله
 شخصی را من نمود و گفت برخیز و ویران کن گفت حال ویران
 غایب بود چنانکه من به دیدم گفت این شخص بود که است
 با خواب و حال صلی الله علیه و آله و سلم ای المؤمنین عثمان و علی
 را زنی را به عنان میخواست تا شایسته میگفت من منقلب کردم
 که خوابی اگر ایشان را پیش تو سابقه عیانی هست نشان بده
 روی این شخص سیاه شد **و انما** عن ام سلمة رضی الله عنها

و بفعل باشد باطلی که آنرا از علم کسب کرد و عوی دعوی حب
 امیر المومنین علیه رضی الله عنه میگردانند و خواهی که وی رضی الله عنه
 الحسین و شمعان او را در حق تعالیست و حدیث حال کسی که
 فرزند من از شخصی که نور دیده و حیات دله او باشد بگریزد
 و بگری و عوی او بگرید یا بگریزد یا بگریزد این دعوی محبت
 بدو کند و معلومست که درین و شرح نزد امیر المومنین علیه رضی الله عنه
 و امیر المومنین علیه رضی الله عنه و رضوان الله علیه است
 ترست از اهل و مال و فرزند بلکه از انفس خویش و موکلبان و
 معالجین شرع انگاشته که تدریج شرع کنند و از اهل و مال خویش
 بگردند و دوستی کنند با بلیسی که دشمن خداوند تبارک و تعالی
 و دشمن اولیای اوست بر خوی جدید در حق تعالیست که
 چیست حال ایشان نزد شما و نیز اولیاء الله بلکه اگر کشتن غلام
 شود و این طایفه دانند که شما به حضرت رسالت بنای علی علیه
 علیه و سلم در حق امت او وجود است میدادند هر اینه شرع
 آمد این مردم را از آنکه با وجود قبح افعال خویش ذکر آن نریزان
 و بر زبان جاری کنند و مع هذا شیطان کفر حال ایشان
 اندازد که کسی که با دوستی امیر المومنین علیه رضی الله عنه
 بگریزد اکثر کفر او بگریزد و در خیال دیگری اندازد که کسی که با
 محبت امیر المومنین علیه رضی الله عنه بگریزد یا بگریزد یا بگریزد

بود باکم

بود باکم حضرت رسالت بنای علی علیه و سلم و فاطمه از رضی الله
 عنها باضا است از وی فرماید که اعیان فاطمه از رضی الله عنها
 تعالی شایا و حسین حکم متعصبان اعم مجتهدین چون امام
 احناف و امام شافعی و امام مالک و امام احمد جمل و غیر ایشان از
 اعم دین و رضی الله عنه تعالی پس هر که دعوی مذهب امامی کند
 و بگریزد او را نشانده امام دشمن او است زیرا که خواهد گفت
 زیرا که مذهب من عمل بوده بخیر حدیث لسان و حدیث لسان
 از برای عمل بوده از برای حدیث لسان پس چیست حال او که
 کردی مرا در عمل و بگریزی که مذهب و مسلک من بود دعوی
 نما که و تعالی بعد از آن بدو دعوی مذهب من کردی
 پس تعصب من بخیر عظیم باشد از مداخل شیطان که تحقیق
 هلاک کرده است در آن اکثر اهل عالم **باب هفتم در بیان**
 کیفیت اعتقاد در حق اولاد رسول صلی الله علیه و سلم و عوی
 عثم و این و این باب مشتمل است بر چهار اصل است **الاول**
در بیان محبت اولاد رسول صلی الله علیه و سلم و عوی عثم
الاول الخطاب روی الامام ابوالمهدی رحمه الله تعالی باستان
 عن الامام عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهم
 انه قال لما قرأت هذه الآية قل لا أشککم لیل الا المؤمنین و المؤمنات
 قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین آمنوا بآیة محمد و وجبت علینا

تجربہ علم

بفهم علم و حسب با ضایع تارود و از دانش و دور لیکن علوی
 که عباد ایمی باشند و از کنیز که غیر خود تواند افتد باشد اصلا تاج
 والده و از در ناید بشرف و رسول و اوصالی علیه و سلام کثافی الحلاله
 زنی جامع الفلوری و از لایمت من مولاها که از آن خلق من مایه
 و ولد العلویت من جاریه الغیر بضاده و بشکاح از این خلق که
 مولاها و از این تبعه فرج جانب الایمان است و شرف الحاکم
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلام و ایضا از کیفی هذا الکلمه
 من امته و فی القایه العتایه و ولد العلوی من جلایه العشر
 خاص لا یزید فی ملک مولاها و لا یزید و فرج جانب الایمان
 جده محمد رسول الله صلی الله علیه و سلام حاصل و زید علوی
 از کنیز که غیر خود بشکاح بود یا بضاده و تاج بد بود
 از این خلق من مصطفی صلی الله علیه و سلام و **و اما** فی المصایح
 و المثلث و شرف النبوة و الهام و غیره که کمال علی الصالح
 و السلام ای نازکای فکرم تقالین کتاب الله و عزیزی ذات فکرم
 امثال صلوات من دعوی **و اما** مصطفی صلی الله علیه و سلام
 فرمود بدین شیوه که من میگردم هر نماز عجزی عزیزی و نفسی
 محفوظ از آنکه مصطفی صلی الله علیه و سلام بدو افتادست بقول علیه
 الصلوٰه و السلام ایضا ای ای و شرف طوایر آنست که و حق جلوت
 نقرت زینت نصیحت و عهد منکت مولای عزیزی و نفسی باشد

ویر و زینا بنیادی و بیست زیارت مصطفی صلی الله علیه و
آله زیارت امام محمد باقر ع و شصت مجملات زیارتی
و شصت زیارتی و زیارت از انجین و افعال و اعمال امام
اعظم و سرچ عالم شریف و فی الله عنه انتمیکاسه از انجین
امیر المومنین علی بن ابی طالب ع السلام ع و کتبت و ابی
الحسن و ابی القاسم ع امیر المومنین حسن است و فی الله
کتبت و ابی محمد است و لقب و بی نق و سید امیر المومنین
حسین است و فی الله عنه کتبت و ابی ابی عبد الله است
و لقب و بی شهید و سید امیر عابدین الحسن است و بی
عنه و لقب و بی زین العابدین است محمد بن حسین
رضی الله عنه و لقب و بی باقر است جعفر بن محمد
رضی الله عنه و لقب و بی صادق است موسی بن
جعفر است و فی الله عنه و لقب و بی کاظم است علی بن
است و فی الله عنه و لقب و بی رضا است علی بن محمد
رضی الله عنه و لقب و بی جعفر است جعفر بن محمد
حسن بن علی است و فی الله عنه و لقب و بی زکات است
و سرچ و بی محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد
بن محمد بن حسن است و فی الله عنه و کتبت و ابی
القاسم است انجین ع کتبت و بی شهادت التوبه و بی

عبد الرحمن

عبدالمجید خلیفہ قدس اللہ تعالیٰ سرحد کتاب مذکور بعد از آن
که ایجاب و خلاف عادات ایشان ذکر کرده فرمود که می بینم که
فصلی و کمال و ولایت و کرامت اهل بیت را منحصر درین حد
قرن ندانی و اگرچہ ایشان برین فصلیت و کمال از اهل بیت
بوده اند چه در طبقات عامه مذکور است و چه در تخریفات
و بعضی از اخبار ایشان در کتاب تخریفات الامام در طبقات
مذکور شد بنابر اینهم سعد علوی و سید عبدالقادر کیلانی
و غیره ما قدس الله تعالی ارواحهم و التوفیق من الله سبحانه
و تعالی **در معرفت مخالفان اهل بیت رسول الله**
صلی الله علیه و سلم و فضیلتهم فی الدولت
ایادى محمد الله تعالی قال الله تعالی انك انت الله
و تبارک و تعالی انت الله في الدنيا و الآخرة و اعلم انهم عبد الله
نزل في ناس يؤمنون علیا كرم الله وجهه ای کسانی
که می آیدید خدا و رسول خدا را از افرادین اهل بیت رسول خدا
عرفه و ایشانرا لعنت کرد در دنیا و آخرت و لعنت لعنه و جهنم
بقیة رسولش ازین معلوم شد که ایادى اهل بیت کثرت و فضیلت
عمر و اجل ساخته کرده است ایشانرا علی خوار کند **ایادى**
ایادى اهل بیت رسول الله ایادى رسول الله است تصریح
و هو لدن الاول فی الکشاف و شرح النور و رواه عن ابن ابی طالب

محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب

كرم الله وجهه وصوت الحق عليه من اهل بيتي واوليائي
 رسول الله صلى الله عليه وسلم خاتم الانبياء
 جنت بر كسي كظم الله فيه عن زعمك من ويحاند انما اراد
 بر طعن في امر غيري فاني قد اذنت من **الشيخ** في
 المصالح فاطن بضعه خير من ثمن ثمنها فقد اخطب في يوم
 اذاها فقه اخواني **رسول** عليه الصلوة والسلام وهو يوم
 فاطم يومها لا زنت هكرا او ادر غضب ابو جعفر غضب
 او جده بل شد هكرا او ادر انك تحق في امرنا انه ما شد و
 حسين رضي الله عنه اذ لم يقاتل بغيره من غير كرمه و
 في زمان بما ذكرناه انه يكتد وقرانك اي علوي ابداي
 رسولت من بين باب العاين استسار من حبيب القضاة
 مذكور في حديث ابن ابي عمير عن ابي ايوب عن علي وفا
 است وايد في ايشان نجي لا ياديت هم موجب كرم
 وبعوضي لعنتت فلما تفتق اهل السنة والجماعة على
 الكفر والاعتقالات الحسين وامن كذا في المسقية والفتوح
 وهم من رساله يكون من طوره كرم **رسول** جنت اهل بيتي
 بعث كرميت معاوية رضي الله عنه بايادي امر الموتى على
 كما في اشد باي **رسول** باي ماول بود والماول ليس
 بكار ولا فيلسوف وفي التهديد والتشريع ان عايشة وزوج

وطيحه تاول اول ان لا فتطوعه لاول ليس بفلسف **رسول**
 وغيره تا بار جعل الله الاسلام وقيل عايشة ثابت وقيل ما
 خرجت ايضا بل جلت الصلوة وقطعا النازعة وفيه ان معاوية
 تاب بعد قتل علي بن ابي طالب كرم الله وجهه وقال اخطب في
 الجاهلية قال كانت الخلافة لعلي بن ابي طالب البويهيون المجلس
 وهو اقل من كتاب الجور في علي بن ابي طالب رضي الله عنه
 يزيد باي ان الحق والحق في علي بن ابي طالب والحسين
 عليهما السلام **رسول** ان البايع الماول ليس بفلسف لا شيئا
 مقبوله بانفاق الروايات لان ما ولي في دعواه لا تخذل الغيوان
 يدعي الامانة مع شعبة لا يتهمدت عايشة وزين وطلحة و
 معاوية فرفع في اجتماعهم الخطا والعصية لا يكون افعلا لشيء
 لانه لا يجوز الطاعة وتولية القضاء والحج والبيعة وغير ذلك من
 الخطية من جهة البايع والخطا ليس بفلسف **رسول**
 منع علي رضي الله عنه علي بن ابي طالب من لعن اهل الشام قال اهل
 بيت علي ائلف وقد هم طمخا والنزوي رضي الله تعالى عنهم
 والضارب الذي يوعن الحرب واشهرهم عايشة رضي الله تعالى
 عنها **رسول** شريك آورده است كه **رسول** جنت بويهيون
 ان **رسول** بويهيون لعنتش جركند **رسول** في التشريع ان يزيد
 بغيا متعلبا خرجوا بالخروج على الامام حرمان في الاصل وكلها

فبذلك لا بد من خروج علي الحسين بالثأر و قتل الحسين
 في الشفيعه و شرح العقائد لله ولا بأس بعد الموت رحمه الله تعالى
 في الكف من ذلك الصلاه لثقلها في زيد بن معاوية حيث ذكره
 الخليل وغيره انه لا ينبغي الاخذ علي زيد ولا علي الجراح لان النبي
 عليه الصلوة والسلام نهي عن الاعتدال المسلمين ومن كان اهل
 القبله و ما نقل من حديث النبي لاجل من اهل القبلة قلنا انه
 يعلم من علم الناس ما لا يعلم غيره ويعظم لخلق الاعن عليه
 لانهم بالنسبة اليه اهل البيت الحسين و اتفقوا على جواز المعصية
 من اهل البيت او لجان او غيره بذلك والخلاف بين زيد بن
 رضى الله عنه واستثناؤه بذلك واهل البيت الذي على
 علي وسلم مما رواه عنه وان كانت تفصل اما اذا فتمت الشكوك
 في شان زيد في اجماع ائمة الله عليه وعلى ائمة بعده و اعوانهم
في الامور فقلت يا ابي محمد الله تعالى مذكور في
 من قتل مؤمن من اهل سنت و جماعت فقتل
 حسن و حسين رضي الله عنهما كغيره **فروود** اذا اكل اكل
 حبيبات مصطفى سرابت و اكلوا اكلات مصطفى باقوا اكلات
 و موجب لعن جنات في نصا و ذنبا و مسا و عقلا نأت كذا في
 دكره كاه كروايات كرده اهل و قتل مؤمن فقتل كذا في
 است و خصوصت در حق ائمة و لكان للفقيد كاه في حال

ايضا

في الامور فقلت يا ابي محمد الله تعالى مذكور في
 من قتل مؤمن من اهل سنت و جماعت فقتل
 حسن و حسين رضي الله عنهما كغيره **فروود** اذا اكل اكل
 حبيبات مصطفى سرابت و اكلوا اكلات مصطفى باقوا اكلات
 و موجب لعن جنات في نصا و ذنبا و مسا و عقلا نأت كذا في
 دكره كاه كروايات كرده اهل و قتل مؤمن فقتل كذا في
 است و خصوصت در حق ائمة و لكان للفقيد كاه في حال

ايضا

بسم و هو دانه ان يقوم الساعة حتى و قبله اعترفت بذكر
الانبياء والرجال والداية و طلوع الشمس من مغربها و قوله
عيسى بن مريم و طوبى و ما يخرج و ثلثه خسوف و خسف
بالشرق و خسف بالغرب و خسف بتخريج العرب و يخرج ذلك
تاريخ يخرج من الدين بطريق الناس الى محشرهم **فخرج**
و اجبت فخرج مدينا و نزول عيسى عليه الصلوة و السلام
و انما ازاد طر اسلحه الله و تحقيق و امر و شده است در بيت باب
الانبياء و صالح و اكره لغيره ان يذهب ما ان يكون حديث
خروج الدجال متواتر المعنى **و قال صاحب**
الفتوحات المكية رضي الله عنه في ذكر المهدي و ان يكون
مع ثلاثة وستون رجلا من رجال الله الكاملين **قال**
ابن ابي عمير و انما ان الله تعالى خليفة يخرج و قد
الارض فويل و ظلم فيها لها قسطا و عدلا و لم يبق من
الدين الا يوم و واحد لظول الله تعالى و كل اليوم حتى ياتي
الخليفة من عترة رسول الله صلى الله عليه و سلم من ولد فاطمة
رضي الله عنها و اهل بيته اسم رسول الله صلى الله عليه و سلم
و كنيته كنيته الحسن بن علي و عني الله عنه ما يبيع
بين الكوفة و الحام و يشم رسول الله في الطلوع الفجر و انزل
في الخلق بضم الحاء و لا يكون احد قبل رسول الله صلى الله عليه

و السلام في خلافة

و السلام خلفه و الله تعالى يقول في ذلك الخلق عظيم
و سالا لاجلهم من كورست كه عالم ديانى شيخ علا و له من علي
قد سره فرمود كه چراغى از اهل قبله كه ايشان را و لغض ميگويد
مذهب ايشان است كه ايمان مردانكاه ايمان باشد كه اعتقاد
كنند كه محمد بن عيسى بن زنده است و مدينا و است و بيرون
خواهد آمد و خدای ميدان كه انكه كه او غايب شده بود
طبقه ابدال در آمد و همچنان هم باقت تا قطب ابدال شد
و نوزد سال قطب شده بود و خدای ميدان كه انكه مرده
و او را در مدینه رسول صلى الله عليه و سلم دفن كرده اند
فخرج در ذكر بعض از اسباب متفرقه كه مقيم اهل
ست و جماعت بدان از اهل بيت و هو **فخرج** و ذكر
كه جابر است قماريس هر يك كوتاه و بذكر و ان قول عليه الصلوة
و السلام صلوات الله على من و فلج و هم از اخبت كه علم اوست
خلف فسر و اهل هوا و بدع نماز ميكنند و انى بغير از كارك
و انچه منقولست از بعضي سلف كه متبذخ نماز كنند و ان منعت
مجربست بركه است بركه كه سخي نيست در كرهت صلوة خلف
متبذخ و فاسق و اين و قى است كه فسق و بدعت بود و بعد
كه خيال ما چون بودي بكنر باشد سخي نيست در عدم جوان
صلوة خلق ايشان و اين مسال بيشتر هم ذكر شده

در جواب سوال مذکور است که در صلوة مسجودین
 از رویه است که اگر امام اقرار کند که مستدع بوده است نماز کراهت
 روا باشد یا نه **جواب** آنست که نماز کراهت روا بود برای آنکه
 بدستش از دو وجه خالی نیست حکم کفر دارد باین که حکم
 کفر ندارد ظاهر است باینکه آن اگر حکم کفر دارد چون بصره جماعت
 اند باید خود را تشبیه کرد بجماعت که از این کلمات شریعت حکم
 کرده باسلام و این امام است و بر او در **درج اول** مذکور است
 که نماز کراهت روا میشود بر هر یک که کافر و بدکار و از این بایمانان
 زیرا که برین دلالت است بجهت قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 که لا تدعوا للصلوة علی من سلب من اهل القبلة و اعتقاد میکنیم
 که مسیح بر چنین جایز است در جفر و سفر زیرا که اگر موجب
 زیادت است بر کتاب الله اما بنویسند و شهور و ثبوت بیوشن است
 و کتب و در عهد الله تعالی میگوید که لحاف اکثر علی سر لایحی
 المسح علی الخفین لان الملائكة التي جاءت فی علی حد التواضع
 و بالجماعه که اعتقاد کنند بجهل مسیح بر خفین از اهل بدعت
 حقیقه سبیل انوارین ماکه عن السنة و الجاهل فقال ان حب
 الشخصین و لا تطعن فی الخفین و مسیح علی الخفین و اعتقاد
 نمیکند بر خفین و نیز ما دام که مسکوت گشته است بخلاف اهل
 الذوات و قدرها کردن و صدق دانستن اخبار اهل اموال

نفع اموال است

نفع اموال است خلافاً للمعتزلات و خالی علی الجایت دعوت
 و قضای حاجات میکند بقول تعالی ان دعوی استجبکم و
 بقول علیه الصلوة والسلام یستجاب العبد ما لم یبع بافیه
 فطیعة و رحم ما لم یتعجل و لقوله علیه الصلوة والسلام ان یکم
 حقه کریم یعنی من عبد اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صغیرا
در جواب درین باب صدق نبی است و خلوص طویبت و حیات
 قلب بقوله علیه الصلوة والسلام ادعوا الله و انتم موقنون
 و اعلموا ان الله لا یتعجل الدعای من قلب غافل لاه و کواهی
 دهم ما یهتد مران که کس که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و
 است از این بهشت عشارت داد زیرا که موجود که ابو بکر فی الجنة و
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و زید فی الجنة
 و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة
 و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده الجراح فی الجنة و مجنون و
 مدینه ما فی الجنة و موافقه و حسن و حسین را و ان الله تعالی
 علمهم لجمعین لما و در فی الحزین المعصیان فان طایفه سید و قتاد
 اهل الجنة و ان الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة و ذکر
 سایر صحابه که در فی شود مکرر و امید داشته شود و این
 ایشان پیشتر از الخ لایبید داشته شود از برای قدر ایشان از
 و کواهی نمیدهم ملجنات یا با امر احد را بعین بلکه کواهی میدهم

آنکه سوره از اهل جنة الله و قافله از اهل دار و اخبار و شوق
شعور و پیوسته که در حق اهل کباب و شفاعت و رسول و اخبار
بود **باب** در ذکر احوال مجتهدین رسول الله صلی الله علیه و آله
اجماعین و این باب مشتمل است بر چهار فصل **فصل اول** در ذکر
اسامی عظمای اویحیفة که پیغمبر صلی الله علیه و آله تعالی علیه
در کتابه الکریم و خطاب العلیم و الله العزیز و اسم الفکر و کلمات
تسویب است که در قوس غیر از شریعت مذکور و اما کلمات که در حق
پیغمبر است از شما و از رسول و طاعت و صدقات شما بهر
و حقی و شما محتاجانید باو بهر حقی و اگر روی کردانید از حق
بر شما و در راست از انفاق یا اگر اعتراض کنید از اسلام و قبول احکام
بدان کند که روی دیگر جز شما یعنی شما را که کندی و قوی دیگر
بیان کند باشد آن قوم مانند شما که در میان بردارند و بر روی کار
توانند **باب** مذکور است که پیغمبر گفته اند که اهل اهل
عین اند و پیوسته از این هر دو روی الله تعالی علیه که گفته اند
از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که بار رسول الله صلی الله علیه و آله
الذین ذکرهم الله فی القلث ان تولوا استدلوا بانتم کما یقولون
اشان تا پیغمبر یا رسول الله که اندک کلماتی که در ایشان است و از ایشان
تعالی در قیامت که اگر روی کردانیم ما را با او در شوق و دعا
پس شایسته ایشان است و سلمان فارس روی حق تعالی علیه

حضرت رسالت

حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوت و در دست بکلام
برسان سلمان رضی الله تعالی عنه زد و فرمود و در حق و در حق
والذین یخیر بیده لو کان الايمان متوطا بالشر الشاؤل من فارس
قال فی البقی قد اؤله اکثر الناس علی ان المراء باو حیفة و
واصحاب **باب** در ذکر احوال مجتهدین رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ظاهر بودی چنانچه باو حیفة و روی یکی باو حیفة علی
علیه بدین سستی و قال علیه الصلوة والسلام سیکون رجل یقال له
بن ثابت یکی باو حیفة بخدی دین الله و سستی و پیوسته
بدین و سستی و قال علیه الصلوة والسلام یکون فی اخر الزمان
رجل یکی باو حیفة هو خیر هذه الامة و قال علیه الصلوة والسلام
خیر رجل یجیب الستة و غیرت الذیعت اسم الذیعت من ثابت
و قال علیه الصلوة والسلام یکون فی امتی رجل یقال له اویحیفة
سراج امتی یوم الفیة و **باب** در ذکر احوال مجتهدین رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم فقط آورده که این عباس رضی الله تعالی عنه گفته که باشد
رسول صلی الله علیه و آله و سلم نور و کتبت او اویحیفة باشد
و در تورات صفت او مذکور است **باب** در ذکر احوال مجتهدین رسول الله صلی الله علیه و آله
است که در شب معراج رسول علیه الصلوة والسلام مناجات
که خواندند اما متلک پیشین لغات حکیم بوده است که حکمت
نیاید کرده است در امت من که خواص بود خطاب آمدای

ای محمد است تو سر و پی پدید آر و گاه در چین من و شریعت
 تو لحاظ بیان کند حضرت ما اولاد من از آن باشد که بیابانها
 بوز حرکت لغات است در عالم کونت ظهور روح امی و سر بر
 این ظهور روح امی اگر چه با بر کف و کلاه علم بوی باز گشتی و این
 همچو خطای نگردی **و در این** معنی آورده که هر وقت که
 امام اعظم ابوحنیفه روی الله تعالی عنده خواب دید که
 گویا قبر حضرت رسالت بنامی بر اسیب الله علیه و سلم و گویا
 او را بسوی سبیل خود جمع کردن خواب ویرا هویثا لسلطنت
 و بسوی مصر رجعت فرمود و محمد بن سیرین را ازین خواب
 سوا کرد و گفت است بصلیب اروپا صاحب هذه الروا
 ابوحنیفه و ضعیفه عنه یخبر فی صلیب ابن خواب یخبر صلیب
 این خواب ابوحنیفه است امام اعظم فرمود که من ابوحنیفه
 پس محمد بن سیرین گفت بشت خود را برهنه کن و بی اثر
 برهنه سلخت و میان زمین و آسمان دید پس محمد بن سیرین
 ویرا گفت انت ابوحنیفه الذی قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یخرج من امی یقال له ابوحنیفه بین کتفین خال خویله
 بدیه السنة **و در این** مذکور است که ویکار و بقیار
 علیه الصلوة السلام را خواب دید که او را گفت یا ابوحنیفه ترا سب
 زنده گردانیدن سنت من کردی ایاه اند فصدع عنک حکمت

و در تفسیر معنی

و در این معنی مذکور است که هر وقت که حضرت
 تظیل اکملت میات کن و مقام خواب آدم بی بزم که ناگاه حضرت
 نبی صلی الله علیه و سلم آمد نزدیک من رسید پس گفتم یا رسول الله
 ما تقول و هذا الرجل الذی بالکوفه یقال له النعمان و لکن
 علمه من حضرت رسالت بنامی صلی الله علیه و سلم را گفت یا
 علمه و او را عمل بطل فنهمل لاجل هکذا و رحمة الله من فکده
 فی کتابه و هو قوله انما یخشی الله من عباده العلماء **و در این**
و در این مذکور است که آنکه که بر سر و وضه سید المرسلین صلوات
 تعالی و سلام علیه رقت و کفایت السلام عليك یا سید المرسلین
 خواب آمد و عليك السلام یا امام المسلمین **و در این** گفتین
 آورده که من نقل است که چون امام اعظم ابوحنیفه کوفی و بیایه
 حج و ذیاد اگر که کعبه در آمد و میان دو ستون بر پایی راست
 استاد و نصف قرائن خواند و رکوع و سجود را بخای او و پس
 برخاست و بر پایی جب استازان را از لخم کرد پس چون سلام
 گفت بکبریت و غیبت کرد و گفت ای ایها عبدک هذا العبد الضعیف
 حق عبادک لکن عرفه صیغ معرفتک ذهب نقصان عمل
 بقا المعرفة پس هاتفه از جانب کعبه آواز داد که یا ابوحنیفه قد
 عرفک خلاصت المعرفة و خذ من فلحنت الخدم فقد
 غفر الذک و لمن اشک و من کانت علی من هکذا فی قیام لیس

بسم الله الرحمن الرحيم اما ابو حنیفه رحمه الله تعالى عنده فلفه كان
 عابد زاهد عارفا بالله خليفه من زید بن عقیل رحمه الله تعالى
وكان المحبوب من كل عاقل بن عقیل الخليلي امير بني امية
 عنده شام بودم بر سر خاك ملك مودت به عامر بن عبد الله عليه
 وسلم خود را الله جواب بگوئید که به عامر بن عبد الله عليه
 السلام از باب بنی شیبه اندامی و بی برادر کردار گوشت جناتک اطفا
 را گویند بشققی من پیش و پی خودم و بر پشت با شریک
 دادم و لایق به عجب بان بودم که آن حضرت و کیت و فکرم آنجا
 بر پای و از پیشه من صرفه شد مرا گفت این اهل بیت و اهل
 دیار تو و مرا برین جواب مید بزرگست با اهل شهر خود و
 گفت این برین جواب مرا که و بی یکی از آنان بوده است که از او
 طبع فانی بودند و حکام شرع و دین قائم چنانکه برنده و
 به عامر بن عبد الله علیه وسلم و اگر از خود مرقتی باقی الصفة
 بودی و باقی الصفة با خطی بود یا مصیب چون برین بودی
 به عامر بن عبد الله علیه وسلم بود فانی الصفة باشد و باقی می
 صفت به عامر بن عبد الله علیه وسلم و چون برین بودی و
 به عامر بن عبد الله علیه وسلم بود فانی الصفة بود خطا
 صورت نکرد و این معنی لطیفست **و اما** بنی من
 معازرتی گویند بنی الله تعالى عنه که به عامر بن عبد الله علیه

وسلم عقیل

وسلم بنی من و گفتش با رسول الله ابن اطلب قال عند
 علم الحنیفه من بنی منک علم الحنیفه جوی **و اما** فید الدین
 عطار قدس الله تعالی سر در تذکره اولیاد و وصف او در حق
 تعالی عنده می باید که صفت کسی که او به هم زیاده است و جانش
 و به هم ملتها مقبول که تواند گفت که ریاضت و مجاهده او و
 و شاهده او و نوبت نداشت و در اصول طریقت و فرغ عشق
 درجه رفیع و نظری نافذ داشت **و اما** بنی من
 ان رجلا طعن الامام ابو حنیفه عند الشافعی رحمه الله تعالى
 فانشد الشافعی ابی حنیفه فتعالمو صیغه واعنی قلیما فی الصحی
 لملك لا هویت و لست تقدی تعیب لیا الغفان ابی حنیفه
 تعیب محلیا شعر اللیالی و صام بها و انا تعیفه و صام لها
 عن کل افک و ما زالت جوارحه عقیفه لقدرة ان الدلائل و
 امام المسلمین ابی حنیفه اما ما کان فی الاسلام نور امین اللیل
 و الخلیفه فیردکم باسلا صحیح کایات الزبور علی الصیغه
 فمن کل عتیقة فی هذه العلم الفقه فی السلسلة فلعنه ربنا
 غرقا و غرقا علی من رد قول ابی حنیفه و لغيره فما بال مشرقین له
 تطیع و کان غیر من و کان کوفه **و اما** مسعودی که
 که چند کس از صحابه رسول الله تعالی علیه در جمع ابو حنیفه
 رجة الله تعالی حاضر بودند یکی وایت هفت کس و یکی وایت

خج کوریک وایت سکن یکی پنداره حسن انصاری و دیگر
راغب بن خلیج و دیگر انس بن مالک رضی الله عنهم
قدحان ابوحنیفه رضی الله عنه سمع الحارث بن الصغیر
ذکور منهم انس بن مالک و عبد الله بن جابر الرضی عنه
بن ابی اوفی و ابی بن ابی اصمغ و جابر بن عبد الله رضی
عنه و منهم ابی ثعلب عایشه بنی عجمی و یحیی بن یزید
من رجاله کثیر و لیک در فقه منسوب است بخالد بن سلیمان
و وی از اشکرات ابراهیم بن برید الخلیج است و وی از
علقه و سود و قریح قاضی علم موختات و ایشان از مش
علا و ابن سعید رضی الله تعالی عنهم و ایشان از رسول الله
صلی الله علیه و سلم و ابوحنیفه رضی الله عنه و ابوحنیفه
که هیچ کس از ائمه نبوده اند **مذکور** رضی الله عنه
که اما کار اصحاب ابوحنیفه رضی الله عنه تعالی عنه کس بود و ابو
یوسف و محمد بن حسن شیبانی و طوطائی و عاقب و غیره
و یعقوب بن الخفس و اسد بن عبد الوهید بن مریم و حسن
بن زیاد و مالک و زفر و حماد بن عیسی
مذکور است که وی استاد بسیار کس از مشایخ و دیوبت
ارسطو و فضیل بن عیاض و داود طائی و شریانی و غیره
از ایشان **مذکور** رضی الله عنه است که ابوحنیفه

تعالی در شب

تعالی در شب سلیل وضع کردی و بامداد در مسجد کوفه
در آمدی و یوسف را بر دست راست و یحیی بن یزید را بر
چپ نهاد در پیش و اصحاب اخبار بر دست چپ هر مسلمانی
یک نفر مفسران آیات باز گفتندی و محمد بن یحیی و محمد بن
الحجاز و چون مساله بآیات و اخبار و اجتهدا در است آمدی
ابوحنیفه تکلیف گفتی و جمع و یحیی تکلیف گفتندی اهل کوفه و اهل
شام که ابوحنیفه رحمه الله تعالی مساله را وضع کرد که هم
آیات و اخبار و هم باجتهدا در است آمدی اهل کوفه از شامی
آن تکلیف گفتندی **و بعد از آن** **مذکور** آورده است که
ابوحنیفه رحمه الله تعالی علم هفصد هزار مساله از آن
کرد و قریح در خطارش افتاد که نباید که چیزی سرور فقه با
و در جای قیامت در عتاب بر ورزگار و من در روی بغیر
علیه الصلوٰه و السلام خجل کرد که گریان شد در این گریه بود که
در خواب شد فرشته بیامد و گفت یا اباحنیفه بر تو نگاه کرد
سابق و آخر را بدین گفت نگاه کن نگاه کرد هر هفصد هزار
مساله برین سطر العبد کرد یک حرف نه زیاد بود و نه کم **و بعد از آن**
مذکور است که اول کسی که ند وین علم شریعت کرد
لحمه بود و هم الله تعالی هیچ کس درین امر بر وی سبقت
بود پس سیرایه بعد از او اقتباس کردند از علم او و افتدا

که در عباد و این جهت است که امام جمعه امام شافعی علیه
گفته که جمیع علماء را ابوحنیفه اند و در نزد کرام الله که
گفته که ابوحنیفه را در حدیث کل مانند ابوحنیفه
رضی الله تعالی عنه گفت عشد از تالیفی که در گفت افتا
من مهلت است اگر بستم تنها افتاده باشم اما تو هستی که اگر
بای تو بگذرد و همه سالان که در پی تو ایستاده و بر
خاستن هر خول بود امام را حقاقت آن کو که عجب
آمد در حال بکسیت و احباب گفت زنده که اگر شما را
سلیمین بن عطاءش بود و در لی و روشن تر نماید در این
موسکین و بتقلید من ظاهر تحقیق خود را نمایند و است
تشان کمال انصاف است تا لاجرم ابو یوسف و امام محمد رحمهما
تعالی علیهما بسیر اقوال و ادرید در سبیل مختلف فیه
که بنده ابوحنیفه ثابت بر و طی بود از اهل کمال و ثابت
بر اسلام متولد شد و در پنج دیوان امیر المؤمنین علی
گرم الله تعالی و جبه در شان ثابت و عاقر و در یکست در و
دریت او و ابوحنیفه کو فی رضی الله عنه تبارخ هشتاد و
از هجرت متولد شده بود و بعد و پنجاه سال ازین عالم
فرمود و در کمال امام مالک و رضی الله تعالی عنه

فی احیاء

اما مالک رحمه الله تعالی فان کان متجلیا به فی
المن و می کون عابد از اهل عالم با علم الاخره فقیها فی صالح
الخلق سرید انفس و جبه الله تعالی کتاب اسما الرجال و
مالک ابن انس بن عامر الحارثی بکفی یا عبید الله و فی احیاء
العلوم قال الشافعی رحمه الله تعالی اذا ذکر العلماء مالک النجم
اسما الرجل اخذ العلم عن الزهري و یحیی بن سعید
و رافع و محمد بن المکتمر و هشام بن عروة و زید بن سلم و
ابن ابی عبد الرحمن و خلق کثیر سوله و اخذ العلم عن خلق
کثیر لا یحسب کثره و هم ائمه البلاد منهم الشافعی و محمد بن
بن دینار و ابو هاشم و عبد العزیز ابن ابی حازم و هو لا یحسب
من لا یحیی و هم ائمه بن عسکری و یحیی بن یحیی و عبد الله
القاسبی و عبد الله بن وهب و غیر هؤلاء من تالیفی عدد
و هو لا یحسب الخاری و مسلم و یحیی داود الترمذی و یحیی بن
حبیل و یحیی بن معین و غیره من ائمه الحديث و هم ائمه
هکذا و یرویه که امام شافعی رحمه الله تعالی فرمود که ما که بودیم
که عمو گفت که درین شب عجب خوابی دیدم و یک گفتم که آن
جیست و ی گفت دیدم که قالی میگویند که درین شب اعلام
زمین و قلت یافت امام شافعی که یحیی رضی الله عنه پس از آن
کو در میان و قی بود که مالک بن انس و قلت یافته بود تالیفی اخذ

و بعد از آن حضرت متولد شد و در ده و هشتاد و دو سال عالم
رجعت فرمود و عمر وی هشتاد و چهار بود و فرمودی که بگوید
عمر وی نود سال بود **صلوات** بر ذکرا امام شافعی رحمه الله
و در کتاب **الام** مذکور است که آن سلطان شریف و عارف
آن بهمان محبت و حقیقت آن مبین اسرار الهی و صدق انوار
ناشناخته آن وارث دین نبی شافعی مطلق بر حق الله عز و جل
او را در نهایت نیست که به عالم بر حق و لا شریک له در اوست
و غایب و شهادت و مناقب او بسیار است و صفت او این است
که شعله و جلال نور است و هیبت و هیبت و جلال و عظمت و بزرگوار
و سبب است و کیا است یکه بود و در صورت و حقیقت تجلی
بود که هم گریه جهان بود و هم جواد زمان و هم افضل عهد و هم
اعلم وقت و هم حجت الهیه من القریش و هم مقدم قوم قریش
در باطن و کرامت او نه چند است که این کتاب هم از آن است
که در سینه ساکنی که در حرم بود گفت سلو فی ما شئتم و هم
پان و ساکنی فتوح میسر داد و حجتی که امام جهان بود و
هم از حدیث یاد داشت بشاکردی و او آمد و غاشیه داری و سر
بر صحن کوفه ندقی بر روی پلستر این کوفه که در روی پلستر
درجه در پیش پیری است و پنج سالگی شنید و بعد از آن
و علمای استادان عالمی ترک کردند و گوشت هجرت میادیدیم

معانی آن

معانی آن او پیدا شد که او بر غایت غنی عالم بود و با هم عالمی که خط
و خط و آیت و تفسیر و فقه و کلام و حدیث و تفسیر
و در کتاب **الام** مذکور است که آن سلطان شریف و عارف
آن بهمان محبت و حقیقت آن مبین اسرار الهی و صدق انوار
ناشناخته آن وارث دین نبی شافعی مطلق بر حق الله عز و جل
او را در نهایت نیست که به عالم بر حق و لا شریک له در اوست
و غایب و شهادت و مناقب او بسیار است و صفت او این است
که شعله و جلال نور است و هیبت و هیبت و جلال و عظمت و بزرگوار
و سبب است و کیا است یکه بود و در صورت و حقیقت تجلی
بود که هم گریه جهان بود و هم جواد زمان و هم افضل عهد و هم
اعلم وقت و هم حجت الهیه من القریش و هم مقدم قوم قریش
در باطن و کرامت او نه چند است که این کتاب هم از آن است
که در سینه ساکنی که در حرم بود گفت سلو فی ما شئتم و هم
پان و ساکنی فتوح میسر داد و حجتی که امام جهان بود و
هم از حدیث یاد داشت بشاکردی و او آمد و غاشیه داری و سر
بر صحن کوفه ندقی بر روی پلستر این کوفه که در روی پلستر
درجه در پیش پیری است و پنج سالگی شنید و بعد از آن
و علمای استادان عالمی ترک کردند و گوشت هجرت میادیدیم

معانی آن

متولد شد و چون ایوب که او را مکه میبرد و رفت و بعضی گویند
 که بحقلان متولد شد و سال تولد او سی و یک است که امام اعظم
 ابوحنیفه رضی الله عنه در آن سال وفات یافت و بعضی گویند
 که همان روزی که امام اعظم رضی الله عنه وفات یافت
 متولد شد و بهیچ گفته وفات او در همان روزی واقع نگردد
 بعضی روایات آنرا و وفات وی در همان سال مشهورست
 و از آنجمله **باب اول** در ذکر امام احمد بن حنبل رضی الله عنه
باب اول شیخ سنن و جامع احمد بن حنبل ابو حنیفه
 حنبل رحمه الله علیه مخصوص بود بوضع و تفویض و حافظه
 بیغایب بود **باب دوم** در ذکر امام احمد بن حنبل
 علیه روای و تفویض و کرامت شایع عظیم داشت و صاحب
 قرأت بود و مستجاب الدعوی بود و متولد در آن سال که گفته
 از شایسته انصاف و آنچه مشبه بدو افتاده اند از آن مقدس
 و بیست و پنج سالگی که بر سرش بگرفت و بعضی این حدیث میگویند
 خردی و طبیعت آدم بر روی او میخفت این حدیث است از
 استین برون کرده بود و لحی گفت چون سخن بدو الله گویند
 اشارت میکرد **باب دوم** در ذکر امام احمد بن حنبل
 علیه السلام که در حدیث که او را تکلیف باید کرد تا آخر از اخلاق
 که در حدیث مذکور بود و دستهایش بر عافیت کشیدند و غیر

تا زمانه نزدش

تا زمانه نزدش که فرمود از اخلاق کوی تکلف و اندر این میان بند
 از ایشان بکشاد و دستهایش بسته بود و دست دیگر بر پهلوی
 و از این بیست و چون این روایات برین مذکور است اند و هم
 در آن جلوت فرمان حق یافت **باب دوم** در ذکر امام احمد بن حنبل
 که احمد بن حنبل رحمه الله تعالی در بغداد بودی اما هرگز نماند
 نماند و در کفر این زمین را ایوب الحارثی عمر رضی الله عنه وقف
 کرده است بر غریبان و محصل کسان و فرستادی تا از ایشان آید
 او را نزدی و از آن خودی **باب اول** در ذکر امام احمد بن حنبل
 است که در بغداد حیات طبع صد و شصت و چهار سال از حیات متولد
 شده بود و در حدیث است و چهل و یک از عالم رحلت نمود و
 عمر وی هفتاد و هفت سال بود **باب دوم** در بیان کرامت
 کرامت و شایسته اعجاز الله سبحانه و تعالی و جمیع البرایان
 و آنچه متعلق است بدان و این ذکر مشتمل است بر بیست و یک
باب اول در ذکر کرامت امام احمد بن حنبل که در حدیث
 مستورست بعضی پوشیده و کافران بدان جهت کافر میگویند و حق
 می پوشد و در شرح عبارت است از آن که از آنجا آورد حضرت نبی
 صلی الله علیه و سلم از انصر و بریت معلومست و میان کفر و ایمان
 واسطه هست **باب دوم** در ذکر امام احمد بن حنبل که فرمود ایمان
 از کسی که از ایشان است ایمان و نیست بعضی عدم تصدیق علی

الصلوة والسلام در حق پیغمبر از آنکه او صلی الله علیه و سلم
 از این صریح و در علم و مستحاط است که این تعریف اعم است
 از آنچه حجة الاسلام علامه غزالی رحمه الله تعالی فرموده که کفر تکلیف
 اوست صلی الله علیه و سلم در حق پیغمبر از آنکه او صلی الله
 علیه و سلم از اهل بیت نبوت است و تعریف اعم است که کفر تکلیف
 است یا است از تصدیق و تکلیف و اعتقاد امام رازی رحمه الله
 تعالی بآنکه از جمله اشیاء محضه است نبی علیه الصلوة والسلام از آنکه
 آنست که تصدیق او علیه السلام واجب است در همه اشیاء و در همه
 آنرا پس اگر از تصدیق نکند تکلیف کرده باشد آنرا تصدیق به
 جهت ظهور منع **والا** اگر کسی گوید که هر که استغفار کند شیخ
 یا شارح یا مصنف را در حق او در این احوال یا اختیار زیاده
 بنده با جماعت کافر است که تصدیق کند نبی علیه الصلوة
 و السلام در جمیع اشیاء آورده است و درین هنگام باطل شود جامعیت
 تعریفین و اگر تکلیف مامور به یا ارتکاب منہی عنه اعم است
 تکلیف و عدم تصدیق ساری باطل کرد و الهی است انما یجوز
 صادق آمدن اینها بر غیر و از فساد **کونیم** که اگر مسلم
 داشته شود لحقی تصدیق که معتبر است در ایمان با آن است
 که کفر است اتفاقا بر جای نیست که شارع بعضی مخطوبات شرع را
 علامت عدم تصدیق گردانیده باشد پس حکم کرده شود بکفر

که هر کس تکلیف آنست

که هر کس آنست بجهت وجود تکلیف در این و انحاء تصدیق از این
 چون استخفاف بشرع و بیعتن زنا و بعضی مخطوبات شرع
 علامت عدم تصدیق نگردانیده باشد چون زنا و شرب خمر و غیره
 و در ذلک ایضا متفق علیهم و مختلف فیهم و منصوص علیه و مستنبط
 الدلیل و تفاسیلیم فی کتب الفروع و این اشکالی حکیمند فروعی
 شود و این آنست که صلح تاویل در اصول یا آنکه گردانیده شود
 از حکم و این پس از آنکه تکلیف بسیار از فروعهای اهل اسلام
 چون اهل اسلام چون اهل بدع و اهل کفر و تکلیف از اهل حق
 یا آنکه از مکررین گردانیده و نمی شود پس از آنکه عدم تکلیف
 خیر واجب او در حق عالم و علم باری تعالی بجهت نبوت و کفر
 تاو علل و با نشان از بعد نیست از تاوالات اهل حق مخصوص
 ظاهر و اگر خلاف مذهب ایشانست و این فاعلین بر آنست که
 معلوم است ازین اسلام قطعا که بعضی از خصوص محمول بر ظاهر
 خود نیست تاویل آن تکلیف نبی است علیه الصلوة والسلام
 بخلاف بعضی خصوص پس بخیف نخواهد بود که مراد بدان تکلیف
 مکلف است یا عدم تصدیق او تا پیرون رود صبی عاقل که
 تصدیق نگردیده یا تصریح کرده بکفر یا ایمان و کسانی که تاویلند
 بصحت ایمان صبی عاقل و بکفر و بی بصیرت و تکلیف و اگر چه
 کافر نباشد بیک تصدیق پس مراد تکلیف کسی است که صحیح

مذکور مستور است که اگر کسی با الهامت و غفلت که الهامه گوید
و کائنات را بشود و بزرگه و بی اعتدال است مصر است بر اهل
خود **در بیان حدیث** و در حدیث مذکور است که هر که بگوید
دارد با قصد انکسار کفر است و هر که بطبع یعنی اگر بگوید
گویند و دلایمان مطمئن باشد کافر است و نفع غلظت او را
آنچه در دل اوست زیرا که شغل است بخود کافر میگوید
و چون لفظ کفر گفت خدا الله و عند الناس کافر خواهد بود و
هر که که چیزی غلط کرد که اگر آن تکلم کند موجب کفر باشد
و هر که که وی کاروان بود ضرر نیکند او را بکفران بعضی ایمان
پس بر آنکه آنچه با تفاق گذشت موجب احاطه اعمال است و این
اعاده چه اگر چه گزارده باشد و قابل انرا و طی کردت با نیت
و در حدیثی که در آن حالت متولی شود و این الزام است
در بیان مشکلات مذکور است که پس اگر با ناسلام آورد
توایب طاعتی که پیش از او را حاصل شده بود باز عیب
رسد و در ستون القضاة از خالص نقل کرده که مسلمانان
مردن شد پیش از اسلامان کشتن عطا نکه وی بیکار چه گزارده
بود و از دست میوه که بار دیگر چه گزارد و اعادت صلوة و زیاره
بر او واجب نیست **در حدیث** و فصول عملی مذکور است
هر چه در کلمات اختلاف است قابل آنرا امر کرده شود بخوبی تکلم

توبه و رجوع

و توبه و رجوع از آن از روی احتیاط و انفاطی که خطاست و موجب
کفر نیست قابل آنست و نیست غافل خود و بر آنچه بد تکلم او کرده
نمی شود و لیکن ملامت باشد با استغفار و رجوع از آن **در حدیث**
مذکور است که حسان الدین از اخیه جعفر علی او را رحمه الله علیهما
نقل کرده که وی فرمود که هر کسی که مردی موین از ایمان بدر
مکربانکار چیزی که ویران ایمان در او رفته باشد سید امام ناصر
الدین رحمه الله تعالی میگوید که چیزی که در دست آن بقدر است
حکم کرده شود در آن چیز بر دست چیزی که در دست بودن مشکوک
نیم باشد در دست ثابت نمی شود زیرا که ایمان با یقین ثابت
پس بشک قابل میشود با وجود اسلام عالی است و کفر بر آن عالی
نمی شود پس هرگاه که آنچنین امری پیش عالی را فعه کرده شود
باید که بتکفیر اهل اسلام میادرت نماید و با وجود آنکه چون
کافی نیست ظلال سیوف اسلام اگر حکم بصورت اسلام او کرده
شود **در حدیث** و حدیثی مذکور است که چون در مسئله
بسیار وجود باشد که موجب تکفیر بود و یک وجود بود که مانع
باشد از و صلت بر مفسدی که میل کند و چون که مانع تکفیر است
بسیب کلمات تکوین در دست در حق مرد مسلمان پس اگر نیت قابل
همین وجه باشد وی مسلمان است و اگر نیت قابل وجهی است
که موجب تکفیر بود هیچ نفع نمیکند و به لحاظ این کلام باید که

که شکست در کفری که نیست بلکه اگر کفر را بر او وارد یا کفر پیدا
نماید و او را بکشد و شکوه پیدا کند و لیکن دوست دارد
موت یا قتل کسی که شرع و مودعی باطن بود بر کفر است
و تعالی از وی ایضا که کشد این کفر نیست و هر که درین ایمان
تامل کند این را غلبه عقل است و کفر را غلبه قلب است و قلوب
مستول است آنچه مدعاهاست او را ظاهر خواهد شد و این
قیاس است که چنین کفری ظاهر است که میماند و درین قیاس
بر کفر یا کفر است که حق سبحانه و تعالی از ایمان است و اولیای
و یحیی برین کفر که کفر را در کفر دارد و شکوه پیدا کند که تعالی
این کفر که حق سبحانه و تعالی ایمان است اما اختلاف ظاهر است
که تعلق بر ایمان است از کفر است **ساجده** و بگوید که لطف
یافتیم ما بر وی که مستقر است از ایمان اعظم رخصی الله تعالی
که در کفر و کفری که نیست بغير تفصیلی **ساجده**
الفای که منضم است اقرار بر کفر است فی الذخیره و الفصول العا
چون کسی برین کفر یا کفر که کفر یا کفر در خود غضب کند و
سخت متوجه بر دیگر می آید و گوید تو مؤمن نیستی و وعا
گویند فی عید الکرم بن محمد رحمه الله تعالی فتوی
اگر از احد گفت که کفر است و کفر است از ایمان او
نشد **ساجده** از جمله تعالی عظیم فرموده که

از خود ایست

از خود ایست قول که نه او که من است ایمان کسی که کفر نیست و
بعضی صاحب ماحضه الله تعالی منقول است که اگر کسی بگوید که کفر
مؤمن نیستی و تو مسلم نیستی پس وی که کفر است و کفر نیست زیرا که
میفرماید از مردم است که افعال او چون افعال مسلمانان نیست
پس این قول که بیلان که من مسلمان نیستم ازین بعد درست نیست
شوهر خود را گفت که ترا دوست ندارم پس اسلام را میباید
خلوت مرا که ایدینا که پس شوهر وی گفت مرا دوست
و درین اسلام گفت که کفر است و کفر است و این مسلم از مسلم اولیای
مردی من زنده است گفت یا کفر یا یهودیه یا مجوسی پس آن
را گفت مجتهد طلاق ده مرا گفت اگر هیچ نیستی یا تو یهود
گفت یا تو مجوسی گفت تو مرا از این کفری کفر شود
و اگر گفت که اگر مجتهد مرا بداند کفری نیست و بعد گفت که
ازین یهود کفر شود زیرا که این بر سبیل مجازات و تحقیق
و اولیای صحیح است زیرا که غالب میان مردم است که این تعلیق
میخواهند و یا بر فتوی داند است قلعه امام جمال الدین و
همین قیاس است که چون زن شوهر خود را گوید یا کفر یا یهود
و یا مجوسی یا هر یکی بر شوهر او گوید محنت او گوید محنت ازین
بیرون آید یا کفر یا یهود یا مجوسی یا هر یکی کفر خود را گوید
که من مجتهدم یا کفر یا یهود یا مجوسی این هم بر همان تعلق است

و اما کافر با حق و راست که وی ایشان را می داند یا می گوید و این
کافر باشد **فصل اول** چون شوهر زن خود را گوید
که فرج تو کافریست پس وی گوید اری یا نه گوید شوهر شوهر
که ذکر تو کافریست پس وی گوید اری یا شوهر گوید ذکر تو
کافریست این گوید فرج من کافریست این کافریست فرج تو واقع نشود
میان ایشان و چون فرزند خود را گوید ای منجب یا گوید ای کافر
نخه کشا را که علم گفته اند که کافر می شود و بعضی گفته اند که کافر
اگر با خود را گوید ای کافر یا خود با نفاق کافر می شود و هر گاه
مسلم را بخواند و بعضی بعضی مواضع از احکام الدائم وقت بداند
چون بداند که گوید یا کافر یا یهودی یا مجوسی پس وی گوید
بیک کار شود و مجتهدین چون گوید اری یا مجتهدین بیک کار شد
اگر گفت فرزند خود یا صبی گفت و مساکت مانند کافری می شود و
فصل دوم مذکور است که مردی بدیگری را گفت
خواب منی با من پس وی جواب گفت مع و کلمات بر که بدان دین
مجوسی و اعتقاد تو که عبد الکريم رحم الله تعالی فرموده که اگر
گفت که این کافر است و لیکن کافر را اعتقاد تو که مذکور شد
السلطان جامع المصغر **فصل اول** مذکور است که کافر
و مجوسی در جای باشند پس وی ای آن مجوسی را گوید یا مجوسی
پس مسلم او را جواب دهد فرموده که اگر عمل او بعد باشند که این

و اما کافر

با حق است که کافر می شود و اگر گفت خود را کافر گفت بگوید که کفر
با حق نیست پس این هم بر عهد الهی است و اینست
که کافر خود را بعضی گفته اند که کافر می شود و کافر می باشد یا مرد
اجنبی گفت یا کافر یا کافر یا یهودی پس وی گفت مجتهد
این صحبت مدانی است اگر مجتهدین با او صحبت نداده
باید اگر ما ذکر من الاطراف و هو علی قلنا فیما جرت به از آن
مردی خواست که کاری کند پس وی گفت او گفت که اگر این کار
کمی کار کنی کافر با حق پس آن کافر کرد و بفعل آن از التذات
کود کافر می شود اگر گفت خود را کافر پس آن زن گفت
نه بلکه تو می بینی ایشان فرجه واقع می شود ذکر حق را
الشیع فی فتاواه و بر قیاس قول فقها بگوید اعتراف و هر کتاب
اوست از اعمیه و آثار شافعی که فرجه واقع شود و پس آن بعد از
ازین مذکور شود که زنی شوهر خود را گفت حرم منی با من
میگوید پس شوهر گفت چندین کلمه با موغ باشد می گفت
با موغ چرا باشد می این قول از شوهر کفر است و اگر شوهر زن را
یا معراج پس وی گفت چندین کلمه معراج را داشته و گفت معراج
را جرداشت این قول از زن کفر است **فصل اول** اگر کسی
مردی را بگوید یا یهودی یا کافر یا ای کافر یا ای کافر یا ای کافر
میگویند این سخن لفظ کفر می شود زیرا که کافر مسلم را بگوید کافر

و اما کافر

وایشان را مان خدای باشد و **در روز قیامت** بعد از آن
که تمام روز که میگویند بنده فقیر بفرمانده تعالی و صاحب که
برین قیاس پیرون آمدن بعضی که از این حیث پیروانند و موافقت
کردن بکار خدای در آن میکنند از دست که کفر باشد زیرا که
در آن اعلان کفر است و هر که پیرون آید گویا اعانت کرد در آن و
و نیز بنده فقیر بفرمانده میگوید که همچنین شبی که کفر دهند
در آن شبانش بازی میکنند پیرون آمدن باین بازی و
موافقت کردند ایشان در آن شب میکنند از دست که کفر باشد
و نیز بنده فقیر بفرمانده میگوید که همچنین پیرون آمدن
که کفر دهند میکنند پیرون آید ایشان را شبی بخوابند و
موافقت کردند ایشان در آن شب میکنند پیرون آمدن
سازنی کاوان و اسبان و رفته رفته از این لغت از دست
که کفر باشد و **در روز قیامت** بعد از آن که تمام
فی الجامع الا صغر مردمی در روز قیامت پیروانند که
از آن انرا میگویند اگر آن تعظیم نور و نور خواهد چنانچه مشرک
تعظیم میدکند کافر شود و اگر مراد او بدان اکل و شراب و غیره
باشد کافر نشود **در روز قیامت** اصغر میگویند که چون مسلمان
در روز قیامت عملی را بیک چیزی هدیه فرستد و او را
تعظیم آن روز نخواهد و لیکن بنابر عادت بعضی مردم چنان

شود که

شود کفر نمیشود و لیکن می باید که آن فعل را بیک چیزی هدیه
کنند بلکه بفرمانده تعالی بفرستد تا آنکه بفرمانده تعالی
شود و قال علیه الصلوة والسلام من فقیه بنی مکه و بنی نهم
در روز قیامت مذکور است که معلم و مثل او مانع
کرد میشود از کفر و چیزی با هم نور و نور و در آن امان
خانی مذکور است که در رساله صدر المرحوم خاتمه القضاة
اگر بگوید هدیه فرستادن در روز قیامت کفر است کفر
شود و در ذخیره و فصول عادی مذکور است که فی الواقع
حکایت این حدیث الکبیر اگر مردی حق سبحانه و تعالی را
سال عبادت کرد پس در روز قیامت بعضی مشرکان
فرستاد و باین تعظیم آن روز خواست پس تحقیق کافر شد و
اویضا کشت و این بخلاف آنست که اگر محسوس دعوتی کند
از برای دعوت تراشدن کودک خود و مرد را بدین طریق
بعضی مسلمانان بدعوت او حاضر شوند و بسوی او چیزی
هدیه فرستد کافر نمیشود **در روز قیامت** حرجی از محسوس سر بل که با
مال بسیار بفرقایی مسلمانان حسن تعمیدی داشت و بر
ساکنان مسلح مسلمانان نفقه میکرد و روغن چراغ به
مسلحان میفرستاد پس زمانی که از برای دعوت تراشد
فرزند خود کرد و بود مردم را طلبید پس بسیاری از اهل

حلجیان یکند

[illegible]

تعالی این کلمات را در هر وقت که بگوید که من
کارهای قائلان باید که بشود و این را تحقیق
این لفظ شقیع است و هر که گوید که فلان زاری
و از پیش خود را نه کافر شود **و اگر گفت** الله جل
للانصاف او قام للاضافه فارسی گفت خدای
و در اصل این است این همه کفر است بر آنکه حق سبحان
را وصف کرده است بشدت و خاستن اگر مردی وفات
یافت و کسی دیگر گفت که خدا را او می بایست کافر شود و اگر
گوید مردی را که بیمار باشد و او را فراموش کرده خداست یا
یا گوید این مرد از آنها است که ایشان خدای تعالی فراموش
کرده است نزد یک بعضی کافر شود و هوای شیخ **و بعد**
گویند که اگر گفت شکلسطراوند یعنی گفته اند که کافر شود و
میشاید که کافر نکند و بر آن که آن تغییر میورست و خدای
تعالی را از جهت ضعف توفیق باین اسم غیابیم
و بعد مذکور است هر که مرد بگوید که اسم او
عبد الله است و در کفر الله کافی دارد یعنی گفته اند که کافر
یعنی تفصیل **و بعد** مذکور است که اگر سیدان که میگویند
کافر شود و اگر جاهلی باشد که نمی داند اسمی که بگوید
پیشوند و در بعضی فتاوی دینیم که اگر خدا تصغیرها را بگوید

کافر شود و اگر

کافر شود و اگر جاهلی باشد که نمی داند اسمی که بگوید
در دین باشد کافر میشود و این را تحقیق است که اگر جاهلی اسم
بالحقیقت مضایق و مضایق الیه است و لیکن چون علم خدا را حکم
اسم و لغت است و ازین جهت جمع کرده شود عبدالله را عباد الله
و وقتی که سیدان علم باشد و عبدالله گفته میشود و چون نیت
شد که این اسم اسم و لغت است بر هر حال الخالق کافی خواستی
شود عبادت تصغیر و ردی که این اسم علم او گشته تصغیر الله
تعالی بر آنکه در فارسی برای تصغیر این مرد تصغیر جبه و عبادت
است عبدالله الخالق و عبدالله الخیر و امثال آنها چون با کاف گویند
و بعد در بیان اینها ان شاء الله میگویند که حق عزوجل فرماید
آید **و بعد** و فصول چهارم مذکور است که کسی گوید که
اسم تعالی عرف السما و عالم اگر این مکان خود را کافر شود و اگر
حکایت کند از آنچه در ظاهر رخداد آمده است کافر میشود و اگر
قایل به هیچ نباشد نیست نزد کافر و کافر شود و فی التخییر
و بعد و علی الفتوی **و بعد** و الفتوی **و بعد**
همین است چون کسی گوید که خدای تعالی فرموده است یا
عبد الله یا گوید از عرش نزد کافر یا کافر شود مگر آنکه عبادت
عزیز گوید بطبع و اگر کسی گوید و یا بر اسمان خدایت و بر
زین قائلان کافر شود و اگر گوید که خدای از بر عرش براندگان

نموده که گویند ای خداوند مروتی و حلم کن یا بشیر کلامی و خدایه
یا مروت جویند کن یا کافر شود باز هر چه حلیه گفت اوج حضرت
رحمه الله تعالی بود که هر که نسبت کرد در حق سبحانه و تعالی نجوس
تحقیق کار شود **اما** از جانب نقل کرد که سر دخی خفیف
در دوح گفت مردی دیگر از افسندوان قایل بر گفت خدای این
دروغ نزل است که دلایم گوید خدای در دوح تو کت کنار و
بیت گفتند این که فریب بافرست **اما** مذکور از صاحب
الذین نقل کرد که هر چه نقل کردی فقال غیم یا و که الله فی کربک یفر
تجدد الذین و رحم الله تعالی سوا که کرد آن کسی که گفت فلان
بالتو است مبرود پس دخی گفت فلان سوز و جل نیز با و
راست از دوی جواب گفت که کافر شود **اما** مذکور است
از غیر نقل کرد که سوال کردند امام جلال الدین از مردی
که گفت بخدای تعالی عرض کن زهر را دوست میداری که خدا را
پس تو فرمود که اگر قصد دخی یا من کلام اخلاصت شفاست
بغایت حق سبحان و تعالی کار شود اما مجرب قایل شدن وی بود
داشتن حق سبحان و تعالی در کافریتش **اما** مذکور است
که اگر گفت ای خدای رحمت خود را بر من مدام پس این اطفال
گفت **اما** عبادی که گفت است که چون کسی
گویند که انشا الله که فلان کار کنی و آنسو گویند انشاء الله که

کافر شود

کافر شود و اگر گفت تو کافر خدای کن که اگر تو کرد بعضی شایع
گفتند که این خطاست و اگر شایع رحم الله تعالی برین که
خطاست **اما** اگر کسی گویند که فلان رضای بد رسیده
خطای عظیم است و این در دعا گفته میشود که خدا یا خدای
بگردان مراد از مقتضی است چون مطلوبی بود که این تقدیر
خدای تعالی است پس عالم گویند که من میگویم بفر خدای
تعالی کافر شود مردی که پسرش وفات یافت گفت کسی که
یکی است بستاند و کسی که او را داده است نیست از خداوند
که کافر نکرد و همچنین چون گویند که برای وی و غایتی کافر
نمی شود **اما** در بیان مسایل متفرقه **اما** مذکور
بافلاک من التخبیر مردی دیگر گفت که از خدای تعالی
وی گفت خدای کجاست کافر شد همچنین اگر گفت سبحان
گویند یا گویند خدای تعالی قدیم نیست یا گویند که کجاست
معدوم است خدای تعالی از معدوم نکرد یا کافر شود
اما مذکور است که اگر گفت که خدای بود
و هیچ نبود و باشد و هیچ نباشد گفتند که سخن نانی از کلام
مالمعوم است زیرا که این کلام متضمن غنی و غن و در رخ
و یافهاست و این نیز بعضی شایع رحم الله تعالی که است
و غرض بعضی خطاست عظیم مردی دیگر که گفت خدای تعالی

ریخت

زبان گفت فی جلیب فرو رود که متشاید که در میان این قصه کافری که در پی
شود و مرا که ظاهر خباثت که مراد او این سخن از بوده باشد که
خداوند خدای تعالی تحقیقت می یابید تا رسیدن فخر هم
گفت کسان ملحق با حق تو را است فخرتند و گویند عاقلان
شدند و این کلام را تاویل دیگر هم می توانند بود که ممکن است که
گویند که الحق سبحانه و تعالی تا رسیدن با عقدا آنکه وی که بر حق
حکام است پس حکم کرده فخرتو بکفر قایل آن سکران بر وجهی است
و لیست از گویند اهل علم همه را چه الله تعالی پرسیدند از کسی که
میخواهد که فرو رود و گویند که از خدای عظمی و اولی
توبه فی جلیب فرو رود که در آن کفر کرده و شیعه در آنکه ممکن است که
گویند که تقوی عذر آنست که من میگویم و اگر ویران و معصیت بینند
و این سخن گویند و گویند که حق تعالی تا رسیدن بر او را تاویل
مکن نیست از وی که عقیده در حق الله تعالی فرو رود که چون فرو رود
گفتند که از خدای عظیمی و بر سر هر حالت غضب گفت فی کافر
توبه یعنی گفتند که از وی می باید پرسید که از کفر و کلماتی که
خواست است اگر نیز خوف است کافر شود و اگر ایمان چند دیگر
خو است نکاو نمیشود اگر کسی گویند که نکند خدای اولی که تاویل کلام
فخر است اما کافر نمیشود و مراد است از کفر
گویند از خدای می ایمان آن کافر از تو یا گویند خدای اولی

و این کلام قبح است. مذکور است که مری میگوید که مرا
گفتند ایستاده من بخوابی است و میگویند من این از خدای دانم
و از خوابم کامم و میگویند که خدای تعالی است و اگر گفت امید است
تعلی است و پس میگویند که من این از خدای دانم و دیگران
این بهیچ نیست از آنکه بسبب تاول و لیکن این بنویسند است
و بنویسند که **مذکور است که اگر گوید که از خدا**
می بینم این کلام را و بسبب این میگویند که
مذکور است که خدای تعالی آورده است که اگر کسی گوید
که استحقاق من از خدای تعالی قضا است پس از خدای یا گوید کار
از خدای گفت و وی گوید که این گفتار
و فصلی است که مذکور است که چون کسی از خصم خود
طلبد بر خصم گوید خدای سوگند میکنم و طالب گوید
سوگند میخورم و بعد سوگند طلاق و شافعی میگوید
بعضی مشایخ رحم الله تعالی کار خود و علمه عالم را اند که
کافری شود اگر گوید که خدای میداند که بغیر شما در حق
خدا که بغیر شما در حق خدای عالم متعلق بر آن که ظاهر کفر
کرد و بعضی گفته اند که اگر بغیر و شادی ملی و بدین اوضاع
نیامی نماید که بغیر و شادی خود کافر نشود و اگر گفت
شادی و غم باین گونه است کافر می شود اگر کسی بدین

گویند که خدای

گویند که خدای میگوید که اگر بپوشد بدین عالم را و در کمال است
که در عالم هر که بپوشد من را گویند که من خدایم و آن خواهد که من
خود را بپوشد مری و آن خود را گویند که من خدایم و آن خواهد که من
و آن زن گویند که من گویند که من خدایم و آن زن گویند که من
خود را از آن گویند که من خدای تعالی می باید و آن زن گویند که
کافر شود و میگوید که من خدایم و آن زن گویند که من
خود را از آن گویند که من خدایم و آن زن گویند که من
که من گویند که من خدایم و آن زن گویند که من
از من سوال کرد و وی فرمود که کافر می شود و معنی این از وی
مشقول نیست و شیخ امام خمین الدین فیض رحم الله تعالی میگوید
که این کلام را تا و بی هیچی است زیرا که اگر چه بعد از آن که
او در حق سبحان و تعالی کرده ایم و گفت و اگر چه گفت معنی
بود که معنی میگویند پس بشکاف می شود مری در کفر
گفت که نماز ترک ممکن که ترک خداوند تعالی باین لفظ میکنند پس
او گوید که اگر لفظ کنند از خدای تعالی یا گوید اگر غضب کند معنی
خدای تعالی با خود مرض و مشقت و دل و سایر اشغال پس
ظلم کرده باشد مرا کافر شود چون مری در مرض و تنگی
نمیگفتی میگوید که باری ندانی که خدای تعالی بجز این آفریده
بود از لذتهای دنیا هیچ نیست گفتند که کافر می شود

کتابخانه

که این کار است که خدا را افتاده است کافر غیور و مردی گفت
تا مایی غیوریم بر خدای ما می شویم بر ما مایه شویم بنگش
خدای تعالی ما می شود بنگو گفتند این کافر است چون ^{کوبید}
بگو سر بر گردیم کافر خود شیخ امام محمد بن فضل را ^{کوبید}
بر سر زدند مردی جام خود را در جای او گذاشت و گفت این را بخور
سر بر گردیم بدی گفت کسی سر بر گردی بگو نمکند در در ^{کوبید}
در دمی کند با او را بد کافر خود را نه فرود کافر شود و الله اعلم
بالصواب **در بیان کتب** کتاب ایه عاریت
در بیان ایه عاریت مذکور است که چون کسی نمک را می از
آیات قرآن شود آن را از سر کتب کافر خود را اما فضلی را ^{کوبید}
تعالی بر سر نهد آن کسی که بجای خدا ظاهر گوید و قرآن می خواند
خلیل می خواند و بنای احباب الدار احباب الحق کوبید فرمود
که امانت او را بنیست و اگر خدا انجمن خواند کافر بود **در بیان**
در بیان مذکور است که فی الزاهدی فی تفسیر سورة البقرة
قول علی الصلوة والسلام من قرأ القرآن مراراً فقد کفرای قطع لا
الله فی المتشابه **در بیان** الفصل العادی چون قرآن
یا در وقت صبح بخواند کافر شود مردی قرآن می خواند و بدی کفری
گویند که این را بد آنکه وطوفاست کافر شود علی گویند که قرآن از
شهادت است و شیخ شهابی را بد شده است کافر شود زیرا آنکه

ملك المو

سید الشہداء

18

از این طریق میگویند که بعضی کلمات را که طالع کفر کرده و مشایخ ما
 خیرین در جمیع احوال و احوال و تعالی فرمودند که اگر کسی طالع کفر
 ساختن قضیت کرد آن اوست که فرموده و هر کس میگوید
 که میگوید که نوح بعضی کلمات را فرمود و نوح بعضی کلمات را فرمود
 مگر وقتی که از طریق اهلان گویند و هر کس گویند که نمیدانم که بعضی
 انسان بود لیکن بود که فرمود که کسی گویند که بعضی در وقت
 یحیی علیه السلام داشت که گویند که بعضی کلمات را فرمود و بعضی کلمات را
 که مطلقا فرمود و بعضی کلمات را که از طریق اهلان گویند
 که فرمود که کسی گویند که این مرد نیست و چنین چنین
 میگویند بعضی گفته اند که فرمود و بعضی گفته اند که فرمود
 و چنین این گفت که چون حضرت نوح علیه السلام و سلیمان
 از صحابه را از حق الله تعالی عزم بسوی کعب بن لشرقی فرستاد
 ایشان از آن خواستند که بوی حیره ها گویند که وی با عیال
 شود و بر ایشان اعتقاد کنند پس حضرت نوح علیه السلام ایشان را
 داد پس یکی از ایشان کعب را گفت که خرج این مرد بلایی است
 بر ما و اگر این کفری بود از این گفتند این دلیل در بعضی از شریع
 اصل است **مسئله** میگویند که من میگویم که چیزی
 سخن فطرت است که این قابل کلام خود را بهم ساخت و فطرت
 خود بعضی خرج این مرد بلایی است بر ما میخواست و الله

از وی طلب

از این طریق میگویند که بعضی کلمات را که طالع کفر کرده و مشایخ ما
 خیرین در جمیع احوال و احوال و تعالی فرمودند که اگر کسی طالع کفر
 ساختن قضیت کرد آن اوست که فرموده و هر کس میگوید
 که میگوید که نوح بعضی کلمات را فرمود و نوح بعضی کلمات را فرمود
 مگر وقتی که از طریق اهلان گویند و هر کس گویند که نمیدانم که بعضی
 انسان بود لیکن بود که فرمود که کسی گویند که بعضی در وقت
 یحیی علیه السلام داشت که گویند که بعضی کلمات را فرمود و بعضی کلمات را
 که مطلقا فرمود و بعضی کلمات را که از طریق اهلان گویند
 که فرمود که کسی گویند که این مرد نیست و چنین چنین
 میگویند بعضی گفته اند که فرمود و بعضی گفته اند که فرمود
 و چنین این گفت که چون حضرت نوح علیه السلام و سلیمان
 از صحابه را از حق الله تعالی عزم بسوی کعب بن لشرقی فرستاد
 ایشان از آن خواستند که بوی حیره ها گویند که وی با عیال
 شود و بر ایشان اعتقاد کنند پس حضرت نوح علیه السلام ایشان را
 داد پس یکی از ایشان کعب را گفت که خرج این مرد بلایی است
 بر ما و اگر این کفری بود از این گفتند این دلیل در بعضی از شریع
 اصل است **مسئله** میگویند که من میگویم که چیزی
 سخن فطرت است که این قابل کلام خود را بهم ساخت و فطرت
 خود بعضی خرج این مرد بلایی است بر ما میخواست و الله

طایفه را از جهت ذکر کردن ایشان درین اسلام و دنیا و آخرت
باید دانست که اینها در میان دولت و ایالتی بر حرم الله
در اسلام و دنیا و آخرت و در کس که امیر المومنین علیه السلام
خليفة و نایب او از خوارجی باشد و کسی که امیر المومنین علیه السلام
بر امیر المومنین ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فاطمه و علی بن ابی طالب
تفضیل کند و اولی فاضل باشد **در بیان احوال و مشغلات**
مذکور است که اگر کسی گوید که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فاطمه
از جهت اینکه در وقت خلافت حضرت حق جل و علا او را
صلی الله علیه و آله و سلم با خود در کلمه مجید و بود از این
نصایح و لا محذور **در بیان آنکه** اگر کسی گوید که
دوستان داشتند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فاطمه نیست
کافی شود **در بیان آنکه** هر که از کلمه کائنات
امامت ابوبکر و خلافت عمر و فاطمه و علی و فاطمه است که
کافی شود **در بیان آنکه** هر که از کلمه کائنات
مذکور است که امیر المومنین علیه السلام و فاطمه و علی و فاطمه و
که هیچ چیز از اینان قوم و بیخواران نیست و اولی و
خیرت لهم و بیخواران لهم و افاضت فاطمه و فاطمه و فاطمه
فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
نسبت کنند بگویند و اینستند ایشان از کلمه و صواب ایشان

لقب و افاضت

لقب و افاضت ایشان و هر که از کلمه کائنات
بدرستی ایشان است و هر که از کلمه کائنات
دفعی الله تعالی است که حضرت علی علیه السلام و فاطمه و علی و فاطمه
بگویند که از زمان قومه شیعه و افاضت بر فاطمه و علی و فاطمه
و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
گویند که افاضت لقب و افاضت باشد که میگویند درین اسلام
و می دانند که از این کلمه کائنات است که درین اسلام
گفته اند که هر که از این کلمه کائنات است و افاضت
عالم شیعی و هر که از این کلمه کائنات است و افاضت
تا و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
مذکور است که اولیست افاضت و افاضت و فاطمه و فاطمه و فاطمه
در جهت افاضت و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
در فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
عاطف کرد و در وجهی که بسوی محمد صلی الله علیه و سلم
خیر علی بن ابی طالب و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
اسلام و حکام ایشان و حکام و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
خارج در افاضت ایشان و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه
و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه و فاطمه

قال النبي عليه

که قال الذی علیه الصلوة والسلام من بعض اولاد ذی قعد انحضرت
ومن انحضرت فقد انحضرت الله تعالی ومن انحضرت الله فهو فی
النار پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که دشمن
دلزد اولاد من بدست منی که تحقیق مولای دشمن داشته باشد
هر که او دشمن دارد تحقیق خداوند از دشمن داشته باشد
و هر که خداوند از دشمن دارد در آتش رود و التاء ایاغ من
لای بدشمن مقام وسیع یکسان که لیکن فیها النار بیکد
ساقوت دشمن خلافت از آنکه مصطفی بحسب خداست و
بحسب مصطفی است هر کوی که محبوب رسول دوست
نیلد و مکار خود بخدایا که اگر کسی گوید که مصطفی کرد و
دوست داشته است من دوست غدا او مکار خود
خبر می آید و است که هارون الرشید با اسم ابویوسف گفت
خدا تعالی یکجا طعاه خود کردند و هر که افتاد عالم
ابویوسف گفت مصطفی صلی الله علیه وسلم کرد و دوست
میداشت خلیف هارون الرشید گفت من دوست نیل
ابویوسف گفت یا ایها که این خلیف توبه کند و اگر نماند
خلیف طلب شد بد آنکه چون از او دوست داشتن گرفت
ملاصد و خاصه از او دوستی علوی که لعب المعبودین
فاخر شهاب دولت ابدی و رحم الله تعالی کند

هر از آنکه علم بی باغی و بی طرفی و بی عاریت و بی شائبه و بی غش و بی ریا و بی
کینه و درینگاه اندازد و اینها را در میان غیر از این میگویم که نسبت
به بعضی که در علمها و معانی از آن طبع انانیت که باورند که
عقل باشد یا بدو و بی نیز معانی و شوق و طبع آنکه اگر در ویریک
بدر و با در چاکری از یک نامبر و یاد و شاکر از یک استادی و
و یاد و علم از یک صاحب باشد معانی و با صاحب و بی
و امیدوار است از یک شاکر و معنی و طبع آنکه اگر در ویریک
کنند و در یک و در و کوا سله امان و یکسان طبع و جاز
کنند و بی باشند اگر چه با علم با بیچین که بی بی بی
لان اسلام و بعد از آن **بسم الله الرحمن الرحیم** این اصل ازین اوقات
مع اصل اسلام و مع الباقی و مع بیفهم عهد هم فلان
عهد هم بیفهم القتل مع الباقی و الا دی ان بیفهم بالق
مع العدل **بسم الله الرحمن الرحیم** در بیان این عادت و علم و
طبی و ماسعلاق به **بسم الله الرحمن الرحیم** معنای و معنای
گفت اینها که علم به آموزند و دانسته است که بی آموزند یا
گفت با دست و میگویند با گفت ندو و است با گفت که من
علم حرم را و معنای این که گفت من در بی از مجلس علم از گفته
ببین او از آن او گفت از گفت است آن زن کاظم شد و در
گفتند که مجلس علم بی و بی و بی گفت که قلم باشد بر اینات

آنچه میگویند

آنچه میگویند که او در هر مجلس علم که او بی علم که است و بی
توان کرد این همه گفت و آنکه گویند که در آن خولی و بی
جمله بی است که مجلس علم هم این معنای و طبع است که آن
تفاوت علم خواهد و اگر گویند درم باید علم بکار این کافر
بسم الله الرحمن الرحیم در بیان این که او بی علم که است و بی
کاظم و بی و بی و بی و بی از علم و بی بی بی بی بی بی
و بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
گویند این سخن بکار بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
علم که او بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
و بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
گرفت به از دانشمندی کردن کاظم و بی بی بی بی بی بی
بر شوی دانشمندی با کاظم و بی بی بی بی بی بی بی بی بی
بسم الله الرحمن الرحیم در بیان این که او بی علم که است و بی
آنکه علم بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
هفت و بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
که جمیع افعال او خواسته باشد بی بی بی بی بی بی بی بی
و با طاهر که با فقیه بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
شری بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
گویند دانشمندی بکار بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی

و هر که فقیه را گویند ای دانشمند که با علم بر اوید ای علوی که
 اگر قصد او سخنانی در پیش باشد تا بشود **در بیان**
 جنات است اگر قصد در استخفاف درین بود باشد کار خود
 با قلم من الحقیق بر روی گفتند که طالبان علم
 بر جاهای فرشتگان میروند پس وی گفت این بازی قدر
 کار خود **در بیان** که یکی از طالبان علم این حدیث شنید
 شنید که آن ملائکه بوضع اجتهاد الجنتها الطالب العلم رضاه
 عا بهیض پس بای خود دل بر زمین زد تا بالها را مالک یافتند
 حق سبحانه و تعالی بای و بر خشک سلفت اگر کسی گوید که قیاس
 ابو حنیفه رضی الله عنه حق نیست کافی شود بر آن که جواز هر
 کتاب الله است هر قول او سبحانه و تعالی و هو الذی یزید
 الذی یزید کثیرا یزید و یزید و یزید اذ اقلت حجابا یزید انما یزید
 یزید منیت فاندلنا به الملاء فاکثر حجابا به من قبل التراب
 که در خروج الموقفی پس هرین آیت کریمه ایتان قیاس است
 که آن در مختلف متونی متفق زیرا که ایتان شفق بودند
 در آنکه فرود آمدن باریان حق سبحانه و تعالی است پس بجهت
 آوردن ایتان از برای الحیار ایتان بعد موت بلحای ارض
 بعد موت آن در **در بیان** عمادی مذکور است که فقیه
 در کلمات مرئی کتابی داشته و روان شد بعد از آن بر آن

کشتن

آفت لبی او را صاحب که کلمات در دست و او را وین کرده فقیه
 گفته بدکان تو است دست و فی پس صاحب که کلمات در دست
 بر دست و خوب می برد تا کتاب خلق مردمان می برین پس آن
 فقیه پیش شیخ امام ابو بکر محمد بن فضل حمد الله تعالی شکایت
 آن مرد کرد پس وی امر کرد بقتل آن مرد **در بیان** امر وی
 در جای بلندی می ایستد و خود را مشابه مکه کند میسازد
 و یا وی جلیقه میبندد که از او مسلمان می پرسند و او را میخندد
 پس او را بجزایر عذرا میزند هم اینها کافر شوند بجهت
 استخفافی که در ایتان بشرع و همچنین اگر در جای بلند باشند
 ولیکن مذکور است استهزا و استخفافی که در وقوم میخندد و کار میزند
 و همچنین هر که خود را در مجلسی مشابه معلمان سازد و جویند
 بدست بگیرد و قوی چون صبیان کرد بکرد او شنید و معلم
 استهزا کنند و قوی میخندد و کافر شوند مسلم عجبیت
 که مردی گوید قصه من البری خبر من العلم بهیض کاسه از نرید
 بهیض است از عل و بر تکلیف کرده شود و اگر گویند خبر من است تکلیف
 کرده می شود زیرا که درین کلام تاویل و جمع است خبر در اول
 و تاویلش آنست که گویند با تو خواستم نعمة من الله و بد استخفاف
 حق سبحانه و تعالی خواستم اما در قول خبر من العلم تاویل نیست
 پس استخفافی علم معین است پس بر وی تکلیف کرده شود و مردی

و آنچه گفت که دیدار و محبت است و چون در این دنیا
 حقیقت گفت اندک مروی به کعبه است **و اما** تا قدامت الفجر
 و تا وای الطایفه اگر کسی در وی فواید کوی که مدین است و کلام
 شاه است کاوش شود **و اما** در بیان آنچه متعلق است به
 و کلام حق جل و علا **و اما** خلق آقا امیر الفتاوی العتایه
 لموسل عن جملة الله تعالی و امر رسول کفر است چنانکه گوید
 قللت کار در همه عمر کلام که در خدای تعالی و سبب یا گوید که
 خدای مرا بهشت فرستاده نروم یا زن را گوید شوی خشنود
 دار باطل است و از با بهشت یا زن گوید را بهشت یا این که
 مرادین سبب بهشت نروم **و اما** تا قدامت و کلام
 اگر گوید که اگر خدای تعالی در نماز وجودی یا این که وجودی
 نکردی کاوش شود **و اما** تا قدامت الفجر اگر گوید که اگر
 کند و خدای تعالی بركات کلام از نهم درم یا برون اکثر ارباب
 قبول فیکلم کاوش شود همچنین اگر گوید که اگر کعبه قبله بود
 و بدین المقدس بودی من نماز کعبه کردی کاوش شود
 جمیع اقوال **و اما** تا قدامت و کلام الکتاب اگر مروی گوید که
 قبله دوست یکتا کعبه و بدین المقدس پس کاوش شود و بگوید که
 القابلهین نمی شاید گفتن مگر کسی که زیارت کعبه و بدین المقدس
 کند مروی گوید که تمیلا نم که کافر در بهشت باشد یا در آفاق

زیرا که منکر کلام است

زیرا که وی منکر کلام الله و منکر کلام رسول است
 است که اگر کسی گوید که او کلام خدا را می بیند یا این کار می کند
 او را گوید که اگر قبله این طرف شود نماز عکس است کاوش شود
 همچنین اگر گوید که اگر حق سبحانه و تعالی مرا بهشت عطا نماید
 از برای تو یا از برای این کار از این سخن بگویم و بدین سخن تعالی
 ازین همه کاوش شود و منکر است **و اما** شایه از خلاص نقل کرده
 که مردی به ازین حور دارد و هرگز از کینه که سر بدخواست او را
 بر ملاصت میکند ترسم که ملاصت کند که کاوش شود و خدای تعالی
 قاتلهم غیر منکر است **و اما** در بیان مشکلات و مشکلات منکر است
 که اگر کسی ام المؤمنین عایشه صدیق بی الله تعالی عتقا و فزنا
 کند کاوش شود و خدای تعالی **و اما** در بیان و قصص عبادی
 منکر است که اگر کسی خضع خود را گوید که من را تو کلام خدای
 کار می کنم او گوید من خلیف خدا بودم یا گوید اینجا حکم نیست
 یا گوید که خدای تو را حکمی نشاید یا گوید اینجا بود است حکم
 بگوید این همه کفر است **و اما** در بیان و رحمة الله تعالی و فرمود
 که بعضی مشایخ درین قول که اینجا حکم نیست فرمودند که اگر بفریق
 و حکم گفت کاوش شود و اگر بنا بر این گفت که غمناک شد که زیارت
 غیر یافت است کاوش شود و بگوید که این سخن نیکوست عبد الرحمن
 حکم را رحمة الله تعالی بر سیدد از کسی که گفت من بر سر کار

بدو را و نمودند که شرع را عبادت و اگر گفت با من
 بقاضی روید باید که من در این باب شک کنم و بگویم
 اگر مردی گفت با من شرع را در خصم گرفته
 باین حیل و سواد دریا گفت بشر در دین را گفت مراد این
 هست شرع را حکم این بود که گفت که آن وقت
 که من سیدی شمریت و قاضی یکا بود ازین نیز کار شود
 بعضی گفته اند که بآن قاضی بگویم خواهد که فرغی شود و من
 که خصم خود را گویم حکم شرع درین حادثه چنین است پس
 خصم را گویم من بر حکم شرع بی تردید که خصم را و خود
 و بعضی کافیه شود **فصل در امری که من گفتم در حلقه**
 که از آنست این سوال که چند مراد که هرگاه مردی خصم خود را
 گوید آنچه حکم شرع است بر آن بر و من پس خصم وی گوید من
 نیست که در حکم شرع جواب دادم که وی کار کرد و این
 و از آنست است که عیسایان از امور شرع و دنیا
 برافتند که آنچه در رساله افضل المقاصد مذکور است که یکی
 از انواع کفر بغیر از کفر بهین آنکه شرع را بیجا است از برای
 کردن نماز آن و نمازهاست سیات خلق بر غیر شرط است
 از برای آنکه نماز خلق را معصوب است که بر شوخی کنند چه
 بدین گویند و چه بدین اعتقاد دارند و چه عمل بر استصواب

سخن او غیبت نبوی و لعین نیست **در بیان** مکتوبات که
در بیان آن آورده که حضرت منعمی را می رسد از مردمی که او را
امیر پیش فخر طلبید و بیاد از بی سواد کند پس آن مرد
از آن کاک بوی بدی رساند آنی موافق سلطان است و بعد
حق نیست بوی کوبن یا بوی امیر بد که اینان کند یا این حق
کوبن و کال ندارد از این بوی رسد و می بود که و بر این رسد
که شک کند پیش سلطان خلاق حق می کند که برسد از آن نفس
باز از غرض و حد حکم است اگر می رسد که جمیع مال او را
خواهد گرفت **در بیان** مذکور است که در فتاوی و
آورده که قول بعضی از مردم آنست که اگر سلطان بظلم بود
بر وی مصلحت نیاید که خدا ای تعالی در کلام مجید فرمود
وَلَا تَقْعُدُوا عَنِ الْيَوْمِ الْيَوْمِ لِلَّهِ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ الْكُتُبُ وَجَدَّ شَيْءٌ مِنْ جِهَةِ اللَّهِ
گفته است که ایشان معجزان آیت ندانند این موضوع را بلکه
اقتدات آن بود که امر مسلمانی بر نظم یکصد تا او را نیز بر حکم
شرع یکصد اما آنکه امر و مردم کند و بر سلطان ظالم است
کنند اگر کشته شود از جمله شهیدان باشد خالصی که او را اهل
حرب قتال کرده باشد و کشت شده چه در جبهه حقیقی آمده است
با سنا و در دست تار و سوزن علیه الصلوة والسلام که حق شهادت
فأشهر از آن شود که بر سلطان ظالم چیست کند و آن سلطان

آن است

آورده که **در بیان** الحی بحال و حرام عاید است و ما
تعلق بلکه **در بیان** مکتوبات که
مقتل در عهد ابد تعالی فرمود که اگر مرد یا حرامی یا حلالی کشته شود
می دانست که آن مرد است که فرزند **در بیان** اگر کسی چیزی
از او را ترک کند یا برکت چیزی از او را می شود اگر حلیت از اعتقاد
کند که فرزند و اگر حلیت از اعتقاد می کند و اگر انکار دانی
کافری شود و این نزد اهل سنت و جماعت است **در بیان**
شک در غرض مقاصد آورده که استعلا و استغناء و استیانت
کتاب که بدلیل قطعی ثابت شده باشد صغیر باشد و یا کبیر
کفر است استی کلامه **در بیان** هر کس را واجب است علت محض
فصل و اهل نعت ایمان از این در می باید که آنرا غنیمت
شمارد و از هر چه منافی است محذره و مجتنب باشد خصوصاً
از استغناء و استیانت که اکثر الوقوع است و اکثر خیال آن
غافل و جاهل اند و بر اینی که جنس ازین از صلوة مسعودی
منقول شده شاهدان مقالست و چون هر مومنی را تجارت
که بر مایه مذکوره اطلاع داشته باشد تا از آن لغو نماید که
اعادة ذکر کند که در می سود **در بیان** آنست که مذهب اهل
سنت و جماعت آنست که نه بکراهی فرزند و اما بخل و داشت
کراهی فرزند و اما بخل و داشت کراهی این بود که دروغی گوید و

نکات

تکرار جمعه که از آن یاد شد و کافی نباشد **روز اول** از آن گذشت
که در حجج السالیه و الامار شیخ الاسلام علی قسائی گفته
که اگر کسی گوید که هر چند روز یکبار بخواند تسبیح و دروغ بگوید
روزی که کند و بگوید تا در خیر و فریخت و دروغ بگوید بانی
نیایی که مغفوری و یاری که گوید که بدین اوقات میکنی و بگوید
میکنی و یاری که گوید از این جا رو نیست بدین حرفها که از خود
از بهر آنکه بدین لفظ اسبک داشت بخار و خدای تعالی و کند
روز دوم و **مسئله** **عبارت** آورده است که فقیه ابو یوسف
دارقطنی علیه السلام را پرسید که اگر کسی که شرط نمایی باز در روز
زن او گوید که شرط نمایی میان که شنیده که علم گفته اند که هر که
شرط نمایی از روی از شما بخدای تعالی است پس وی گفت
اگر که من دشمن خدایم بنفسم و باز پس سبیل گفت که این
دشمن از من است بر تو ای بار خدایم که تقوی مستطیل که
خدا از وی جدا شود پس وی تجدید کلام بگوید و غیر وی
گفتند آنکه کافی نیست و **مسئله** **عبارت** مذکور است
مردی که در خدای صفت کند نام را بعد از پنج صفت و گفت این
زیاد و عمل است که کافی شد بحجت و ذکر کردن او بعد از **مسئله**
و **مسئله** **عبارت** مذکور است که مردی گفتند که جلال از تو
دوست تر است یا **مسئله** **عبارت** مذکور است که هر که نام از تو در دست

101

شود و چون که در هر جزا نیست کافر شود و المسلمان منصوص است
نیست و چه در ادعای جنت و عذرا بین ممکن است و اما در این
و اقسام نیست این و بعضی اشارت کرده و فرموده اند که در ادعای
الایمان به الجمل لانه ظاهر و بقیه وجه الله علیه و در ادعای
استحلال و حرام و غیره و اما در الفعل عین نیست بلکه در ادعای
از امام مجتهد است و علی حقیق است و اسلامیه و تعلیق از امام
یعنی است و علی خلاف و کما است و الا کفری بود الله علیه و را
و بالفعل عین می بود و اگر گوید که خرج است و لیکن این خبر که
از امام بزرگوار می رسد نیست ابو یوسف رحمه الله علیه و را
و علی این باب درین و ابو حنیفه که خبر عین است و لیکن کافر
نیست و اول المتن فی غیر مدینه است و اما در سبیل گویند
است و خبریست و قرآن ثابت شده است کافر شود و استلال
جای و در بعضی کفر مستور و حال است و با بحث و وضاحت
و کفر نیست که ابو ابراهیم ابن رستم رحمه الله علیه و فرموده
از او استلال اعتقاد کند و چنانچه که از اوایل گفته که در این
خبر هم نیست کفر می شود و اگر از این حال اعتقاد کند با وجود اعتقاد
آنکه در این مقید حرام است بود کفر شود و شمس کلام می رسد
می گوید و گفته و غیره و فصل جدا کرده فی النوازل عن ابن
رستم و در این بیان قانع می شود و نیست که در روایت از ابو

بریں است

برین است **در حق** مذکور است که عند البعض است
عنه بقوله انه يكفر لان التعلق بفعل الله ان قد وقع
لكل الصبح اياه الكيف لان كان يعلم ان جميع فان كان عند الله
يكفر بخلاف يكفر فيه **او** **مذهب** مذکور است که چون گویند
مسلمانی کرده ام بکاران داده ام اگر فلان کار کنم و فلان کار
کرد کار غیثود و کوفی شود او را کفر است عین ان عند
الاسویسین وقد عرف ذلك في كتاب الامانة وفيه كفت الكافر
كلما اخبر عن کار کنم امام ابو بکر محمد بن فضل رحمه الله تعالى
فیهود کا کافر شود و از هر یک و در همان زمان جدا کرد و
قاله امام عباس عسکری رحمه الله تعالى فیهود که این تعقیبی
و عین است و کفر نیست **در حق** **مذهب** مذکور
که در جامع مغرور ده که ابو علی رازی رحمه الله تعالى فرمود
که هر که گویند خیر و خیر و نیک و افعال آن می بینم که کار خیر
و اگر خودی که عوام الناس از او میگفتند و علم بدانند
میگفتند که این شرکست زیرا که بغیر ازای عین نباشد و چون
بغیر خدای گویند بخیر و تحقیق شرک میشود و این معهود
دفعی الله عنه فرمود که هر این سو کند هر و غرور و بنیادی
عالمی احب از دامن از سو کند است خیر و بغیر خدای تعالی
مذکور است که در کافیه شعبی آورده که در و نیست

الحلف باليمين غير عني الله عند كونه في وقت روي بدخود
سواء من غير من غير من كونه فإني يكون له لا خلاف له
تأثير الطواغيت فمن كان من خلفه خلف الله أو يسكن
بذات ملتفت من روي رسول الله صلى الله عليه
وسلم ليس بعدلاته سوكند بخودم بذات نه در خالق كه كلك
بودم ونه در خالق كه اثر بودم **مسألة** الله الله الله الله الله
است وجه الله تعالى يكون كمراد من خالق في قول الله تعالى
كذلك من ذوات وقصود ان في الحلف است ان غير كونه روي
سوكند بخود واین وجه در حلف است **مسألة** الله الله الله
آورده كه در كفايه شعبي ميگويد كه لا يجوز ان يخلط في حلف
العقائد والغير فان قال قائل يكون انما وان كان له في
حالات ورمي بميت يكون كبيرة وبعضهم قالوا انه يكره
بجوات يخلط والخلط فليس له ان يبره وتجب الحلف
والحلف بهذا كبيرة بالخلط **مسألة** الله الله الله الله الله
در حله ميگويد الحلف هو المعهود بالشرع وغير محذور
مسألة الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله
بطلاق وبقاقي ليس كالحكم الحلف كنه كنه كنه كنه كنه
ذوات ماسوكند بطلاق وبقاقي در حلف **مسألة** الله الله الله
مسألة آورده كه در سيرة ضوابط مذكورة است كه اگر مدعي

حاکم را

حاکم را كذا كه سوكند و بيا بطلاق اختلاف كونه الله كونه
اويس برين تقدير ميمايد كه فتوي داده شود بغير اختلاف
بطلاق **مسألة** الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله
روني الله عنه نه قال لا شراك بالله ثلثة اعتقد عبد الله عز وجل
وانت خلف بغير الله وان من خ لغير الله ويصح هذه الثلاثة
شركا ومن عبد الله بن عماره قال الحلف بغير الله تعالى
كك **مسألة** الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله
كويده كه خوي ميداند كه جنين كرم امامي الله كه نكرده
مشايخ رحم الله تعالى در كونه في اختلاف كونه الله وعلمه
مشايخ رحم الله برانكه لو كافر شود و بغير كنه الله كه كافر في
شعره و اگر كفت بخلي و بعبادت و سر تو در ان اختلاف مشا
نكست و رحم الله تعالى رفي بغير خود كفت بغير جنين كوني
بغير كفت والله نكردهم پس نكست كفت جهه تو وجه الله مشايخ
رحم الله تعالى كنه كنه و اختلاف كونه الله اگر كسي كويده سوكند
تو هو است و تير خرماني كافر شود **مسألة** الله الله الله الله الله
كعبه يعلم غيب تا بدست **مسألة** الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله
نقل كونه الله كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
تصديق ميكنه هر دو كونه شوند **مسألة** الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله الله
كه زني شوهر خود كفت كه توبه بخلي داني او كفت آري

سخن شود و بعد از آنکه از شیخ ابو یوسف و دیگران در این باب
 تعالی را بخیر و بدی و عیب و نیک و کسبی و کسبی که مرزود
 دعوی علم غیب است که اگر در **مسئله** از آن شد که یا
 از آن خلق که در آن زمان دعوی شود خود بدست کسی
 محض و مستاد و بی نصیب از کشف در یکی واقع شد پس آن
 زن شوهر خود را با آن کشت که مشتمل است و آن خصوصیت
 میان ایشان در آن زمان که ویران شود که با یا غیب
 دانی و آن زن گفت او را پس قضیه بعد از حسن نوشت
 پس شاد روی نوشت که می باید که تجدید نکاح کنند که این زن
 عیالی تعالی کافر شد هر که دیگر را گوید که خدایا بسوی
 بر تو کوه کرد این دم و بدان تهدید او فرمود این زن اختلاف
 مشایخ **مسئله** فرموده که بر یاس این مسئله واجب
 که برین مسئله نوشته شدی دانی نیز اختلاف مشایخ بوده
 باشند و من میگویم که این از تقاضا خواهد بود که هر دو
 با لفظ آری تهدید و تحویف بوده باشد آن زن میدان
 که هر چه در غیب شوهر میکند روی از آن واقعت
 حقیقت اطلاع او بر علم غیب و الله تعالی اعلم مردی زنی
 در نکاح خود در این دو کلمات حاضر نبودند پس آن زن
 گفت خدای و رسول را کوه کردم با کشتن خدای و غیره

کوه کردم

کوه کردم کافر شد زیرا که اعتقاد کرد که رسول یا وقت علم غیب
 میداند **مسئله** اگر گفت که فرشته دس است
 را کوه کردم و فرشته دس است جبهه را کوه کردم کافر میشود زیرا
 ایشان این را میدانند و از عیاب نیستند **مسئله**
مسئله چون کسی گوید که خواب را کوهان خواهد شد ضلح
 در جهنم الله تعالی که از او اختلاف کرده اند وجه کفر ظاهر است
 زیرا که دعوی غیب کرد **مسئله** مذکور است که در مصباح
 گوید که اگر مردی گفت که فلان باین عرض میبرد نزد بعض
 مشایخ رحمهم الله تعالی ان قایل کافر شود **مسئله**
مسئله مذکور که چون هلم او از کذب پس مردی گوید بعض
 خواهد شد نزد بعض کافر شود چون کسی بفرمود
 او از کذب پس از سفر باز که نزد بعض مشایخ رحمهم الله تعالی
 ازین هر کار کرد چون مجوسی را گوید دست بنفشه بکشد
 و اعتقاد کند یا خدای گوید کافر شود **مسئله** مذکور است
 گفتن مرد نزد دیدن حال او که باران خواهد بارید در طایفه
 که مدعی علم غیب باشد نه علمت آن کس است **مسئله**
 عبادی مذکور است که چون کسی که فلان که خوشتر خواهد
 مرد بر وی بم کفر است و هر که گوید که من بوده و نا بوده بلا
 کافر شود سوال کردند فضل از رحم الله تعالی از بعضی قوال

واستخدامات

[illegible]

تعالیٰ

نهادند که کافر نباشود زیرا که مردش ازین صفت بود که ستم
 است و اگر گویند این روز که مرد بگفت کافر شود
 و اگر گویند که این طاعتها را بخدای تعالی بر ما عذابی کردند
 که از او بپایند کافر نکرد و او را برین آست که کافر را طاعت
 بر ما واجب است و عجب من جوید که اگر بخدای تعالی این
 طاعتها را بر ما فرض می ساخت بهتر بود اگر او را بگفت که
 کافر نکرد. **قصه** در پاد آفرین عبادت بقامت
 و یوم الدین نبوت و میزبان و غیر آن **الصلوة** ناقلا من
 الظهور بقا الوجه لحد و بعد الوعد اکراهه تعالی فی القرات
 عند الفزع فی القبر فی القیامة بکفر **الصلوة** من
 الخبر شیخ الاسلام ابو یوسف بن فضل و فرمود که زنی عیانی
 بود که شهادت کرد که یهود میبشت شوند پس ازین فقها را سوا
 که در آن زمان حلق و اوبه طبع پس ایشان جواب گفت که یهود
 تکفیر کرده شود پس ازین مسلم ابو سلمان بنی رجا ای ای
 کردم و می فرمود که بر او تعلیم کرده شود و تکفیر کردی خود
 ابو سلمان گفت که این سرغالی سبکمان ابو یوسف هم از او سوا
 کرد از زنی که می شناسد که کافران حران را می زند ابو یوسف
 رحمه الله تعالی فرمود که بر او تعلیم کرده شود و تکفیر کردی
 شود در هر که دید از حق حجت و تعالی را بعد از خدا بدست

مأمور

تا بدان جهان بیشتر از همه بعضی شایع در جمعه الله تعالی
 که کافر باشد و گفته اند شایع در جمعه الله تعالی است که کافر شود
 و امام ابو یوسف و محمد بن فضال رحمه الله تعالی برین فتوی جاری
 فرموده اند استخوان قیامت است و در پی غلطی زلفت که باشد
 تا جگر بشکند و آن ظالم گفت که امر از منجید کافر نشود بلکه
 انشاء عقدا و می است که محشر و قیامت فرمودند و در حق
 سخت از حق انکار قیامت و محشر است و آن کفر است و از انکار
 می است که قیامت خواهد بود و آن قول استخوان قیامت
 است و آن نیز کفر است به کونان قیامت غیریم بگویند
 فلان در قیامت کافر شود هر که کفر خود را
 گوید که حق خود را از حق محشر کبریم پس جحیم او گوید در آن
 انبوهی و بکباری شایع در جمعه الله تعالی در آن اختلاف کرده اند
 و گفته اند و بنابر گفته رحمه الله تعالی مگر درست که کافر غفور
 و کافر کبیر هم بشکونی بدین جهان بیاید از جهان هر چه خواهد
 با قدر کافور شود و در پی زلفت هر که گفت بشین تا زینت الهیه
 سوختی افراشد علم گرفته اند که کافر شود و در آن گفته اند که
 دنیا را از برای آخرت ترک کن و و می گفت من تقابل میسبب
 می کنم کافر شود و بداند که هر که گفت هر که کافر در آن
 بی حجت بود یا آن جهان کیس در پیک بود شیخ امام محمد بن فضال

رحمه الله تعالى في قوله ان الله استأثر بالدين من قبل الناس
 موجب كذا استأثر **في بيان** ان الله استأثر بالدين من قبل الناس
 يستأثر به ويحب ان يكون له وحده كما في قوله تعالى لا يشرك الله
 شيئا **في قوله** استأثر الله بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله
 بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله بالدين من قبل الناس
 كونه خيرا من الدين في قوله تعالى لا يشرك الله شيئا
 ويحب ان يكون له وحده كما في قوله تعالى لا يشرك الله شيئا
 تعالى كذا استأثر الله بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله
 بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله بالدين من قبل الناس
 عدول كذا استأثر الله بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله
 بالدين من قبل الناس **في قوله** استأثر الله بالدين من قبل الناس
 في القاب السلطانية السلطان العادل الاعظم شمس
 الاعظم مالك وقاب الامم سلطات ارض الله ناصر محمد
 معين خلق الله ملك بلاد الله حاجي نور الدين لا اله الا هو
 في الاطلاق والتحقيق لان بعض الفاظ كذا في بعض كذا
 قال رضي الله عنه قال ابو جعفر المفضل بن السري في
 رحمه الله تعالى من قال للسلطان الذي بعض افعال خطي
 وجور وجور في الاطلاق فهو كافران اذ كانت
 بعض افعال تملوا وجور وجور في الاطلاق فمن

اعتقده الظاهر والحمد لله رب العالمين استأثر الله بالدين من قبل الناس
 شمس الاعظم ولا يجوز وصف العباد بذلك فاما الله تعالى
 الامم كذا بعض لان القاب اسحق ولا يجوز جمع وانما يستحق
 الله تعالى ان يسمي رقاب الامم بينا والاسم جمع
 الامم والجن والملائكة من الحيوانات واما سلطان
 ارض الله وليها منها على الاطلاق كذا بعض ولا يجوز التلويح
 في عموم الاحوال فكيف يجوز في مملكت الوكيل وسيد الامم
 عليه الصلوة والسلام قال رضي الله تعالى عنه لو انني انا
 به وقال السلطان الاعظم او قال السلطان العادل لعقدت
 قبله تغلبا او جلالا في الحياة فيما بينه وبين الله تعالى
 لان يري ان فيهم الايفد اسودا ولا يصح فيه اعطى
 الجاهل كذا ههنا **في قوله** استأثر الله بالدين من قبل الناس
 ويركض يرحم الله يسر في ويركض سلطان النجدين
 مكوي ابن قاسم كافر شمس وجوز سلطان باغيه وانما
 كوي اي خدائي كافر شمس وكذا كوي اي بار خدائي نزل
 شمس مجنون است زير كذا بار بلغت بارسي بر كست ليس
 يعني بار خدائي خدائي بر كست وهو كذا كوي خدائي
 بر كذا كافر شمس ليس اين هم مجنون است از شيخ امام ايرك

مجبور کن و این مسلم و یهود و نصرانی است که فکر کردیم در حق
کسی که سلطان را در حقیت بجهاد کند و روی بخازین شود
و این روی است که نه قیامت بجهاد کند و اگر مسلمانی است
عبادت بجهاد کند یا بداند و نمی باشد که از شود هذا الكلام
في الجهاد في ذلك الموضع الذي لا سلطان او لغيره و الله اعلم
و بعد از این خبر و بعد از این است اما الكلام في تقبيل اليد
پس اگر دست خود را از روی دیگری بوسم دهد و اگر دست
زیرا که آن عادت فاسقانه است و اگر دست علی یار است و
علی یار بوسم دهد بحدت علم و عدل او باکی نیست بلکه
هکذا ذکر شد و این بوسه و اگر دست غیر علی و غیر
عالمه بوسه دهد اگر بدان تعظیم و اگر لم مسلمانی خواهد
باکی نیست بدان و اگر بدان عبادت او خواهد با این ای او
بوسم دهد که تا غرضی از آن نغرض نبوی او حاصل شود
مگر هست و صد شهادت در حدیث بجهاد صورت باب فتوی
بکراهت داده بغیر تقبیل از علی با این جمله الله تعالی
منقول است که ما پیش ما موقوف رفته بودیم و دست او می
پوسیدند و بشیر رحمه الله تعالی می گفت که این فتنه
اما الكلام في تقبيل الوجه او اي جعفر هذا و اي جعفر الله
منقول است که روی فرموده که باکی نیست که کسی روی خود را

بوسم دهد

بوسم دهد چون آن مرد فقیر و عالم باز آمد باشد و باند
اغرا و این خواهد **مسئله** مذکور مکرر است
کسی روی بایشانی یا بر دیگری بوسم دهد **مسئله**
مسئله فتنه و بی باکان **مسئله** این مذکور است
جوت فاسق و بعد از این اول بار خرمی نوشانی پس خوشایان
و بدان او آیند و در راه و شکر می باشند که از شوند و در میان
خانی از خلاصه نقل کرده که اگر در راه را می باشند و لیکن گویند
که مملکت با دکان شوند **مسئله** مذکور است و چه
چون کسی در فساد شروع کند یا صاحب خود را گویند یا از
یکی نوشی بزم کافر شود و همچنین اگر گفت شادمانه
بشادی ما شاد نیست کافر شود و همچنین است چون در شرب
خمر شغول شود و گوید مسلمانی اشکار می کنم یا گوید مسلمانی
اشکار شد و اگر گوید خمر را دوست میدارم و از آن صبر کردن
نمی توانم کافر شود بعضی بخان آن گفته اند چون کسی **مسئله**
را گویند یا بوشی و یا وجود این شراب منقوی بخواند
شکی پس روی گویند کسی از شیر مادر شکید کافر شود بلکه
این استفاده است یا تسویه شرب است در دست داشتن
مسئله هر چه را گفته اند که خمر خوری پس روی گفت
خوشی او دم کافر میشود و همچنین است در جمع معاشری

فما لم يزل في ذلك من الجاهل في حقه الموصوف في
الجاهل كقول علي الصلوة والسلام المؤمن من الناس
المؤمن من امر جاره بطريقه المؤمنين هيتون ليشون المؤمن
الف ما لوق المسلم من سلم المسلم من دينه ولسانه و
مؤمن من بات شبعنا بأجاره طاق الأمان بضع
شعبة إذا ما طاعة الأخوة عن الطريق المؤمنين من الحق
عنه كذا وكذا الحصة ليس نيت استثنائي بعينه متقربين
مكرها ما نك الوصافي مكره ولا يجوز نيا فتد انك مكر
إيمان فو شك او رده آند وهر كه كويد كه قران مخلوقست
كاذبت ومجيب وهر كه كويد كه إيمان مخلوقست كاذبت
فصل في بعض سلف رحم الله كراما اعظم المحقق
كوفي رضي الله تعالى عنه وتوحد كراما إيمان غير مخلوقست فشيخ
امام ابو بكر محمد بن فلفل رحمه الله تعالى برسيد كرام
قابل بلش خلق قران در همان اقتد ابوي توان كچر يانه قوت
كه عقب او غار هيكلا زير **فصل** است ابو سهل كبر از عبد
كه بسيار في سلف رحم الله تعالى كفتد انك مكر كه قابل بود
خلق قران كاذبت وهر كه قابل باش خلق إيمان كاذبت
فصل است كراما اين مسلمة ولايت وغانه واقع شد وازا غي
نفاذ محض ري كشت منهم الشيخ الامام ابو بكر بن حامد شيخ

مكره اند

فما لم يزل في ذلك من الجاهل في حقه الموصوف في
الجاهل كقول علي الصلوة والسلام المؤمن من الناس
المؤمن من امر جاره بطريقه المؤمنين هيتون ليشون المؤمن
الف ما لوق المسلم من سلم المسلم من دينه ولسانه و
مؤمن من بات شبعنا بأجاره طاق الأمان بضع
شعبة إذا ما طاعة الأخوة عن الطريق المؤمنين من الحق
عنه كذا وكذا الحصة ليس نيت استثنائي بعينه متقربين
مكرها ما نك الوصافي مكره ولا يجوز نيا فتد انك مكر
إيمان فو شك او رده آند وهر كه كويد كه قران مخلوقست
كاذبت ومجيب وهر كه كويد كه إيمان مخلوقست كاذبت
فصل في بعض سلف رحم الله كراما اعظم المحقق
كوفي رضي الله تعالى عنه وتوحد كراما إيمان غير مخلوقست فشيخ
امام ابو بكر محمد بن فلفل رحمه الله تعالى برسيد كرام
قابل بلش خلق قران در همان اقتد ابوي توان كچر يانه قوت
كه عقب او غار هيكلا زير **فصل** است ابو سهل كبر از عبد
كه بسيار في سلف رحم الله تعالى كفتد انك مكر كه قابل بود
خلق قران كاذبت وهر كه قابل باش خلق إيمان كاذبت
فصل است كراما اين مسلمة ولايت وغانه واقع شد وازا غي
نفاذ محض ري كشت منهم الشيخ الامام ابو بكر بن حامد شيخ

کتاب

اگر از خود و بعضی گفتند که اگر بایات خداوند که با تو میگویم
 کار نیت شود و بعضی گفتند که هر مطلقا کار نمی شود زیرا که
 ذکر که مطلقا میگوید عرض و مطلق است و اگر بگوید نمیگفتند
 این کلمه خبر را در حق میگویند که فیت و
 ناقص از الفتوی العتبات چون میبیند که گویند که لا اله الا الله
 بگویند و میگویند نمیگویم کار نمی شود و اگر خواست که بایات
 نظم کند پس ظاهر شد که کار نمی شود
 و این کلمات را در دست که در تقییس ملاحظه آورده که اگر
 یا الله میگویند که ایمان چیست پس گویند عید نام کار نشود
 بخدای تعالی و اگر گویند تو بگویند خبر و بایات آن که
 پس و میگویند عید نامی که در آن نداء که آنرا انجین
 بایات آن کار نمی شود و اگر گویند عید نام کجاست او بعد از
 میگویند که فی شان که علیه را از توحید سوال
 کنند پس اگر گویند که آیا
 است دین اسلام انجین
 اسلام و چون باز خود زراف کندی بایات که با تو
 اسلام سوال کنند با تو نفس نفس که آنرا بایات که با
 مودیان که هر چه نیست که ملاحظه است و از این طریق
 است که هر چه در اسلام که در آن گویند که با تو
 عینی است که عبادی میگویند که با تو

وہابیہ دانیہ

وفاقی و فاسقین و غیره که علمای مشهوره و معروفه
میگویند که هر یک از اینها در روز قیامت با یکدیگر
علاقه است و سببی از اسباب و یکی از اسباب که در
آمر و محبت خود را مضرت است و هر یک از اینها در روز قیامت
لا اله الا الله و نیست زیرا که ان دو قسم است یکی فاسق
و قرین ناطق است با انکه میراث کو اگر محسوس است و اگر
سجاده و تعالی میفرماید که انکس و القم و تعالی و تری میفرماید
که و القم و قد زناه من انکس و تعالی و انکس و القم
دو علم حکام حاصل از این است باست که اگر در وقت بود
اسباب و احوال و شبهه است که از طریق است و اسباب و
بر مری که در وقت خواهد شد و این معرفت مجاری است
و علت است و در حق و لیکن خبر عام و در علم است
الصلو و السلام اذا ذکر الله فاسکوا و اذا ذکر النجوم فاسکوا
و اذا ذکر اصحابی فاسکوا علی الصلو و السلام الخ
علی امی بعدی تلخیص الامیة و اعلم بالنجوم و تکذیب
بالنجوم و عرفت ان الله تعالی عنه تعلو و امن النجوم و ان الله
فی البر و الجود اسکوا و مع تکرر و ان الله یخبر من کرمه
و ج و اول انکه در بر سر است با کثر خلق من انکه جود است
که این آثار بدی شوند عجب سیر کو که خطور و سیر کو

در این علم ایشان که کتب معتبره اند و کتب ائمه الهیه و
 بزرگان و اهل بیت و اهل علم است و این علم را در این
 پس می بیند که در این علم است و این علم را در این
 جوهر و در این علم است و این علم را در این
 از این علم می شود زیرا که کسی که ضعف است نظری قاصر
 بر این علم و عالم را سخت که مطلع است بر این علم و
 و نجوم سخاوتمند و حقایق و کلمات و نظریه و
 حصول منور افتاب شرب طلوع افتاب مثل مورچان
 که از خلق که خدای تعالی هر یک عقلی و بر سطح کاغذی باشد
 و نظریه کند بسوی سیاه خط که مقید در می شود پس
 اعتقاد می کند که آن فعل علم است و ترقی می کند نظریه و
 مشاهده آنست پس از آن بر دست پیران با دقت که هر یک
 دستت پس از آن بکافی که صاحب قدرت و اوقات
 پس از آن پس می آید کار درست و قدر و اوقات
 و اکثر نظریه خلق مقصود است بر اسباب و ریب ساقط و
 ساقط و مقطوع است از ترقی کردن بسوی سبب الهیه
 اینست یکی از اسباب نهی از علم نجوم دوم آن حکم نجوم
 نجوم محض است و یافته میشود در حق اعدا و اشخاص
 نه یقینا و نه ظننا پس حکم کردن بان حکم است چنانچه پس

تعلیم و ترویج

تعلیم و ترویج و این علم را در این علم است و این علم را در این
 و این علم را در این علم است و این علم را در این
 که آن مندرج شده است و نجوم و این علم است و این علم
 و این علم را در این علم است و این علم را در این
 منجم مطلع است بر بعضی اسباب و سبب حاصل می شود
 عقاید مکرر بعد شرط که در اطلاع یافتن بدان در وقت
 بشر نیست پس اگر اتفاق افتد که حق سبحانه و تعالی بقیه
 اسباب را مقدر ساخته باشد حکم منجم صواب واقع شود
 و الحق سبحانه و تعالی آنرا مقدر ساخته باشد حکم منجم خطا
 واقع شود و این مانند تخمین آدمی است در آن که امروز
 از آسمان باران خواهد بارید هرگاه که بر این پند که مجموع
 می شود و منجمت شود از خیال و می تواند بود که از ویر
 بافتاب گرم شود و بر این پند که در دو سیاهت کام بخلاف واقع
 شود و مجرد بر خطی نیست در آمدن باران و بقیه اسباب
 از آن که در می شود و همچنین است تخمین ملاح که کشتی
 سلامت خواهد ماند و جهت اعتماد او بر عادت راجع که
 بدان الفت گرفته است و آنکه مران راجع را اسباب خفید
 است که وی مطلع نیست بدان پس وی کای در تخمین خود
 مسبب باشد و کای بخاطر و ازین جهت قوی از قوی بر این

کرده باشد است از علم ختم سیموم که فایده نیست در این
 ریه که از احوال او خبر دارد و در اینست که فایده نیست
 در هر دو ضایع سلفش عمری که آن نفیس ترین بضاعت
 انسانست یعنی فایده غلبه خسرانست لانه قدم بر جاده
 الله می ایستد و علم بر جاده الناس نمی میرد علی خدای
 ما هذا قال و اینست علامه فقال ما هذا قال و اینست
 العربی فقال علم لا یفیع و جمل الا یضرب قال انما العلم الله
 او سلفه فایده او نیست عاقل بر خود کرد و خیر و بر
 مشابه آنست در آمدن دیو خطر و خود کردن در آن حالت
 بخر فایده نیر که آنی مقدر و مستعد باشد و بدو را از آن
 ممکن نیست بخلاف علم طب که در خارج بر آن بسیار است و
 اگر اول این از آن قبیل است که اطلاع واقع شود بر آن
 خلاف تعبیر و آنچه آن تخمینی است زیرا که خبر نیست
 از جهل و شتر چرخ نبوت و منعی نیست در آن و **فایده**
 و اول العبره آنی نیست با خود دانستن علم بختم مقداری که در آن
 موافقت حاصل شود و بل پیشناسد زیرا که آن از برای آواز جلاله
 محتاج الیه است و با عذای آنست **فایده**
 من السرحی الاستعمال بالتدوین و الا باس از اعتقادات
 الشافی هو الله عز وجل و انه جعل الدواء سببا لما افاد
 الله

التأثیر

الشافی هو الله عز وجل و انه جعل الدواء سببا لما افاد
 الله عز وجل و انه جعل الدواء سببا لما افاد الله عز وجل
 صمد الموصوفه که یکی بوقت خلعت بجز جالب پوشیدن و بوقت
 تعینیت از برای پوشیدن تشریف و برضای و قربانی کنند
 شود و آن قربانی مردار باشد و خوریدن او را بشود و این
 در زمان ما شایع شده است و بیشتر عورت مسلمانان
 بدان مبتلاند آنست که بوقت آنکه آب که در کف از برای آید
 که آنرا بحدی گویند بنام آن آب صورتی از سنگ کرده اند
 میبوسند و شفای کودک از و میخواهند و اعتقاد میکنند
 که آن سنگ موهبتی است که اگر شفا میدهد این عورت بدین فعل
 و بدین اعتقاد کار میبندد و شوق بر این ایشان که بدین فعل
 رضایه دهند نیز کافر میگردند و دیگر از این جنس آنست
 که بر سر آب میروند و کوبند بر سر یکدیگر و بر سر آب میروند و آب بر سر
 و بر سر آب که دارند کوبند بر سر آب و ذبح میکنند این کار
 آب و ذبح کنند و کوبند کافر شوند و کوبند و کوبند
 کرد و خورند آن را و بشود و می بیند تا آنکه در خانه بصورت
 میکند و جانی معجز میبندد که آنست آن امید برستند
 و بوقت نازد که کودک بشکرت قلعش میکنند و بر سر
 ریزند و آفرینام بقی که آن را بهایی میخواهند میبندند و
 مانند این هر چه میکنند بدان کافر میشوند و از خود میبندند

حسب قول **عنه** که در کتب مذکور است که مردی
دیکری گفت که بگویم هر کس و یک سجده بخواند که گفت که این
نایاب کافری نمی شود ویر که درین مقام سجده سجده شکر خدا
و بعد از آن است که شکر کن خدا را و **یا ایها الله** عید ^{الادب}
را حمد الله تعالی بوسیله اند از کسی که با قومی نزار میکند
پس میگوید من از ده مغ است بکارم تا گوین من از ده مغ
جور و غم و درد کافر می شود و کافر است بر روی که نوبه و استعدا
کند و بر این رسیدند از مردی که او را گفتند بیا یکدیگر
تا سجده ما را بکنیم یا بجهت حاضر شویم و او را بگریخت
من نه بجهت ایم و نه درم و هم مرا بجهت بکار و برین
مصر باشد کافر نمیشود و لیکن ویر از حدیث کرده شد انهم
فضلی را حمد الله تعالی بوسیله اند از کسی که دیکری گفت
یا ابراهیم و گفت افرید و ابراهیم تعالی از تلقات و
افرید ترا از خاک و خاک را بجهت نیست ایام او شود و بود
آری شود و ویر بر رسیدند از کسی که نشسته بر سر بخار
شد پس توبه کرد و شربه آنرا ترک کرد بعد از آن جاز شد
ایا و معلوم است که خود فرمود که باید بخورم و اگر خورم
تا آنکه از آن سرور و قنات یافت و معلوم باشد و کثافت
شود و درین مرقه مذکور است که گفت ای استغفر الله یا کفرت

ای استغفر الله

ای استغفر الله بجز کافری شود و اگر گفت زرق انشا الله
و لیکن ازین به جانش خود که گفت که آنکه این شکر است بر آنکه
حرکت عید نازل حق بخانه و تعالی است و کافری بری
و از حرکت میداند مردی گفت انا بری من الشراب و العفا
یا ابراهیم گفت من بخار و سازد و توبت گفت آن که کافری
یا ایها الله امام الحوایی رحمه الله تعالی مردی را که شکم کرد
پس و دیکری گفت تا افرید مگوی این قابل کافر نمیشود
ویر که در حدیث ازین آنست که از توبه و تا گفته خبر ملک
دیکری از ویس مغرب گفت مرا مزین از صاحبان این
گفت امنت بر تو یاد و بر مسلمان تو کافر شود و **یا ایها الله**
مردی را گفتند که باوری صلح کن پس وی گفت بته بجهت کنم
و با وی آشتی نکنم گفته اند که کافر نمیشود **یا صاحب الد**
ولی قی نظر **یا ایها الله** الحسامی مسلمان در حقیقت
انده بیکار پس این سخن بر سه وجه است یکی آنکه بدلیست
که که حق سبحانه و تعالی بقای او را در گذراند تا شاید که
اسلام آورد و آنکه بدلیست که حق سبحانه و تعالی بقای او را
در گذراند تا شاید که اسلام بدهد و سیوم آنکه هم بدلیست که
بدلیست گفتن این سخن در وجه اول باکی نیست زیرا که وی را
و دعای اسلام کرد و در وجه ثانی نیز مجتهد است زیرا که

در آن نقطه مسلم است و در وجه ثالث مجاز نیست
نقل اما در افتاوی اگر چه
بوج با حلال است نه نیست باید که در بعضی مسکن و مسلم
و توافق کردن که من خطا اعمال او را میگویم و اگر گویند سعادت
باد نیت کند اسلام است با دانستن خطاها از بعضی اعمال و احرام
تعطیل بر سریدند از مسکنی که گویند که لغت ظاهری بر چه د
و دشمنان من باد ایام بدین لفظ کافر شود یا نه و یا انبیاء
رسول درین داخل شوند بواسطه آنکه ایشان دشمنان عا
صیاند یا نه جواب فرمود که کافر نیست و زیرا که انبیاء و رسول
ویرا دشمن نمیدانند بلکه دشمن نمیدانند مگر افعال ایشان
نقل اما در حلال یا قائل من الظهور است و این اضافیه نقل
التجید با وجود این که احتیاط کند و تجدید اسلام و نکاح
کند و بی است **نقل** اما در مسکن و مسلم است که
اگر گویند هر چه فلات گوید کم و اگر چه که گویند کافر شود
گفت از مسلمانی بفرار و یا بفرار کلام را بر عین گفت که اگر
که کافر شود چون در فرار یا نه یا کسافی که بخار و بر و
بند محبس گویند اینها کفر است و اگر است که کفر است و اگر
گفته است در حقیقت تائب و دوزخ و دم و لکن اندک نیلیم
کافر شود در حقیقت دیگر بر اکتد و دوزخ از راه و خنده و کالت

بلند خ از راه

در بعضی از راه و خنده می گویند کفر شد **نقل** و روی اگر چه
عن الحسن بن یزید عن ابي جعفر رحمه الله تعالى انه قال اذا
ویرد عیال المسلم فیدعی للمسلم ان یقول له **نقل** و روی اگر چه
دین اسلام فاذ قال ذلك فقد تائب و جمع و لکن اسلام
ابو یوسف رحمه الله تعالى عن المرقی کیف یستای قال یقول
اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول و یقر حاجا و من عند الله
و یقبل یمن دین الذی انقل **نقل** و روی اگر چه
لحد و حین **نقل** و روی اگر چه مذکور است که چون بگویند
و چون مرده شود یا بخیانت از زبان یکی از ایشان کلام کفر
جاری شود در ظاهر و یا تملک ایشان در الحال فرق و لغ
شود و موقوف بر قضای قاضی نیست و ازین مرخوله
باشد یا نباشد و فتوی داده اند بعضی ائمه علیهم السلام
الصغار و الفقیه ابو جعفر محمد وانی رحمه الله تعالى عنهم
که بر دوزخ و فرقه و لغت می شود شیخ امام احمد زاهد
رحم الله تعالی که اگر ائمه بخان است مواضع ایشانست و بعضی
ایمه هم قند بن برین اند بجهت قطع این باب بر ایشان
زیر که ایشان ناقص است عقل اند پس بسبب نقصان عقل
هم چنانکه انشاء از شوهر واقع شود مرتد میگردند و به
ساعتی که در وقت غیری شوند پس مرتد گردند از شوهر
خلاص شوند و یا آن غیر پس بدین سبب در حکم کفره فی
شود بقدر جهت قطع این باب بر ایشان و عام امتناع به

فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء

12
2/2
10/11